

زنان هم شهید می‌شوند

پرونده‌ای درباره زیست مقاومتی بانوان در جنگ ۱۲ روزه



طرح: رضا جنگی | شهرآرا

۳۰



تجربه کن تا
به علاقه‌ات برسی

۱۰



جنگی که
فرصت‌ها را نشان داد

۶



«جهانی» برای خواهر

+ حرف اول

فرزند بتول

● لیلا جانقربان

شاید اگر «داود قشنگم» غیرتی بازی در نمی‌آورد، دیا لوگ «اجل جونم» این قدر برایم مهم نمی‌شد و به آن توجه نمی‌کردم. البته که شما هم اگر این سریال را دیده باشید حتماً به این صحنه خندیده‌اید، اما نمی‌دانم تا چه اندازه به آن دقت کرده‌اید؛ به آنجایی که در اولین مواجهه اجل با روح انسان، اولین جمله‌ای که می‌گوید این است که مثلاً «داود، فرزند بتول به جهان باقی خوش آمدی».

دقت کردید! به همان تکه کلام فرزند بتول، برای من این جای قصه اجل معلق زیادی جذاب بود اینکه یک جایی بین این دنیا و آن دنیا وقت رفتن یادت می‌اندازند که مادرت چه کسی بوده است. نام مادرت را می‌گویند و این خیلی حرف است؛ به نظر شما نیست؟ به‌ویژه برای مایی که در ایران هر جا که می‌رویم فقط باید نام پدرمان را بنویسیم و روی کارت ملی‌هایمان آن قدر نام مادرهایمان را نمی‌نویسند که یادمان می‌رود چه بوده است. من یکی که شاید در آن لحظه، کمی در فکر فرو روم که واقعا اسم مادرم همین بود!

یادم است که سال‌ها پیش این طرح را مجلس بردند که نام مادر روی کارت ملی‌ها بیاید، ولی نمی‌دانم چرا آقایان موافقت نکردند؛ شاید به همان دلیل که داود قشنگم واکنش نشان داد یا شاید هم هنوز خیال می‌کنیم پدر از مادر مهم‌تر است؛ نه اینکه مهم نباشد، ولی به نظر من یکی مهم‌تر نیست؛ شاید هم مشکلات ثبتی یا شناسایی داریم مثلاً ممکن است نام مادرهای مشابه زیاد داشته باشیم و نشود شناسایی شویم؛ به هر حال هر چه باشد و نباشد اسم پدرهای تکراری قصه‌اش فرق می‌کند؛ مثل خیلی چیزهایی که در کشور ما هنوز برای زنان و مردان متفاوت است؛ مثل اینکه هنوز هم در سیستم‌های کاری هر چقدر هم مدرک دانشگاهی داشته باشی، حقوق از یک مرد کمتر است و کمتر می‌توانی بر سکوهای مدیریتی بنشینی.

بگذریم، این‌ها را نگفتم که از تبعیض‌ها بنویسم، گفتم که بگویم مادر یک جای ویژه در زندگی ماست که خیلی وقت‌ها به آن توجه نشده است. نمی‌دانم شما چقدر این حرف من را قبول دارید یا حتی تا چه اندازه مثلاً ابعاد علمی آن ثابت شده است، اما به نظر من، ریشه ما از مادرمان است و سلول سلول از وجود او برداشت می‌کنیم؛ این حرفم منکر نقش پدران نیست، ولی مادر نقش آفرین دیگری است که از پدر گرفته تا همان مسئولانی که نشسته‌اند و در حوزه خانه و خانواده تصمیم می‌گیرند به این باور برسند که اگر قرار است تربیتی باشد، اگر قرار است جامعه سالمی داشته باشیم، اگر قرار است نخبه و دانشمند و عالم تربیت کنیم باید سراغ مادران برویم. باید نقشه‌های استراتژیک را برای خانه بکشیم.

ایستنا

وزارت بهداشت غزه اعلام کرد تعداد قربانیان گرسنگی و سوءتغذیه در نوار غزه به ۲۱۷ مورد از جمله ۱۰۰ کودک رسید.

ایرنا

۳۷ هزار زوج در ۱۲ روز جنگ تحمیلی به خانه بخت رفتند

رئیس سازمان ثبت احوال از ثبت ۳۶ هزار و ۵۸۲ واقعه ازدواج هم‌زمان با جنگ دوازده روزه صهیونیست‌ها علیه ایران، خبر داد. همچنین در دوازده روز تهاجم صهیونیست‌ها به کشورمان، ۳۱ هزار و ۶۵۳ نوزاد در استان‌های مختلف کشور متولد شدند. از این تعداد ولادت ثبت شده، ۱۶ هزار و ۵۲۳ نوزاد پسر و ۱۵ هزار و ۱۳۰ نوزاد دختر هستند.

باشگاه خبرنگاران جوان

معاون جوانان وزارت ورزش و جوانان گفت: مراکز همسریابی صرفاً در چهارچوب همسان‌گزینی برای ازدواج دائم و با رعایت موازین شرعی و قانونی مجاز به فعالیت هستند. او افزود: این مراکز باید حضوری، دارای مکان مشخص و مجوز رسمی از وزارت ورزش و جوانان پس از تأیید سازمان تبلیغات اسلامی باشند.

ایرنا

مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و توسعه اجتماعی جوانان وزارت ورزش و جوانان گفت: تاکنون مجوز هزار و ۳۵۰ مرکز مشاوره صادر شده است.

شهرتلو

کیمیا آرموده، ملی‌پوش خراسانی، در چهاردهمین دوره مسابقات کوراش قهرمانی بزرگ سالان آسیا به مدال برنز دست یافت.

ایستنا

معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری از تدوین راهبردهای پیشگیری از مصرف دخانیات در میان زنان و خانواده‌ها خبر داد.

شهرآرا

مریم حسینیان، زاده ۱۳۵۴، نویسنده مشهدی، ۱۰ مردادماه ۱۴۰۴، پس از چند سال مبارزه با سرطان و عوارض ناشی از آن، درگذشت. این نویسنده که از سال‌های میانی دهه ۷۰ در مشهد کار روزنامه‌نگاری و داستان‌نویسی را آغاز کرده بود، در آغاز دهه ۹۰، با مهدی یزدانی خرم، نویسنده بنام، پیوند زناشویی بست و به تهران مهاجرت کرد و کار قلمی خود را در آنجا ادامه داد. از میان آثار او، سه رمان «بهار برایم کامو بیاور»، «ما اینجا داریم می‌میریم» و «بانوگوزن» مشهورتر هستند.

شهرتلو

در روز نخست مسابقات دوومیدانی جام کازانف قزاقستان، دختر باده خراسانی توانست بدرخشد و خوش‌رنگ‌ترین مدال کاروان را کسب کند. حمیده اسماعیل‌نژاد در ماده ۱۰۰ متر پشت‌خط شروع ایستاد و در نهایت با ثبت زمان ۱۱،۷۹ ثانیه به عنوان نخست دست‌یافت و صاحب مدال طلای این دوره شد. او سال قبل برنز این جام را گرفته بود.

ایرنا

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: کمک‌هزینه آماده‌سازی شغلی برای زنان سرپرست خانوار به صورت بلاعوض و تا ۱۰ میلیون تومان پرداخت می‌شود، همچنین سرمایه‌کار نیز از ۱۵ به ۳۰ میلیون تومان افزایش یافته است.



ایسنا

۴۰ هزار کودک شیرخواره در غزه با خطر مرگ به علت نبود شیر خشک و سوء تغذیه شدید مواجه هستند.

ایسنا

سازمان ملل گزارش داد، ۵۵ هزار زن باردار در غزه وجود دارند که ۱۱ هزار تن از آن‌ها در معرض خطر قحطی قرار دارند.



شهرآرا

فرات لیوویتز، نویسنده اسرائیلی، با اشاره به گرسنگی و رنج کودکان غزه نوشت: نادیده گرفتن بحران انسانی خیانتی به آموزه‌های یهود و تورات است و سکوت در برابر این ظلم، گناه بزرگ، هر کس برای توقف جنگ و محاصره نایستد، گرسنگی را هدف خود می‌داند.

اجرای ۵ طرح ملی ویژه دختران دانش آموز

فارس

مشاور امور زنان وزیر آموزش و پرورش از اجرای پنج طرح ملی ویژه دختران دانش آموز خبر داد. میترا تیموری گفت: اولین طرح با هدف ارتقای سطح بهداشت دوران بلوغ برای دختران مناطق محروم است. طرح دوم با عنوان رویداد ملی دختر ایران با هدف توان‌افزایی، انگیزه‌بخشی، تقویت مهارت‌های ارتباطی، همدلی، راهبری، کار گروهی و حل مسئله است. طرح سوم طرح نماد است که طی یک رویداد حضوری دوازده‌روزه برای حدود صد نفر در هر استان و هدایت مستمر مجازی برای همان گروه اجرا می‌شود. طرح چهارم، طرح استعدادیابی زنان و دختران در حوزه بازی سازی است و طرح پنجم نیز طرح ملی شبکه سرآمدان است که با هدف تقویت حضور مؤثر اجتماعی زنان و دختران در شبکه‌ای کارآمد و پرتوان در سراسر کشور اجرا می‌شود.

ایسنا

رئیس فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی گفت: شرایط موجود دختران و نیم‌نگاهی به آینده‌نشان می‌دهد که مجلس شورای اسلامی نیازمند سیاست‌های نوآورانه و متناسب با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی امروز در عرصه قانون‌گذاری است.

شهرآرا

تبلیغات برند زارا به دلیل نمایش مدل‌هایی با ظاهر بیش از حد لاغر توسط نهاد نظارت بر تبلیغات بریتانیا ممنوع شدند.

شهرآرا

قاتل الهه حسین‌نژاد به دلیل ابعاد جنایت و جریحه‌دار شدن افکار عمومی، به قصاص نفس در ملاعام محکوم شد؛ این حکم خارج از نوبت صادر شده است.

تسن

رئیس سازمان بهزیستی کشور از وجود ۱۸ هزار خانواده جایگزین در کشور خبر داد. سیدجواد حسینی افزود: ۲۵ هزار خانواده فرزندخوانده در کشور وجود دارد و سالانه ۲۵۰۰ فرزندخواندگی ثبت می‌شود.

شهرآرا

آنا برزینا، استاد اوکراینی تبار زبان فارسی و شرق‌شناس، در دیدار فرهیختگان با رهبر معظم انقلاب، شعر «خاک گهر بار» را با تسلط و احساس خواند. او چهره‌ای شناخته‌شده در ترویج فرهنگ ایرانی است که سابقه تدریس در روسیه و ایفای نقش در سریال «شوق پرواز» را نیز دارد.

فارس

اگنس کالامار، دبیر کل سازمان ملل، گفت: اروپا با خودداری از تعلیق تجارت، ممنوعیت فروش سلاح و محدودیت گذرنامه، فرصت مقابله با نسل‌کشی غزه و اشغال فلسطین را از دست داد و این روز را از شرم‌آورترین لحظات تاریخ خود ثبت کرد.

شهرآرا

کتاب‌های «زن در اندیشه عرفانی امام خمینی» و «عارفانه‌های امام خمینی در صحیفه امام (ع)» منتشر شد. نویسنده در این کتاب‌ها به جایگاه عرفان و دیدگاه‌های علمی امام (ع) درباره زن می‌پردازد.



قد کشیدن با آیات

روایتی از هیئت دخترانه حضرت رقیه (س) که دو خواهر دغدغه‌مند با تکیه بر آیات قرآن آن را پیش می‌برند

آموزش همراه با اردو

دغدغه آموزش علوم قرآنی و حدیث به نونهالان و نوجوانان، این دو خواهر را به میدان آورده است. آن‌ها هر هفته یک جلسه قرآن با حضور بچه‌ها در مسجد برگزار می‌کنند که بنا به شرایط درسی بچه‌ها، در فصل مدرسه ساعت آن جابه‌جا می‌شود. خانم حامدیان پور در ادامه می‌گوید: «حالا که جلسه را به مسجد آورده‌ایم، هر هفته یک دورهمی با دختران داریم. البته وقتی هم در خانه بودیم، هر هفته برنامه داشتیم. یک رسم جذاب هم داریم که هر پنج جلسه، یک اردو برگزار می‌کنیم و بچه‌ها را بیرون می‌بریم. برنامه بیرون هم همراه با آموزش قرآن می‌خوانیم، روخوانی داریم و نکات آموزشی را با بچه‌ها مرور می‌کنیم، اما گردش و تفریح هم داریم. جمعی به حرم می‌رویم، به مزار شهدای گمنام و معراج شهدا می‌رویم و بعضی وقت‌ها در مناسبت‌ها ایستگاه صلواتی هم با کمک دخترها برپا می‌کنیم و در حد توان پذیرایی می‌کنیم.»

دخترها استاد می‌شوند

این جلسه‌ها که کم‌کم شکل هیئت به خود گرفته و نام «هیئت حضرت رقیه (س)» را بر آن گذاشته‌اند، اتفاقات خوب زیادی را برای دخترها رقم زده است. در این جمع، اکنون حافظان زیادی حضور دارند که از یک جزء تا کل قرآن را حفظ کرده‌اند.

«اینجا هدف ما تعالی بچه‌هاست. هر قدمی که برمی‌داریم، یک نکته آموزشی درونش دارد و کلا یک شعار داریم: اینجا هوش و گوش بچه‌ها گیر قرآن و دین است و وقتی در جلسه هستند، هیچ دغدغه دیگری

فاطمه بختیاری | سه چهار سال پیش بود که خواهران حامدیان پور تصمیم گرفتند در برخی روزهای هفته، کلاس قرآن را در خانه برگزار کنند و به دختران نوجوان و جوان محله، روخوانی، روان‌خوانی و ترتیل قرآن کریم بیاموزند. آن‌ها فراتر از این آموزش‌ها، به دخترانی که حافظه خوب و استعداد داشتند، حفظ قرآن را نیز یاد دادند. این روند در خانه ادامه داشت تا اینکه تعداد دختران علاقه‌مند به حفظ قرآن روز به روز بیشتر شد و کلاس‌ها به مسجد محله منتقل شد؛ کلاس‌هایی که اکنون حدود هشتاد قرآن‌آموز دختر دارد، از سنین پنج سال تا هجده سال.

ذوق می‌کنم

«ذوق می‌کنم»؛ این اولین جمله‌ای است که کلثوم حامدیان پور در پاسخ به این سؤال می‌گوید که چه شد به فکر آموزش علوم قرآنی به دختران نوجوان و جوان افتاد: «به نظرم گسترش علوم قرآنی یک وظیفه است. من و خواهرم هم با همین نیت کلاس‌های آموزشی را در خانه راه انداختیم. هر چه خودمان بلد بودیم که از دوره‌های مختلف آموخته بودیم به دخترها یاد می‌دادیم، و برای چیزهایی که بلد نبودیم، برایشان استاد دعوت می‌کردیم. اوایل تعداد بچه‌ها کم بود و بیشتر اطرافیان و آشنایان خودمان می‌آمدند، اما کم‌کم که خبر بین همسایه‌ها پیچید، تعداد بیشتری از بچه‌ها آمدند. این شد که از خانه به مسجد آمديم و کلاس‌ها را آنجا ادامه دادیم.» او ادامه می‌دهد: «الان، شکر خدا، حدود هشتاد قرآن‌آموز دختر نوجوان داریم که تا هجده ساله هستند. دختران پنج، شش ساله هم داریم که به کلاس می‌آیند و با اینکه هنوز خواندن و نوشتن بلد نیستند، در قرائت قرآن موفق بوده‌اند. من وقتی این بچه‌ها را می‌بینم، واقعا ذوق می‌کنم. وقتی سوره‌ای را حفظ می‌کنند، انگار بال درمی‌آورم، و وقتی حافظ یک جزء می‌شوند، دیگر پرواز می‌کنم! نمی‌دانید چه حس خوبی دارد؛ انگار کشاورزی هستم که هر چه کاشته‌ام، به بار نشسته و میوه داده است.»

ندارند. این فضا را با تنوع برنامه‌ها ایجاد کرده‌ایم و سعی کرده‌ایم آموزش را از خودشان برای خودشان قرار دهیم. استاد هر گروه سنی، یکی از بچه‌های دوره بالاتر است که خدا را شکر، تأثیر مثبتی روی یادگیری بچه‌ها داشته. از طرفی، دخترهای استاد هم سعی می‌کنند همیشه چند قدم جلوتر از شاگردانشان باشند. این کار به بچه‌ها انگیزه داده، چون می‌دانند اگر تلاش کنند، نتیجه می‌گیرند و برترها جایگاه ویژه‌ای برای سطح پایین‌تر را به دست خواهند آورد.» از طرفی حواسمان هست که مبادا این رویه موجب ایجاد حس حسادت بین بچه‌ها شود، چون هدف ما تعالی معنوی دخترهاست. جایزه‌ها، داستان‌ها، احادیث، برنامه‌های جمعی، ایستگاه‌های صلواتی و دیگر فعالیت‌ها، همه یک هدف دارند؛ اینکه بچه‌ها اگر شده یک قدم در مسیر رشد حرکت کنند. در این مسیر، ما هیچ‌گاه برخورد دستوری و از بالا به پایین با بچه‌ها نداشته‌ایم، بلکه خود آن‌ها را در برنامه‌ها مشارکت داده‌ایم.

مادرها نیز در این مسیر همراهی و مشارکت خوبی داشته‌اند. مثلاً در شب‌های ماه مبارک رمضان، وقتی سفره افطار را با کمک دخترها پهن می‌کنیم، مادرانشان نیز همکاری زیادی دارند. این مشارکت‌ها برای ما که خودگردان هستیم و بودجه‌ای از هیچ ارگانی دریافت نمی‌کنیم، بسیار ارزشمند و اثرگذار است. در کنار مادران، خیران خوبی هم داریم که همیشه به ما و جلسات کمک می‌کنند.

جلسه قرآن ما هیچ هزینه ثابتی ندارد؛ هر کدام از بچه‌ها هر قدر که در توان دارند، کمک می‌کنند و این کمک‌ها صرف خود جلسه‌ها می‌شود. ما اینجا تمام تلاش خود را می‌کنیم تا بچه‌ها جذب آیات قرآن و مفاهیم آن شوند و آنچه می‌آموزند را در زندگی خود به کار بگیرند.



میزبانی با ایستگاه صلواتی



بچه‌های هیئت حضرت رقیه (س) علاوه بر اینکه روخوانی، قرائت، ترتیل، روان‌خوانی و حفظ قرآن را یاد می‌گیرند و در برنامه‌های جنبی مانند برگزاری ایستگاه‌های صلواتی و سفره‌های افطاری مشارکت دارند، یک گروه سرود هم دارند که در مناسبت‌های مختلف به مجالس دعوت می‌شوند تا اجرا داشته باشند. آن‌ها این روزهای ماه محرم و صفر، در کنار مسجد یک ایستگاه صلواتی برپا کرده‌اند که با شربت از رهگذران پذیرایی می‌کنند و در کنار آن، پیام‌های عاشورایی را نیز هدیه می‌دهند.

توانستیم معلم شویم

همان‌طور که از زبان خانم حامدیان پور شنیدید، در هیئت حضرت رقیه (س) آموزش بر عهده خود بچه‌هاست. زهرا فاطمه مؤمنی فر، دخترعموهایی هستند که یکی هفت جزء و دیگری شش جزء از قرآن کریم را حفظ کرده‌اند. زهرا که یازده سال دارد، می‌گوید: «من یادگیری قرآن را از هفت سالگی شروع کردم. معلم گفت قرائتم خوب است و پیشنهاد داد که بیشتر وقت بگذارم. این شد که کلاس‌های خصوصی را شروع کردم. اولین سوره‌ای که حفظ کردم، سوره اخلاص بود. الان هفت جزء را حفظ کرده‌ام و سخت‌ترین سوره برایم در حفظ، سوره نساء بود. در خانه ما، برادرم که هفده سال دارد، حافظ شش جزء قرآن است. مامان و بابا برای اینکه مادر این مسیر رشد کنیم، خیلی زحمت کشیدند. الان کلاس چهارم هستیم، ولی از وقتی کلاس دوم بودم، من را هر روز به کلاس می‌بردند و برایم وقت می‌گذاشتند. تمام دوره‌ها و کلاس‌هایی که رفتم را دوست داشتم، ولی این کلاس‌ها خیلی بهتر است چون توانستم معلم شوم و به بچه‌ها یاد بدهم. من و فاطمه با هم نزدیک به هفتاد شاگرد داریم که با آن‌ها روی حفظ، تجوید و قرائت کار می‌کنیم.»

می‌دانید، بعضی وقت‌ها که بچه‌ها قرآن را زیاد غلط می‌خوانند، اعصابم به هم می‌ریزد و عصبانی می‌شوم، ولی باز هم تکرار می‌کنم تا یاد بگیرند. البته گاهی برای اینکه دل من را به دست بیاورند، برایم خوراکی هدیه می‌آورند. بعضی وقت‌ها هم

برای همه پذیرایی می‌آورند که این کاملاً به میل خودشان است و هیچ وقت اجباری در کار نیست. من همیشه راهکارهای خودم را برای حفظ قرآن به دیگر بچه‌ها یاد می‌دهم. مثلاً می‌گویم چطور با وجود درس و مدرسه، وقتشان را تنظیم کنند تا به جلسات قرآن هم برسند. برای خودم هم واقعا سخت بود که درس و حفظ قرآن را هم‌زمان پیش ببرم، ولی از خواب و تفریحاتم زدم تا نتیجه گرفتم. البته معلم‌ها و استادان خوبی هم داشتم که من را درک می‌کردند و زمان کلاس‌ها را جابه‌جا می‌کردند تا بتوانم شرکت کنم. یک رازی را هم بگویم: من هر وقت امتحان دارم، قرآن می‌خوانم. برای من واقعا مفید بوده است.

فاطمه که دوازده سال دارد و کلاس پنجم است، شش جزء از قرآن را حفظ کرده و نسبت به دخترعمویش کم حرف‌تر است. او می‌گوید: «من از حفظ سوره ناس شروع کردم. حفظ سوره مائده برایم خیلی سخت بود، ولی شکر خدا آن را تمام کردم. پدر و مادرم در این مسیر خیلی برایم زحمت کشیدند، ولی مامان بیشتر همراهم بود چون بابا بیشتر وقت‌ها سر کار است. اگر همراهی همه اعضای خانواده نبود، قطعاً نمی‌توانستم موفق باشم. آیات قرآن روی زندگی آدم خیلی تأثیر می‌گذارد، چه روخوانی کنیم و چه حفظ. این آیات را در برنامه زندگی قرار دهیم. اما آنچه من آموختم این بود که در کنار این دو، به دستورات و رهنمودهای آیات هم توجه کنم و در زندگی از آن‌ها استفاده کنم.»

۳۱ روایت

از دخترهای خواهم که در حدیث جمله بگویند از این هیئت و آموزش‌هایی که دیده‌اند چه آموخته‌اند. پاسخ‌های جالبی می‌شنوم:

☺ **سیده مهرسا حسینی، ۱۰ ساله:** یاد گرفتم که قرآن فقط برای حفظ کردن نیست، بلکه روی تمام زندگی آدم تأثیر می‌گذارد، به خصوص روی اخلاقی و روحیات.

☺ **یاسمین زهرا عمادی، ۷ ساله:** خوب بودن را یاد گرفتم.

☺ **یکتا حامدیان پور، ۸ ساله:** یاد گرفتم به پدر و مادرم کمک کنم.

☺ **زهرا نامدار مقدم، ۱۱ ساله:** اینکه از آیات قرآن یاد بگیرم و به آن‌ها عمل کنم، به خصوص اینکه کاری کنم که امام زمان (عج) از من راضی باشند.

☺ **ریحانه محمدی، ۱۱ ساله:** یاد گرفتم که نیکوکار باشم.

☺ **ستایش عبدالهی، ۸ ساله:** با حجاب باشم.

☺ **باران علمی، ۶ ساله:** یاد گرفتم که قرآن بخوانم.

☺ **محدثه تورانی، ۱۱ ساله:** به دیگران احترام بگذارم.

☺ **پهار علمی، ۹ ساله:** مهربان باشم.

☺ **نسترن صالح آبادی، ۱۳ ساله:** نماز بخوانم، مهربان باشم و امام زمان (عج) را دوست داشته باشم.

☺ **رقیه خیرخواه، ۱۳ ساله:** یاد گرفتم با خواندن قرآن و درک مفاهیم آن، آرامش روحی پیدا کنم.

☺ **زینب بشکنی، ۱۰ ساله:** من تا حالا ۱۳ سوره حفظ کرده‌ام و فهمیده‌ام که قرآن نوری است که راه زندگی را نشان می‌دهد.

☺ **سیده فاطمه صداقتی، ۱۱ ساله:** یاد گرفتم که قرآن را باید بفهمیم.

☺ **مهناز رضائی، ۱۲ ساله:** سعی می‌کنم نمازهایم را اول وقت بخوانم، چون فهمیدم نماز روی زندگی آدم خیلی اثر دارد.

☺ **ترکس وجدانی، ۱۱ ساله:** من قرآن را اولویت زندگی‌ام قرار داده‌ام.

☺ **ترکس نجفی، ۱۱ ساله:** همیشه به خواندن روزانه قرآن ادامه بدهم.

☺ **نگارین رقیه عمادی، ۹ ساله:** هر روز حتماً یک آیه از قرآن را در هر شریطی می‌خوانم.

☺ **آرزو افشاری، ۱۰ ساله:** یاد گرفتم که همیشه به پدر و مادرم احترام بگذارم.

☺ **سنا افشاری، ۱۱ ساله:** قرآن الگوی زندگی است، من این را یاد گرفتم.

☺ **زهرا افشاری، ۱۰ ساله:** حجاب و پوشش برایم مهم شده است.

☺ **فاطمه افشاری، ۱۰ ساله:** من هر وقت قرآن می‌خوانم، آرام می‌شوم.

☺ **سیده فاطمه منور، ۹ ساله:** به دیگران در حد توانم کمک کنم.

☺ **یسنا محرابی، ۱۳ ساله:** خودم را برای دیگران بزرگتر از آنچه هستم نکنم، البته کوچک هم نه.

☺ **زهرا عفتی، ۱۳ ساله:** قرآن راه زندگی را به آدم یاد می‌دهد.

☺ **نازنین فاطمه عفتی، ۱۰ ساله:** به خدا توکل کنم در سختی‌ها و مشکلات.

☺ **یسنا جلایر، ۱۳ ساله:** به قرآن تکیه کنم در زندگی.

☺ **فاطمه قدمگاهی، ۱۳ ساله:** قرآن مثل یک نقشه است، با آن احساساتم را کنترل می‌کنم و حواسم به کارهایم هست.

☺ **مائده جعفری، ۱۲ ساله:** زندگی‌ام با یاد خدا همراه شده است.

☺ **فاطمه خالو، ۱۳ ساله:** فکر کردن را یاد گرفته‌ام.

☺ **سوگند آب‌پرور، ۱۲ ساله:** هیچ وقت دیگران را قضاوت نکنم.

☺ **فاطمه زهرا یآوری، ۶ ساله:** قرآن را دوست داشته باشم و به پدر و مادرم احترام بگذارم.



سبک زندگی بردارند واقعا مشکل است. گاهی من در این باره به‌ویژه در انتقال این رفتارها به نسل نوجوان و جوان به مشکل برمی‌خورم. برای همین هم چند سال اول سعی کردم روی خودم کار کنم و یاد بگیرم که چه بگویم و چگونه بگویم تا تأثیر داشته باشد. نه اینکه بخواهم رفتارهای برادرم را بزرگ جلوه دهم، اصلا. فقط می‌خواهم یک سبک زندگی را ترویج دهم که شهادت‌گونه است چه برادرم باشد و چه شهدای دیگر. اما برای من نکته این است که خواهر شهید شدن و خواهر شهید بودن یک بار مسئولیت محسوب می‌شود که باید آن را در رفتار و کردارم به دوش بکشم و حواسم به خیلی چیزها باشد از لباسی که می‌پوشم و حجابی که باید داشته باشم تا مسیری که می‌روم و جمع‌هایی که در آن حضور دارم. جالب است که تمام این اتفاقات انتخاب ما نیست بلکه انتخاب می‌شویم برای اینکه شهید شویم. برای اینکه خانواده شهید باشیم یا حتی برای اینکه مثل شما هم صحبت با یک شهید شویم. این انتخاب شدن به نظرم خیلی مهم است و به امروز و دیروز بر نمی‌گردد بلکه از همان زمانی که در رحم مادرمان هستیم اثر آن به ما می‌رسد. از مادری که هر چیزی را گوش نمی‌کند و هر مجلسی در زمان بارداری نمی‌رود و بعد از آن هم با وضو پای روضه اهل بیت^(ع) به بچه‌اش شیر می‌دهد. نمی‌خواهم بگویم زندگی ما این‌طوری بوده است ولی مادرم تا جایی که توانسته تلاشش را کرده و پدرم حواسش به نانی که در خانه می‌آورده بوده است. جالب است این را هم بگویم که وقتی برادر شهیدم دوماهه بود، پدرم به جبهه رفت و چند ماهی مادرم از او خبری نداشت. تا این حد که فکر می‌کنند پدر، شهید شده است، اما برمی‌گردد و تقدیر این می‌شود که پسر راه او را ادامه داده و شهید شود.»

شهادت با رویه راست‌گویی

حرف به اینجا که می‌رسد معصومه خانم شروع به صحبت می‌کند. مادر شهید که حالا یاد خاطرات فرزند ارشدش افتاده است می‌گوید: «پسر من از همان بچگی با همین دغدغه‌ها بزرگ شد. با شیر پاک و نان حلال. ما یاد گرفته بودیم که در زندگی صاف و صادق باشیم و چیزی را پنهان نکنیم. چه من از شوهرم و چه او از من. همین رویه را هم در زندگی داشتیم؛ راست‌گویی. مثل الان نبود که زن و مرد به هم بی‌احترامی کنند، مرد در خانه ما حرمت داشت. من که آن زمان بلد نبودم که با وضو به بچه شیر بدهم یا اینکه نماز را اول وقت بخوانم، ولی حواسمان به واجب و حرام خدا بود و هرنانی را سرسفره نمی‌گذاشتیم. جواد از همان بچگی روی پوشش حساس بود. حواسش بود که یک وقت مویی از من بیرون نباشد. مرد خانه بود و بعد از پدرش روی او حسابی، حساب می‌کردیم. از همان دوازده سالگی شروع کرد به خواندن نماز. یک روز رفته بود حرم و فیلم «سیاحت غرب» را گرفته بود و چند بار تماشا کرده بود. بعد از آن دیگر نماز شب‌هایش هم قطع نشد. از همان دوازده سالگی نماز شب می‌خواند. گاهی که برای نماز صبح مسجد می‌رفت همسایه‌ها که مثلا از مهمانی یا جایی می‌آمدند و او را می‌دیدند به من می‌گفتند نمی‌ترسی یک وقت اتفاقی برای پسرت بیفتد! می‌گفتم چه اتفاقی وقتی او را به خدا سپرده‌ام. از مسجد که برمی‌گشت ما را برای نماز بیدار می‌کرد. بیداری سحرها با او بود. از سیزده سالگی بسیجی فعال هم شد. با هم حرم که می‌رفتیم وقتی خادم یا روحانی می‌دید به من می‌گفت شما باش تا من بروم یک لحظه برگردم. می‌رفت و چند دقیقه‌ای بعد برمی‌گشت. می‌پرسیدم چه پرسیدی؟ نمی‌گفت فقط در جوابم می‌گفت خواستم که یک چیزی یاد بدهد و پندی بگوید. دور تا دور دیوارهای خانه ما پر بود



«جهانی» برای خواهر

لیلی جانقربان شهید جواد جهانی متولد سال ۱۳۶۰ در مشهد بود. دوازده سالگی را سن تکلیف خودش قرار داده بود و از همان شبی که به این سن رسید نمازهای یومیه که هیچ نماز شب‌هایش هم دیگر قطع نشد. هجده سالگی ازدواج کرد و خدا یک پسر به نام علی و یک دختر به نام فاطمه به او داد. از آن بسیجی‌های فعال و نقش‌آفرین بود تا اینکه سال ۹۳ راهی سوریه شد و دو سال بعد در ۲۲ آبان ۱۳۹۵ در حین خنثی‌سازی تله انفجاری به همراه شهیدان حسین حریری و محمد حسین بشیری به شهادت رسید. پیکر او بنا به وصیتش در پارک خورشید به خاک سپرده شد و همین خاک سپاری متفاوت بهانه‌ای شد تا خواهرش مزار برادر شهیدش را به یک پایگاه فرهنگی تبدیل کند.

ازدواج به شرط جنگ

آبان امسال که بیاید ۹ سال می‌شود که برادرش شهید شده است. برادری که در هجده سالگی وقتی می‌خواست ازدواج کند تنها شرطی که برای همسرش گذاشت این بود که اگر جنگ شد مانع رفتنش به جبهه نشود. «صحبت کردن درباره شهید و آرمان‌های او واقعا کار سختی است. انتقال سبک زندگی، مرام و رفتارها و در نهایت مجاب کردن افراد به اینکه الگویی از این

اعظم جهانی، تنها دختر خانواده است. او بعد از برادر شهیدش در سال ۱۳۶۳ متولد شده است و دو برادر کوچک‌تر از خودش دارد که متولد سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۴ هستند. به روایت تمام خواهر و برادرها این خواهر و برادر پشت سر هم، رابطه نزدیکی با هم داشته و همچنان دارند. البته که این رابطه بعد از شهادت جواد آقا محکم‌تر و بیشتر هم شده؛ چرا که از خواهری به خواهر شهید ارتقا یافته است، ارتقایی که باری از مسئولیت روی دوش خواهر گذاشته است.

که برود مرز که موافقت نشد و نرفت. آخر هفته هایش همیشه برای زیارت اموات بود تا جایی که این رسم را در خانه جا انداخته بود. خادم حرم هم بود و دعای کمیل و ندبه اش قطع نمی شد. آخرین باری که می خواست برود سوری، بابا گفت نمی خواهد بروی تو دیگر دینی که به گردنت بوده را ادا کرده ای! تلفن همراهش را بیرون آورد و فیلمی از حراج دختران سوری نشان داد. به بابا گفت نمی خواهم این بازار برای دختران ایرانی راه بیفتد. هر دفعه که می رفت به این نیت می رفت که از حرم دفاع کند، ولی آخرین بار از حضرت زینب (س) خواسته بود که شهید شود که شهید هم شد. به همان شکلی که دوست داشت. دوست داشت از ناحیه پهلو آسیب ببیند و به شهادت برسد مانند حضرت فاطمه (س)، خدا هم رویش را زمین نداشت و به همین شکل به شهادت رسید. من همیشه دوست داشتم این ارادت او را به دیگران به ویژه نسل جوان منتقل کنم. یک رازی را هم از این شهید می خواهم برای شما فاش کنم که حتما گره گشا خواهد بود. برادرم آخرین بار گفته بود که اگر شهید شود و فردی سرمزارش او را سه بار قسم به حضرت فاطمه (س) بدهد، برای حاجت روایی او واسطه خواهد شد. من این حرف او را بارها امتحان کرده و حاجت گرفته ام. شما هم بنویسید، شاید به کار گرفتاری بیاید.

این خیلی حرف است

خانم جهانی از سال ۹۵ که برادرش به شهادت می رسد کمی بعد فعالیت های خود را شروع می کند. فعالیتی که برادر شهیدش بردوش او می گذارد. می گوید: «دفعه سومی که می خواست برود یادش رفته بود از من خدا حافظی کند. به خوابم آمد و در خواب خدا حافظی کردیم. این برای من یک نشانه بود، اینکه برادرم من را انتخاب کرده است. از سال ۹۷ شروع کردم به گذراندن دوره های مختلف آموزشی مانند روایتگری و یاد دیگر خواهان شهید ارتباط گرفتم تا بتوانم قدمی بردارم. اینکه برادرم انتخاب کرده بود در جایی مانند پارک خورشید که یک مکان تفریحی برای جوانان و نوجوانان است دفن شود مفاهیم و معانی زیادی برای ما می توانست داشته باشد. اینکه باید این مزار شهید به مکانی فرهنگی تبدیل شود. البته که بعد از او شهید اسدی را هم که از هم زمان و دوستان نزدیک برادرم بود به خواست خانواده او آنجا دفن کردند و مزار این دو شهید بزرگوار را ما با تمام سختی ها و سنگ اندازی ها تلاش کردیم به محیطی فرهنگی تبدیل کنیم. خیلی وقت ها حرف و کنایه می شنویم که من نمی گویم چه حرف هایی است، ولی فقط به آن هایی که مخالف فعالیت های ما هستند می خواهم یک چیز را بگویم که آنجا جایی است که شهیدی با گوشت و پوست و خون دفن شده است. این معنایی عمیق دارد که امیدوارم درک شود. اگر این جمله را درک کنیم دیگر نمی توانیم برای خودمان زندگی کنیم. گاه که از سنگ هایی که در مسیرم می افتند خسته می شوم، این جملات را با خود تکرار می کنم: من پروانه ای هستم در پیله، پیله ای که برادرم است. غرق دنیایی شده ام که بی حاصل نیست، و باید بایستیم. در این راه، کمک مالی نمی خواهم، فقط از هر کسی می خواهم به اندازه توانش، هر کاری که از دستش برمی آید انجام دهد. ما به کار فرهنگی نیاز داریم، برادرم و هم رزم شهیدش در پارک خورشید غریب هستند. شهدایی که برای مادر و خواهر و همسر خود به جنگ نرفتند، بلکه برای تمام ایران و زنان جنگیدند. طلبکار نیستیم، اما می گویم وقتی شهیدی با گوشت و پوست و خون در آنجا دفن شده است و می تواند در زندگی ما اثرگذار باشد، چرا نباشد؟»

از عکس حرم ائمه (ع) هر جامی رفت از همین عکس ها می خرید و می آورد روی دیوارهای خانه می چسباند. بعضی وقت ها مهمانی که به خانه مان می آمد می گفت چرا در و دیوارها را این قدر عکس حرم چسبانده اید؟ می گفتم بچه ام دوست دارد ما هم دوست داریم. بعضی وقت ها برایم نوار حاج آقا کافی را می گرفت که گوش کنم. کلا از آن آدم های اثرگذار بود. روی ما خیلی تأثیر گذاشته بود.»

«جواد»ی برای عاقبت به خیری

اعظم خانم توی حرف های مادرش می آید و می گوید: «کلا اهالی محل از روی لباس جواد می فهمیدند که چه زمانی شهادت است و چه وقتی ولادت. جواد خودش عاقبت به خیر شد و خانواده را هم سرافراز کرد. روی قرآن و نماز خیلی تأکید داشت. یادم است وقتی به سن تکلیف رسیدم یک جفت ساعت شکل هم برای من و خودش خرید تا تشویق شوم. از زمانی که او به شهادت رسید مسیری دیگر در زندگی ما باز شد. در اقوام و فامیل شهید دفاع مقدس پیش از او داشتیم. ولی واقعا درکی از شهادت نداشتیم. اصلا فکر هم نمی کردیم که راهی باز شود که دوباره عده ای بروند و به شهادت برسند. جالب است که برادرم در جلسه خواستگاری از خانمش خواسته بود که اگر جنگی شد اجازه بدهد و راضی باشد که او برود. خانمش هم به خیال اینکه جنگ محال است موافقت کرده بود. ولی چون موافقت کرده بود زمانی که جواد می خواست برود مانع نشد. حتی سال های ۸۹ که طالبان به مرزهای ما آمده بودند برادرم اعلام آمادگی کرده بود



روایت زنانی که با اهدای خون، زندگی می‌بخشند

نذر مهربانی

وقتی رگ‌هایمان، مسیر عشق می‌شوند

تأثیر اهدای خون تنها به نجات جان بیماران محدود نمی‌شود، بلکه امواج آن در زندگی اهداکنندگان و اطرافیان‌شان نیز جاری می‌شود. خانم حسین نژاد، اگرچه فرزندان‌اش به دلیل کم‌خونی قادر به اهدای خون نیستند، اما توانست دامادش را به این عمل خداپسندانه تشویق کند.

خانم فهیمافر، عضو جوان مرکز اهدای خون، از باورهای غلطی گفت که اهدای خون را با حجامت یکی می‌دانستند: «راستش در اغلب خانواده‌ها موضوع اهدای خون و حجامت قاطبی شده. خیلی‌ها می‌گفتند حالا که واسه سلامتی، حجامت کن دیگه! منم سعی کردم این دیدگاه را در خانواده‌ام اصلاح کنم. مخصوصاً واسه داداش کوچیکم که بفهمد اهدای خون یه چیز دیگه‌ست، یه جور بخشش و ارزش معنوی زیادی دارد.» او که به تازگی ازدواج کرده است، همسرش را نیز با خود همراه کرده و مادرش نیز برای اولین بار قدم در راه اهدای خون گذاشته است.

کردم. همین که بدانم خون من شاید جان کسی را نجات دهد، برایم آرامش زیادی دارد.» تلاش برای کمک به دیگران، در بحران هاوشرایط سخت، نکته‌ای است که فهیمافر هم به آن اشاره می‌کند: «در مواقعی که کشور با بحران مواجه می‌شود، ممکن است امکان مشارکت مالی یا حضور میدانی برای بسیاری فراهم نباشد، اما اهدای خون راهی است برای کمک مستقیم و مؤثر. مثلاً در حادثه بندرعباس، نیاز فوری به خون پیدا شد و همین موضوع باعث شد موجی داوطلبانه و زیبا در بین مردم شکل بگیرد. همچنین در دوران شیوع کرونا، با توجه به شرایط سخت، تصمیم گرفتیم به مرکز اهدای خون بروم و خونم را اهدا کنم، چون احساس می‌کنم که حتی در محدودترین شرایط، راهی برای کمک کردن وجود دارد.»

این یک عهد قلبی است

ترس، احساسی غریزی و همگانی است. ترسی از ناشناخته‌ها، از درد، از عواقب احتمالی. اهدای خون نیز، برای بسیاری، با همین ترس‌ها گره خورده است. سوزن، ضعف بدنی و... می‌تواند مانعی بزرگ برای این عمل خداپسندانه باشد. خانم حسین نژاد با خنده در این باره می‌گوید: «هیچ وقت نترسیدم و هیچ وقت هم اذیت نشدم. برعکس، از وقتی که به اهدای خون روی آوردم، احساس می‌کنم بدنم قوی‌تر شده و حجم خونم هم بیشتر شده است. همیشه هم دست راستم را برای رگ‌گیری می‌گذارم. این یک عهد قلبی است که با امام رضا^(ع) بسته‌ام. هر بار که کار اهدای خون تمام می‌شود، زیر لب می‌گویم: یا امام رضا^(ع) و از جایم بلند می‌شوم. برای من، این کار فقط یک عمل پزشکی نیست، یک زیارت است. یک نذر است.» خانم فهیمافر نیز با اشاره به اینکه ترسی نداشته که نیاز به غلبه بر آن باشد، می‌گوید: «ترسی نداشتم فقط دفعه اول کمی مضطرب بودم. اما همان‌هم در دفعات بعد کاملاً برطرف شد.»

راهله سرادار در روزهایی که عطر نذر و خیرات در کوچه پس‌کوچه‌های شهر می‌پیچد، ما نیز به سراغ نوع متفاوتی از یک نذر عاشقانه، رفتیم؛ نذری که در رگ‌ها جاری می‌شود. کنار دو بانوی نیکوکار از دوندان مختلف نشستیم؛ زنانی از دل همین شهر که آستین‌بالا زده، بخشی از وجودشان را هدیه داده‌اند. آن‌ها از تصمیمی می‌گویند که نه تنها جان می‌بخشد، بلکه دل را هم گرم می‌کند. انتخابی که یادآور حدیثی از امام رضا^(ع) است که می‌فرماید: «هر کس اندوهی را از دل مؤمنی برطرف کند خداوند در روز قیامت اندوهش را برطرف خواهد کرد.»

خانم حسین نژاد، در کنار اتاق مخصوص خون‌گیری بانوان، روی صندلی نشسته است. پسرش هم کنارش ایستاده و منتظر است. در دستش، کارت طلایی اهدای خون را گرفته است. کارتی که نشان دهنده سابقه طولانی و قابل توجه او در اهدای خون است؛ سابقه‌ای نزدیک به پنجاه سال. نه خبری از قهرمان بازی است و نه شعارهای پرطمطراق. فقط یک حس ساده و انسانی دارد که مدام در حرف‌هایش برایمان تکرار می‌کند: نجات آدم‌ها. اولین دفعه‌ای که خون دادم، تقریباً هجده سال بود. همان روزهای اول انقلاب. یک روز رفتم زیارت، دلم که آروم شد. آمدم بیرون دیدم یک اتفاق گذاشتند کنار ورودی حرم برای خون گرفتن. یهویی رفتم جلو و گفتم: آمدم خون بدهم. انگار کار خیلی مهمی کرده باشم وقتی رفتم خانه، به شوهرم گفتم: امروز رفتم خون دادم. هنوزم هر وقت از مرکز اهدای خون برمی‌گردم، با خوش‌حالی به بچه‌هایم می‌گویم کجا بوده‌ام.»

در گوشه دیگری از سالن، فاطمه فهیمافر، دانشجوی رشته جامعه‌شناسی، نشسته است. عضوی جوان و مستمر که هفت سال از اولین تجربه‌اش می‌گذرد و حالا برایش اهدای خون نه تنها دغدغه‌ای قلبی بلکه دغدغه‌ای اجتماعی شده است: «اولین تجربه‌ام در اهدای خون برمی‌گردد به زمانی که پایگاه سیار انتقال خون در دانشگاه فردوسی مستقر شده بود. هجده سال بود. سال ۹۸، با چند نفر از دوستانم رفتیم آنجا و خون اهدا کردیم. راستش، حس خیلی خوبی داشت. یه کار داوطلبانه قشنگ... از همان موقع هم هر چند ماه یک بار خون اهدا می‌کنم. حتی پیشنهاد دادیم که این پایگاه‌ها در محل‌های پررفت‌وآمدتر مثل دانشگاه علوم هم مستقر شود.»

خون من، جان تو

در اغلب خانواده‌ها موضوع اهدای خون و حجامت قاطبی شده. خیلی‌ها می‌گفتند حالا که واسه سلامتی، حجامت کن دیگه! منم سعی کردم این دیدگاه را در خانواده‌ام اصلاح کنم

می‌دانیم که هر کاری، ادامه دادنش و پای کار ماندنش، انگیزه و همتی متفاوت می‌خواهد که بتوانی جلوی «دیگه بسه!» گفتن بقیه و حتی ذهن خودت بایستی. خانم حسین نژاد انگیزه‌هایی دارد که این همه سال همراهش بوده است: «زمانی که تصمیم جدی گرفتم خون اهدا کنم، دوران جنگ بود. می‌دانستم که رزمندگان به خون نیاز دارند. باور داشتم که این کار ثواب دارد، اما فراتر از ثواب، دلم می‌خواست خبری از من به دیگران برسد. چند بار هم برای کمک به کودکان جنگ‌زده و همین‌طور هنگام حوادث ناگوارمانند سیل و زلزله خون اهدا

سکینه حسین نژاد

۶۶ ساله
 گروه خونی B+
 شروع اهدا از بعد انقلاب تاکنون
 دارنده کارت طلایی



جدول امتیازدهی به اهداکنندگان

تعداد کل اهدا	رنگ کارت
برای مردان	سفید
برای زنان	سبز
برای مردان	قرمز
برای زنان	نقره‌ای
برای مردان	طلایی
برای زنان	

پیامی از جنس زنانگی و نجات زندگی

حسین نژاد، پیامی برای کسانی دارد که تاکنون اهدای خون را تجربه نکرده‌اند: «به این فکر کنید که چقدر کارتان ثواب دارد. به این فکر کنید که جان چند نفر را می‌توانید نجات دهید.»

فهیمافر نیز بانگ‌های مشابهی می‌افزاید: «این کوچک‌ترین کاری است که می‌توان برای کمک به هم‌نوع انجام داد؛ به ویژه برای دختری جوان که شاید امکان مشارکت مالی یا حضور در فعالیت‌های جهادی را نداشته باشد، اما اهدای خون کمک بزرگی از لحاظ معنوی است.»

وقتی از کنارشان بلند می‌شوی، چیزی بیشتر از یک گفت‌وگو در دلت مانده، شاید جرقه‌ای برای تغییر. شاید حس افتخاری زنانه، برای توانایی نجات زندگی. اگر امروز، حتی یک زن دیگر به جمع اهداکنندگان بپیوندد، گفت‌وگویمان به ثمر نشست است... چون باور داریم بعضی الهام‌ها، از دل ساده‌ترین انتخاب‌های جوشند.

اهدای خون، شیرین‌ترین هدیه

خانم حسین نژاد با رضایت کامل از اهدای خون می‌گوید: «من که همه‌چیز را می‌فهمم. چندباری برای اهدای خون تازه رفته‌ام و چندین بار برای اهدای خون به سالمندان دعوت شده‌ام. هر بار که می‌روم از نظر جسمی هم اوضاع بهتری پیدا می‌کنم، حتی قند خنم که کمی بالا بود برطرف شده است. از طرف دیگر هم می‌دانم که با هر چهار ماه اهدای خون، خون خودم هم تصفیه می‌شود. این را هم بگویم که هر روزی که خون اهدا می‌کنم شب، خواب‌های خوب می‌بینم. آن سالی که برای بچه‌های جنگ خون دادم شب خواب کربلا را دیدم. اتفاقاً چند هفته بعد هم کربلا و زیارت امام حسین (ع) قسمت من شد. و هر بار که خون می‌دهم تمام کسانی که التماس دعا داشتند جلوی چشمانم می‌آیند و برایشان دعا می‌کنم.»

خانم فهیمافر نیز اهدای خون را فرصتی برای داشتن حال خوب می‌داند: «هر چند وقت یک بار دوست داشتم کاری بکنم که حال دلم خوب شود برای همین، روز تولدم به جای هدیه، خون اهدا می‌کنم. حس خوبی دارد، مخصوصاً وقتی پیامک می‌آید که خونم جان چند نفر را نجات داده است. انگار بهترین کادوی تولد را خودم به خودم داده‌ام.» او با تأکید بر اهمیت آمادگی قبل از اهدای خون، توصیه می‌کند: «افراد پیش از اقدام، شرایط اهدای خون را به دقت مطالعه کنند تا با آگاهی کامل تصمیم بگیرند. همچنین، در صورتی که به دلیل شرایط جسمانی خود احساس ضعف می‌کنند، بهتر است زمانی را برای اهدای خون انتخاب کنند که فعالیت کمتری داشته باشند؛ برای مثال، دانشجویان می‌توانند در بازه زمانی بین دو ترم و خانم‌های خانه‌دار در زمان‌هایی غیر از ایام خانه‌تکانی اقدام کنند. علاوه بر این، مصرف یک وعده غذایی یا صبحانه پیش از اهدای خون ضروری است.»

خانم‌ها در چه شرایطی نباید خون اهدا کنند؟



دوران حاملگی
و تا شش هفته بعد از زایمان.

در صورت داشتن سقط جنین
و تا یک سال پس از آن.

دوران شیردهی.

دوران قاعدگی
تأرفع علائم و شدت آن.

کسانی که قصد دارند در آینده‌ای نزدیک
برای بارداری اقدام کنند.

در چند روز گذشته نباید آنتی‌بیوتیک
یا داروهای مشابه را مصرف کرده باشند.

نباید در کمتر از شش ماه گذشته
عمل جراحی انجام داده باشند.

افرادی که در این مدت زمان گوش خود را سوراخ
کرده‌اند یا خالکوبی و طب سوزنی داشته‌اند هم در
این فهرست قرار می‌گیرند.

افرادی که به سرفه، آنفلوآنزا و گلو درد مبتلا هستند،
نمی‌توانند خون خود را اهدا کنند.

در طول ۷۲ ساعت گذشته نباید کار دندان‌پزشکی
انجام داده یا آسپرین مصرف کرده باشند.

زنانی که به تازگی
واکسینه شده‌اند.

اگر احساس کسالت یا بیماری دارید
بتر است از اهدای خون منصرف شوید.

فاطمه فهیمافر

۲۴ ساله
گروه خونی A-
شروع اهدا از سال ۱۳۹۸ تاکنون
دارنده کارت سفید





جنگی که فرصت‌ها را نشان داد

همراه با فهیمه فرهمندپور به روایتی از جنگ پرداخته‌ایم

یک پارکینگ و کلی کمپوت و مربا

تا تحویل هلال احمر شود. آن طرف‌تر این جغرافیای رویایی، چند خانم مسن که پا و کمری برای پخت و پز نداشتند، با زبان، ذکر می‌گفتند و با دست‌های مهربان و ماهرشان، کلاه و دستکش می‌بافتند. اگر آن روزها نبود، شاید من دیگر هرگز فرصت نمی‌یافتم ببینم چگونه می‌شود با دودست نحیف آن پیرزن تفرشی همسایه، هم‌زمان با پنج میل بافتنی، دستکش بدون درز بافت. نمی‌دانم شما چنین مهارت اعجاب‌انگیزی را دیده‌اید یا نه؟

من سال‌های مهمی از اواخر کودکی‌ام و سپس نوجوانی‌ام را در این شیرینی‌مراکم، موج و جذاب گذراندم. در میان هُرم و بخار قابلمه‌های پر از مربای داغ، صدای روح‌نواز صلوات‌های مکرری که برای سلامتی امام و پیروزی رزمندگان فرستاده می‌شد و... جنگ، هشت سال طول کشید. در سال‌های آخر، من برای خودم خانمی شده بودم و دیگر ساکن آن خانه و آن کوچه‌بن‌بست نبودیم، اما آن حال‌وهوا، آن عطر و بو، آن شیدایی و بی‌قراری، هرگز از ذهن، دل، قلب و روح من محو نشد.

در بیشتر سال‌های دوران جنگ، خانه ما در یک کوچه بن‌بست، در محله‌ای سنتی، گرم و منسجم قرار داشت. خانه‌ای شخصی در طبقه دوم، روی پارکینگ که فقط کمی بزرگ‌تر از جای توقف یک ماشین بود. الان که فکرش را می‌کنم، واقعاً نمی‌فهمم این پارکینگ کوچک چطور آن قدر گنجایش داشت که می‌توانست همه خانم‌های محله را همراه با سبدها، قابلمه‌ها، اجاق‌ها و... که دائماً برای جبهه کمپوت و مربا درست می‌کردند، در خود جا دهد و تازه جایی برای شیطنت و بازی ما بچه‌های شاد و پرتحرک آن روزگار هم داشته باشد!

مادرم، مدیر باکفایت این قرارگاه فعال و پرتکاپو بود و البته بر خوردار از همراهی مخلصانه جمع زنان همیشه پا به کار محله. و این، همه ماجرا نبود. کنار همین پارکینگ کوچکی که به قیمت کنار کوچه ماندن بنز زیتونی‌رنگ محبوب پدرم، به یک پایگاه وسیع تبدیل شده بود، دخترهای جوان و باسواد‌تر یک ملاقه پهن کرده بودند تا داروهایی را که پسرهای نوجوان از در خانه‌ها جمع می‌کردند روی آن بریزند. تاریخ‌مصرفشان را بررسی کنند، تمیز و مرتب دسته‌بندی‌شان کنند

لیلا جانقربان | دکتر فهیمه فرهمندپور از جمله زنان فعال فرهنگی و اجتماعی است که دوران کودکی‌اش با خاطرات دفاع مقدس گره خورده و تجربه‌های خواندنی‌ای از آن دوران تا امروز، که در فضای پس از جنگ دوازده‌روزه به سر می‌بریم، در اختیار دارد. او در کنار تحصیلات حوزوی، تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع دکتری تاریخ اسلام در دانشگاه الزهراء به پایان رسانده و تاکنون در سمت‌هایی چون مشاور وزیر کشور در امور زنان و خانواده، رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران فعالیت داشته است. همراه با او از جنگ روایت می‌کنیم تا به نقشی بپردازیم که زنان در این میانه می‌توانند ایفا کنند.

گفتنی است که فهیمه فرهمندپور متولد سال ۱۳۴۷ در تهران است و در کنار تحصیلات حوزوی، تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء به اتمام رسانده است.

یک چمدان قهوه‌ای و بنز زیتونی

در نیمه دوم سال‌های جنگ، من یک‌باره از وسط بیجگی‌های پرشور شور و دویدن‌ها و بازی‌های جمعی در آن کوچه بن‌بست، به دنیایی کاملاً جدید پرتاب شدم. در یک صبح جمعه اواخر تابستان، در سن حدود دوازده، سیزده سالگی، چادر مشکی نوپیرا که به سختی قادر به جمع و جورش بودم، سر کردم و با اسباب و اثاثیه مختصری شامل یک چمدان قهوه‌ای و یک دست‌رختخواب کوچک، سوار همان بنز زیتونی رنگ پدرم شدم و همراه مادرم که در طول راه و هنگام خدا حافظی، به سختی می‌توانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد، به قم رفتم و طلبه شدم.

مدرسه علمیه ما (مکتب توحید)، چند سال قبل از انقلاب به همت آیت‌... قدوسی^(۱) تأسیس شده بود. من بعد از شهادت ایشان وارد مدرسه شده بودم، اما حال و هوای مدرسه به شدت متأثر از شهادت ایشان بود. شاید نتیجه ارادت و علاقه فراوان طلبه‌ها به ایشان و خاطراتی که از درس‌های اخلاق، اخلاص و نحوه مدیریت هوشمندانه‌شان داشتند. من هرگز ایشان را ندیدم، اما این احوال، بر من و هم‌دوره‌ای‌هایم بی‌تأثیر نبود.

اما چیزی دیگر در آن ایام، لحظه‌های این نوجوان دل‌کنده از خانه و دلیسته به آرمان‌های بزرگ‌راه جنگ و شهادت گره می‌زد: تصویر، نام، و خاطرات یک دختر جوان هم‌نام خودم که عطرش در فضای مدرسه مابه‌شکل عمومی در حال تنفس بود. شهید فهیمه سیاری، طلبه جوانی بود که چند ماهی پیش از پیوستن من به مکتب توحید، در جریان یک سفر تبلیغی در غرب کشور، به شهادت رسیده بود.

من با پشتیبانی از جنگ و فعالیت‌های پشت جبهه زنان بیگانه نبودم؛ از ایستادگی و طبیعتاً شهادت زنان و کودکان مناطق جنگی، در خانه‌وزندگی و شهر و روستایشان نیز خبر داشتم. اما آن قدر کم‌سن و سال یا کم‌تجربه بودم که از جبهه رفتن زنان یا شهادت آنان در جریان یک فعالیت هدفمند، تصویری نداشتم.

فهیمه مرا - که البته در عالم نوجوانی از هم‌نام بودن با او بی‌سوی فخر می‌فروختم - به آرمان‌هایی گره زد که پیش از آن مجالی برای اندیشیدن به آن‌ها نیافته بودم. گره خوردن به نام جبهه، فراتر از قابلمه‌های مری‌باو فکر کردن به شهادت، فراتر از ماندن زیر موشک باران شهرها...

واجب شرعی به نام کلت کمری

یکی از خاطرات بی‌نظیر سال‌های نخست طلبگی‌ام، توفیق دونوبت دیدار با امام^(۲) بود. به‌نظرم، قبل از نماز صبح با اتوبوس از قم راه می‌افتادیم؛ چون در خلوتی مطلق خیابان‌ها، در هوای تاریک و روشن صبح، به تهران می‌رسیدیم. از فرط بی‌قراری، روی صندلی اتوبوس بند نبودم تا به جماران برسیم، سرمان را بالا بگیریم، و امام رانشسته بر آن ایوان فرسوده - که برایمان از ایوان مدائن باشکوه‌تر می‌نمود - ببینیم.

در باره این خاطرات، شاید وقت دیگری بگویم؛ اما آنچه به من، جنگ، و این خاطره مربوط است، دستور صریح امام برای یادگیری فنون نظامی و آمادگی‌های دفاعی بانوان در دومین باری بود که به دیدارشان رفتیم. همین دستور کافی بود تا ما را به کار بیندازد. به سرعت، ساختمان مناسبی در تهران آماده شد؛ دوره آموزشی، آشنایی با سلاح، اتاق گاز، پاس شبانه، میدان تیر و... آغاز شد.

شاید اکنون، برای خیلی‌ها، برای دوستان امروز، برای دانشجویانم و... باور کردنی نباشد که من میدان تیر رفته‌ام، با چند جور سلاح تیراندازی کرده‌ام و... امروز شاید عجیب به نظر بیاید؛ اما آن روز، برای آن دخترک جنگ‌باور کوچه بن‌بست کوچ کرده برای آرمان‌های بزرگ، و خود را تصور کرده در کنار فهیمه سیاری در مسیر شهادت و صبر از کف داده در برابر کلام آن پیرمردی که بر ایوان مدائن قلب او، فرمان جهاد داده بود؛ کسب مهارت باز و بسته کردن ژ ۳ در دو دقیقه، پر کردن خشاب کلاش، و هدف گرفتن با کلت کمری، یک ضرورت بود. یک واجب شرعی. یک راه، راهی که می‌توانست او را ببرد تا میدان جنگ و تا خود خود شهادت...

گریه با صدای بلند وسط پیاده‌رو

همان موقع‌ها که هنوز موشک باران‌ها ادامه داشت، همان روزهایی که بانواختن آژیر وضعیت قرمز، چراغ‌ها را خاموش می‌کردیم و با بچه‌ها در طبقه همکف خوابگاه جمع می‌شدیم و جمعی "وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ..." می‌خواندیم؛ همان ایام، به فکر دانشگاه رفتن هم افتادم. همان موقع‌ها، یکی از بچه‌های خوابگاه در بیماران‌های شهر گرد، شهید شد. سال آخر جنگ، من البته زودتر از هم‌سن و سال‌هایم دانشجو شده بودم، با همان شور و شوق دخترکی که در کوچه بن‌بست دنبال هم‌بازی‌هایش می‌دوید. یک پادر تهران، یک پادر قم، و سری که در آسمان، دنبال شهادت می‌گشت... در آن روز تلخی که قطعاً ۵۹۸ پذیرفته شد، از میدان انقلاب گریه کنان پیاده می‌آدم، بی‌قرار و ناهوشیار... یک‌باره خودم را نزد یک پیچ شمشیران دیدم، روبروی یک دوست قدیمی با چشم‌های درشت سبزرنگی که مثل چشم‌های من، سخت بارانی بود. خدایش بیامرز، چند سال قبل آسمانی شد. وسط پیاده‌رو، سر بر شانه‌های هم گذاشتیم و با صدای بلند گریه کردیم. جالب این بود که هیچ‌کس تعجب نمی‌کرد؛ چشم‌های نمناک، صورت‌های مبهوت، و دهان‌هایی که کلمه در آن‌ها یخ زده بود. در اطرافمان کم نبود... البته با پذیرش قطعنامه، جنگ تمام نشد. مرصاد تلخ آمد و آن همه داغ بر دل مردم گذاشت. اما امید من برای قدم گذاشتن به پلی که مرا به شهادت می‌رساند، ناامید شد. حس جاماندگی، افسردگی، گم‌شدگی...

چقدر خوب بود که امام بود، امامی که کمتر از شش ماه بعد، با دم مسیحایی‌اش مرا زنده کرد. امام، یک‌باره به روح افسرده‌من نهیب زد که: چه نشسته‌ای؟ سفره جهاد برای تراز هر وقت دیگری گسترده‌تر است. ۱۱ دی ماه ۱۳۶۷ من دوباره سرپا شدم؛ دوباره همان دختر نوجوانی شدم که در یکی از ساختمان‌های خیابان پاسداران، کار با ژ ۳ و کلاش و کلت را یاد گرفته بود، تا شاید روزی به میدان برود.

روز ۱۱ دی ماه ۱۳۶۷، خبر رادیو و تلویزیون، صور اسرافیل رستاخیز من شد.

آن روز، برای آن دخترک جنگ‌باور کوچه بن‌بست کوچ کرده برای آرمان‌های بزرگ، و خود را تصور کرده در کنار فهیمه سیاری در مسیر شهادت و صبر از کف داده در برابر کلام آن پیرمردی که بر ایوان مدائن قلب او، فرمان جهاد داده بود؛ کسب مهارت باز و بسته کردن ژ ۳ در دو دقیقه، پر کردن خشاب کلاش، و هدف گرفتن با کلت کمری، یک ضرورت بود. یک واجب شرعی. یک راه، راهی که می‌توانست او را ببرد تا میدان جنگ و تا خود خود شهادت...



جنگید و اگر لازم بود شهید شد

ما فکر می‌کردیم قرار است با امام تا کربلا برویم، رژیم بعث عراق را به سزای هشت سال داغ گذاشتن بر دل خانواده‌های شهید ابرسانیم و از همان جا، راهمان را کج کنیم سمت اسرائیل و... در این مسیر، با پیروزی را به چشم ببینیم یا شهید شویم. به خودم می‌گفتم: چرا جنگ صبر نکرد تا من فقط کمی بزرگ‌تر شوم؟ کمی تکاپوی مستقل‌تر و آزادتری پیدا کنم تا بتوانم در طرح امام برای تغییر جغرافیای سیاسی جهان، برای خودم یک جایی پیدا کنم؟ چرا من آن قدر دیر بزرگ شدم؟ یا چرا آن قدر زود، قصه جهاد و شهادت به پایان رسید؟ این کلنجارهای روانی، به علاوه زخم زبان‌هایی که این طرف و آن طرف بر روح‌های رنجیده و افسرده‌ما نشست، حال من و "ما"های پرشور آن روزها را حسابی گرفت. تا اینکه... در یکی از روزهای دی ماه ۱۳۶۷، خبری در رادیو و تلویزیون، صور اسرافیل رستاخیز من شد، و جان و روح مرا که داشت گام به گام در قبری عملی، روزمرگی، افسردگی و ناامیدی فرو می‌رفت از یک قدمی این گورستان بازگرداند و زنده کرد.

خبر نامه عجیب امام به گور باجف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی ابر قدرت، واقعه‌ای دامن‌چراهرگر در رسانه‌ها، کتاب‌های درسی، پژوهش‌های علمی و تحلیل‌های سیاسی، به این نامه آن طور که شایسته‌اش بود، پرداخته نشد. بارها در کلاس‌ها از دانشجویان پرسیده‌ام: درباره این نامه چه می‌دانید؟ اغلب، هیچ! و بعضاً، فقط در حد اینکه امام، برهم خوردن بلوک شرق و پایان تسلط تفکر کمونیستی بر شوروی را پیش‌بینی کردند. اما اساساً، در نگاه من، با وجود اهمیت این پیش‌بینی داهیانه، مهم‌ترین مسئله درباره این نامه، این‌وجه نبود... برای امثال من که تصور می‌کردیم امام مترصد تغییر «جغرافیای سیاسی» جهان است، این نامه نشان داد که: او اولاً تغییر جغرافیای «اندیشه سیاسی» جهان را هدف گرفته است، آن هم اندیشه‌ای سیاسی، متأثر از نظم توحیدی و نه کلیشه‌های رایج، ثانیاً، اگر هشت سال، جنگ نظامی هم در کار بوده است، چیزی جز دفاع واجب و مشروع نبوده؛ و بنابراین، جنگ، از استراتژی دائمی امام در رهبری جهانی‌اش، نمایندگی نمی‌کرده است. امام، افاق جدیدی از رزم، جهاد و فتح پیش‌روی ماگشود. پرده از آرمان‌هایی برداشت که به مراتب، لشکر پخته‌تر، پایه کارتر و ورزیده‌تری می‌طلبید و چشم اندازی وسیع‌تر از جبهه‌های غرب و جنوب ایران، یا موانع و مقاصد فراتر از براندازی بعث عراق را فراوری مانهاد. کمتر تحلیلی به این جنبه از طرح امام توجه کرد؛ اینکه هیئت‌اعزامی اوبه مسکو، ترکیبی سه نفره بود: یک عالم دینی، یک بانوی مبارز، و یک دیپلمات جوان! آه که چقدر افسوس می‌خورم که این طراحی، این صحنه‌آرایی، محتوای نامه و همه پیوست‌های دیگرش، این چنین در تاریخ معاصر و حلقه‌های درس و بحث و پژوهش و تحلیل، مهجور و سر به مهر مانده و رمزگشایی نشده است. این حادثه، هر چه که بود، برای چشمان کنج‌کاو، روح آرمان‌گرا و ذهن پرتکاپوی من، سودایی جدید و چشم‌اندازی گسترده خلق کرد. مرا به کشاکش نقش‌آفرینی در نبرد تمدنی بی‌نهایتی سوق داد، که شهید شدن در مسیر آن، می‌توانست به مراتب باشکوه‌تر از در خون غلطیدن لحظه‌ای باشد...

من باور کردم: دشمن اصلی من، مأموران بدبخت و حقیر بعث عراق یا رهبر عربده‌کش و گردن‌کلفت آن‌ها نیستند که اگر من، خاکریز را درست انتخاب کنم و در طرف درست تاریخ بایستم، آن‌سوی پنجره‌ای خواهم بود که باید برای باز کردن، گستردن و افاق‌گشایی‌اش، در برابر جریان تمدن مادی، جنگید، دوید، فریاد زد و اگر لازم بود شهید شد.

من تعجب می‌کنم

این آرمان‌گرایی، شاید می‌توانست به انحراف برود یا به سرخوردگی و بی‌عملی کشیده شود، اما به گمانم، چنین نشد. تلاش کردم آرمان‌های بزرگم - به قول روایات - به آمال و آرزوهای بلند صرف تبدیل نشوند، و هم‌زمان که در آسمان آینده، ستاره اهداف بزرگم را رصد می‌کردم، از واقعیت‌های ملموس اطرافم غافل نشوم و رابطه‌ام با ساحت واقع، ضعیف نگردد.

گرچه دل به تغییر جهان داشتم، اما تبلیغ برای زنان روستایی در کهک قم یا راه انداختن کلاس قرآن برای بچه‌های محله در مسجد، نخستین تجربیات و تکاپوهای من برای ارتباط مسئولانه با همان جهانی بود که با خودم قرار گذاشته بودم با مجاهدت خمینی گونه، تغییرش دهم. اگر ملاصدرا چند صد سال پیش، توانسته بود در همین کوچه‌های خاکی و گلی کهک، از اسفار اربعه‌اش رمزگشایی کند، چرا من در کهک دهه ۶۰، نتوانم از ایستگاه چشمان جست‌وجوگر زنان و دختران روستایی، سیر آفاق و انفس خود را آغاز کنم و به انجام برسانم؟

در کنار تحصیل در حوزه و دانشگاه، در کنار فرصت‌های تبلیغی و احساس مسئولیت‌های پرشور اجتماعی، آن سال‌ها - برای آن‌ها که به یاد دارند - فرصتی تدریجی برای تجربه اندوزی و کسب پختگی سیاسی نیز بود. هم در حوزه و هم در دانشگاه، سال‌های نیمه دوم دهه ۶۰، سال‌های تولید و فریه شدن ادبیات گفتمان‌های سیاسی مهمی بود که برای امثال من، هم جذاب و آموزنده بود و هم ترسناک و نگران‌کننده. این گفتمان‌ها، گرچه شاید ادامه جریان‌های سیاسی اوایل همان دهه بودند، اما از تقابل گفتمان چپ و راست مطرح در سال‌های منتهی به انقلاب و اوایل پس از آن، کاملاً فاصله گرفته بودند. ابعاد اجتماعی و اقتصادی‌شان، ادبیات ایدئولوژیک آن‌ها را تحت الشعاع قرار داده بود. شاید به همین دلیل، حتی در حوزه‌های علمیه نیز راه یافته و نامحسوس، در حال یارگیری دوطرفه بودند.

الان که به آن روزها فکر می‌کنم - به روزهای بی‌اینترنت و بی‌فضای مجازی، به روزهای منهای شبکه‌های اجتماعی و جست‌جوگرهای فوق پرسرعت و هوش مصنوعی، به روزهای بدون واتس‌آپ و تلگرام و اینستاگرام و همین‌ایتا - تعجب می‌کنم که طلاب و دانشجویان جوان آن روزگار چطور این حجم از اطلاعات و ارتباطات، دغدغه‌مندی سیاسی، و روزآمدسازی نگاه و دیدگاه را تنها از طریق روزنامه، شب‌نامه، و دو سه شبکه محدود تلویزیونی و رادیویی پوشش می‌دادند!

وقتی مادر وسط این هیاهوها مشغول بحث سیاسی و گفتگمانی بودیم - بحث از ولایت فقیه و اطلاق اختیارات او، مباحثه درباره حدود و ثغور اقتصاد آزاد و بازار، بحث درباره الزامات شکل‌گیری احزاب و کارکرد آن‌ها در سپهر سیاسی جامعه و... - درست وقتی آماده می‌شدیم تا این بار نه از مرزهای سیاسی، که از طریق مرزهای فکری، طرحی نو دراندازیم و جهان را تحت تأثیر قرار دهیم، تلخ‌ترین خاطره جمعی این ملت تا آن روز شکل گرفت. رویدادی که به طبعی‌ترین شکل ممکن، غیرطبیعی‌ترین زخم را به قلب و حیات جمعی این ملت وارد کرد.

جنگ نعمتی شد برای خانواده

جنگ مفهومی کلان است که هر کس از زاویه مأموریت و نگاه خود به آن می‌نگرد. حضرت امام (ع) از دفاع مقدس به عنوان «نعمت خفیه» یاد کردند. هر چند پیامدهای آن هنوز در برخی خانه‌ها دیده می‌شود، اما نعمت‌هایی نیز به همراه داشت.

در این جنگ تحمیلی دوازده روزه، با وجود تمام آسیب‌ها و از دست دادن عزیزان، نباید از نعمت‌های خفیه آن غافل شویم. جلوه‌ای از این نعمت‌ها، انسجام بی‌نظیر اجتماعی بود. جنبه دیگر آن، تحول در خانواده‌ها و شکل‌گیری خانواده‌های منسجم پس از چند دهه بود. در تحلیل مسائل خانواده، دائماً در تلاش بودیم که زنگ خطری را به صدا در بیاوریم که آن کاهش عاملیت و انسجام خانواده بود، اما جنگ به پیدایش خانواده‌هایی مسئولیت‌پذیر کمک کرد که بسیار ارزشمند است.

دوباره دختر بچه‌ای لاله‌لای دیگ‌های مربا

با این منطقی، با این نگاه، با این آرمان، برای امثال من، فرصت مجاهده‌ای فراهم شد که سال‌ها آرزویش را داشتم. با پیام امام البته، تصورمان این بود که به سرعت درهای کشورهای بلوک شرق به روی مبلغان اسلام گشوده می‌شود. برای همین بود که با بعضی دوستان به فکر یاد گرفتن زبان روسی افتادیم. گرچه این تصمیم فقط تا آموختن حروف روسی پیش رفت و به نتیجه درخوری نینجامید، ولی همین تکاپو هم حال خوشی داشت. دوباره شده بودم همان دختر بچه پرشوری که لاله‌لای دیگ‌های مربا می‌دوید، همان نوجوان بلندپروازی که چندان قهوه‌ای‌اش را دست گرفت و در آن کوچه بن‌بست، سوار ماشین شد و به قم رفت تا فرادهای متفاوتی داشته باشد، همان که مشتاقانه پای نقل خاطرات شهادت فهمیده سیاری از زبان دوستانش می‌نشست یا تلاش می‌کرد ژ ۳ را در دو دقیقه باز و بسته کند و به میدان تیر برود.

در این میان، مادران و زنان نقش کلیدی داشتند. زن و مادر توانایی نقش‌آفرینی دارند، به شرطی که جایگاه آنان با کرامت و قدرت تعریف شده باشد. زن در خانواده‌ای محترم، اثرگذار است و باید این فرصت برایش فراهم شود. زن توان خلق فراوان از اندک را دارد.

باید به خانواده‌ها آموزش داد که زن چقدر محترم، عزیز و تأثیرگذار است. مأموریت خانواده، تولید معنای مشترک بین اعضا و تبدیل خانه به محل گردهمایی افراد با اهداف مشترک است. خانواده‌ها هتل تفاوت دارد. ما نیازمند معناهای مشترک هستیم؛ مأموریتی که ابتدا بر عهده پدر و سپس مادر است. ایجاد هدف مشترک، جهت‌گیری مشترک و در نهایت زبان مشترک در خانواده را پدید می‌آورد که به آن نیاز داریم.

زنان هم شهید می‌شوند

پرونده‌ای درباره زیست مقاومتی بانوان در جنگ ۱۲ روزه



خیلی وقت بود که اگر می‌خواستیم از شهید و شهادت بنویسیم و سراغ زنانی برویم که جنگ را تجربه کرده‌اند، باید می‌گشتیم و کلی خاطره را زیر و رو می‌کردیم تا کسانی را بیابیم که از روزهای جنگ بگویند از تجربه‌ای که سال‌ها خاک خورده بود و بارها تکرار شده بود. اما دقیقاً همان وقتی که فکرش را نمی‌کردیم و توقعش را نداشتیم، جنگ تحمیلی دیگری رقم خورد. بعضی‌ها از دور و بعضی از نزدیک به نظاره آن نشستند و در نهایت نام آن را «جنگ ۱۲ روزه» گذاشتند. در این شماره از شهربانویه رخدادهای زنانه‌ای پرداخته‌ایم که روایت از نقش‌آفرینی‌هایی متفاوت در دوران جنگ و پس از جنگ دارد.

زنان هم شهید می‌شوند

روایت‌هایی از زنانی که جنگ ۱۲ روزه را تجربه کردند و در این دوران زیستند

لیلا جان قربان! خیلی وقت بود که اگر می‌خواستیم از شهید و شهادت بنویسیم و سراغ زنانی برویم که جنگ را تجربه کرده‌اند، باید می‌گشتیم و کلی خاطره را زیر و رو می‌کردیم تا کسانی را بیابیم که از روزهای جنگ بگویند از تجربه‌ای که سال‌ها خاک خورده و بارها تکرار شده بود. اما دقیقاً همان وقتی که فکرش را نمی‌کردیم و توقعش را نداشتیم، جنگ تحمیلی دیگری رقم خورد. بعضی‌ها از دور و بعضی از نزدیک به نظاره آن نشستند و در نهایت نام آن را «جنگ ۱۲ روزه» گذاشتند. جنگی که کودکان و زنان زیادی در آن شهید شدند و زنان بسیاری شدند همسر، خواهر و مادر شهید. از همان روز، بعضی‌ها شدند روایت جنگ و بعضی دیگر راویان جنگ؛ بعضی‌ها شدند مادر شهیدان محدثه و محمدرضا اقدسی و بعضی هم شهید زهران نظری.

روایت دوم؛

قرار بود خانه بخت برود

قرار بود تا چند ماه آینده خانه بخت برود؛ خانه‌اش در اصفهان برای پیش چیده بودند، اما رخت دامادی را جور دیگری بر تن کرد. مادر شهید مصطفی صفادل می‌گوید: «شی که می‌خواست برود، گفتم: ماما، می‌شود مرخصی بگیری و نروی؟ گفت: نه ماما، باید بروم؛ من رفتم توی ارتش که این روزها به درد بخورم. وقتی رفت، برادرش هم همراهش رفت. پدرش گفت دوتایی نروند. گفتم: نه، بگذار هر دو با هم بروند تا دلشان به هم قرص باشد. خودمان هم بلیت گرفته بودیم که برویم. همه می‌گفتند صدای تیر و تفنگ در پادگان می‌آید، می‌گفتم اشکال ندارد، کنار بچه‌ها دلم خوش است. اشک چشم‌هایم به خاطر دوری و دل‌تنگی از بچه‌ام است، والا افتخار می‌کنم به هدفی که داشت و راهی که در آن به شهادت رسید. می‌گفتم پسر، خاک ما و وطن ما مثل مادرمان است.»

شهید ستوان یکم سید مصطفی صفادل، از شهدای پدافند هوایی اصفهان، از بچه‌های مشهدی بود.

روایت سوم؛

تا دل کودکان یتیم را شاد کند

مهدی و زهران نظری، خواهر و برادری بودند که توسط رژیم صهیونیستی در شهر مقدس قم به شهادت رسیدند. فاطمه شکاری، مادر این شهیدان، می‌گوید: زهرا، متولد ۱۳۶۳، و محمد مهدی، متولد ۱۳۷۰، دو فرزند بزرگم بودند. دو ویژگی رفتاری در زهرا بسیار برجسته بود؛ اول اینکه کارهایش فقط برای رضای خدا بود و دوست داشت از دید دیگران پنهان بماند. او حافظ قرآن و مدرس روخوانی و روان خوانی قرآن در حرم مطهر رضوی، زندان و مدارس غیرانتفاعی بود، اما غیر از خانواده، هیچ‌کس خبر نداشت و اقوام پس از شهادتش از این موضوع مطلع شدند. دومین ویژگی او، مظلومیت، از خودگذشتگی و رافت بی‌حدش بود. در میان فامیل همسر، دو خانواده بودند که مادر یکی و پدر دیگری مرحوم شده بودند و دو فرزند خردسال به یادگار مانده بود. تمام هم و غم دخترم این بود که دل این کودکان یتیم را شاد کند. به آن‌ها قول داده بود هر ماه به دیدنشان برود و برایشان هدیه ببرد. ماه گذشته، قبل از سفر به تهران، برایشان خرید کرده بود، اما فرصت نشد هدایا را به دستشان برساند. حالا خودم باید بعد از بهبودی، وظیفه دختر شهیدم را در قبال آن کودکان یتیم انجام دهم.

روایت اول؛

محمدرضا و محدثه من

وقتی به آرامی وارد اتاق شد، گمان نکردم که تا چند روز پیش صاحب همسر و یک پسر ده‌ساله و یک دختر سیزده‌ساله بوده و حالا هیچ‌کدامشان در دنیا نیستند. آثار اندوه در چهره‌اش نبود، گرد غم بر صورت نداشت و چشم‌هایش قرمز نبود؛ حتی وقتی مقابلش نشسته بودم و گروگر اشک می‌ریختم، دوربین که روشن شد، پرسیدم: «چرا ناراحت نیستید؟» گفت: «چون تنها نیستم!» گفتم: «همسرت، دخترت، پسرت شهید شدند، کس دیگری باقی مانده؟» گفت: «اگر این‌طوری نگاه کنی نه، همه داروندارم را در راه خدا داده‌ام، اما مگر شهید که می‌شوند زنده تر نمی‌شوند؟ من هنوز با احد و محدثه و محمدرضا حرف می‌زنم.»

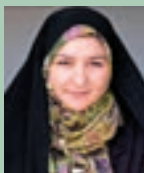
بعد عکس‌ها را دادم دستش، گفتم: «چه می‌گویی؟» گفت: «این راه را با هم ادامه می‌دهیم. از آن دسته مادرانی بودم که با مریضی بچه‌ها مریض می‌شدم، با تب بچه‌ها تب می‌کردم و بی‌اشتهایی می‌شدم. این‌طور نبود که بگویم خیلی آدم صبوری هستم؛ سعی می‌کردم این‌طور باشم ولی احساسات مادرانه نمی‌گذاشت. اما این آرامشی که الان دارم چیزی جز عنایت خداوند و اهل بیت (ع) نیست. تا می‌آید احساس دل‌تنگی اذیتم کند، یک حس درونی آرام می‌کند. اینکه حس می‌کنم خداوند در آن دنیا خیلی بهترش را دارد به آن‌ها می‌دهد. عکس‌ها را که نگاه می‌کنم، احساس می‌کنم که این چشم‌ها انگار زنده‌اند و دارند به من نگاه می‌کنند. محمدرضای من از آن پسرهای مامانی بود که ابراز محبتش به من خیلی زیاد بود. فقط می‌توانم به او بگویم: «مامان، می‌دونی که من چقدر دوستت داشتم؟ من هم می‌دانم که تو خیلی دوستم داشتی. دعا کن که من هم عاقبت به خیر شوم و عاقبت من هم ختم به شهادت شود.»

محدثه هم مونس تنهایی‌هایم بود چون اولین فرزندم بود. فوق‌العاده آرام بود. یک وقت‌هایی می‌گفتم: «خدا یا، این دختر چرا این قدر خوب است؟» من آرامش واقعی را در زندگی با حاج آقا تجربه کردم.

این حرف‌های زنی است که همسر و دو فرزند خود را در سحرگاه ۲۳ خرداد سال جاری در تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران، در تهران از دست داد و به مقام رفیع شهادت نائل شدند؛ حجت‌الاسلام والمسلمین احداقدسی و محدثه و محمدرضا اقدسی.



+ یادداشت



حنجره‌هایی که بُران تراز خنجر هستند

طیبه ثابت
روزنامه نگار

بله تظاهرات و حق خواهی آزادگان دنیا در شرق و غرب دنیا حکایتگر به ثمر نشستن نقش آفرینی بانوان خبرنگار در روایت مظلومیت و افشاگری متجاوزان اسرائیلی و آمریکایی است.

در نبرد تاریکی و نور و در تجاوز ابرقدرت‌های مستکبر جهان معاصر، اگرچه شعله‌ها در ظاهر خاموش می‌شوند و خبرنگاران بانو چون «شیرین ابو عاقله‌ها»، «فاطمه حسونه‌ها» در جنین و غزه به شهادت می‌رسند. اگرچه گزارشگران و خبرنگاران بانو «فرشته باقری» (افشردی)، «فاطمه صالحی»، «معصومه عظیمی» در ایران به دست مزدوران اسرائیلی و آمریکایی به شهادت می‌رسند، اما قلم ما اگر از دستی بیفتد- چونان تفنگ دلاور مردان رزمنده‌مان- هرگز بر زمین نمی‌ماند. هستند «سحر امامی»‌ها که در میانه میدان در پیش چشم همه جهانیان، برای دشمنی که وحشیانه در پی آن هستند که صدای حقیقت را خاموش کنند، رجز بخوانند که وعده الهی حق و درست است که می‌گوید: «الیسَ یُصْبِحُ قُرْبِی» و این باور محکم را در جان ما ریشه دارتر کند که «الظلم لا یبقی» و ستم نابود شدنی است.

بله بانوان رسانه‌ای ما ثابت کردند که نقش و رسالت خود را در انعکاس و روایتگری درست و به موقع به مردم بلدند. در پایان سروده‌ای از خودم تقدیم صلابت بانوی رسانه‌ای سحر امامی می‌کنم که به نمایندگی از ما در برابر متجاوز ایستاد: این غیرت زینبی است در شکل دگر/ مجری حماسه خوان سر خط خبر/ دنیا همه دیدند که ایرانی کیست/ افریاد زدی بر سر ظلمت چو سحر

به گواه تاریخ رفته بر زندگی آدمیان در جای جای جغرافیای جهان بر پهنه کره خاکی و اتفاقات و رخدادهایی که از گذشته تا کنون ذهن بشر را همواره به خود معطوف داشته می‌دارد، باید این نکته را بیان کرد که نقش روشنگری و روایت حقیقت از آن موضوع‌های مورد علاقه اذهان و ضمیرهای آگاه و بیدار بشر بوده و هست که اگرچه جنسیت نمی‌شناسد و مرد و زن هر دو را شامل می‌شود، اما در این اندک مقال برآنیم که درباره نقش روایتگری خبرنگاران زن در مقوله دفاع مقدس هشت ساله و دفاع مقدس دوازده روزه یا بهتر بگوییم جنگ تحمیلی رژیم کودک‌کش و وحشی صهیونیستی قلم‌فرسایی کنیم.

آری آنجا که صحبت از مبارزه و دفاع از خاک و ناموس و دین به میان می‌آید، این صدای حقیقت است که بُرنده تراز خنجر و ترکش و بمب، تاریکی ظلم و ستم ستمکاران را کنار می‌زند تا جهانیان را بیدار کند. قلم و ضبط و دوربین بانوان خبرنگار و رسانه‌ای در کنار شجاعت و شهامتشان وقتی به صحنه می‌آیند، کاری می‌کنند که در قرن ۲۱ نوای عدالت‌خواهی و حمایت از مظلومان جهان مخصوصا فلسطین عالم گیر می‌شود. این همان رسالتی است که تا آخرین نفس همه دشواری‌های راه را برای یک بانوی رسانه‌ای هموار می‌کند و بیداری جهان را رقم می‌زند؛ چیزی که همه دشمنان اسلام و انسانیت از آن در هراسند.

زنان، راویان پایداری شدند

روشنارستمی
گزارشگر



اکنون در دفاع مقدس امسال و تهاجم رژیم صهیونیستی باز هم ما با روایت‌هایی متفاوت از حضور پررنگ زنان روبه‌رو هستیم که مفهومی نواز ولایت اجتماعی زن ارائه کردند. زن امروز ایرانی، مادری شد برای سپر شدن در دفاع از کیان خانواده، لباس پرستاری و پزشکی به تن کرد برای نجات جان هم‌نوعش، دوربین به گردن آویخت در میان آوارها تا راوی حقیقت باشد و رجز خواند در قاب تلویزیون تا شجاعت زنان ایرانی را به تصویر کشد و محل کارش را ترک نکرد تا دالهره و ترس را از چشمان نگران بزداید؛ و در نهایت اینکه با آماری که روایت از حدود ۱۴۰ شهیده در جنگ دوازده روزه می‌کند، می‌توان گفت زنان امروز ایران، راویان پایداری هستند.

در جهان اقتصادی و استیلای سرمایه بر اخلاق، زن به دلیل جذابیت‌های ظاهری و اثرگذاری تبلیغاتی، همیشه ابزار جذب سرمایه و مشتری محسوب می‌شود، اما در ایران به دلیل آموزه‌های دینی اسلامی و پایه‌های اعتقادی این نوع نگاه متفاوت است. همین عناصر و البته نقش آفرینی متفاوت و اثرگذار زنان باعث تفاوت نگاه به ما شده است.

در کشور ما در بحران‌ها زنان همیشه در قالب حمایتگرانه و همراه ظاهر شده‌اند. در دفاع مقدس با نبود رسانه‌های نو، باز هم روایت‌ها از حضور زنان در نقش رزمنده، پرستار و پشتیبان به تصویر کشیده شد و

روایت چهارم؛

رؤیاهایی که زیر خاک دفن می‌شوند

وقتی مریم رحمانیان، عکاس مستند، برای اولین بار چشم در چشم ویرانی تهران انداخت، چیزی در دنیای عکاسی‌اش تغییر کرد؛ وقتی با چشم‌های خودش خون‌های ریخته شده روی سنگ‌های آوار شده، خانه‌های ویران، عکس‌های پاره روی زمین و چشم‌هایی را دید که دیگر اشکی برای ریختن نداشتند. دوربین او در روز اول حمله اسرائیل به تهران، در نارمک، پاتریس لومومبا و نوبنیاد، انگار در دستش سنگین تر از همیشه بود و با خودش مدام می‌گفت: «فکر می‌کردم چنین تصاویری را فقط در غزه می‌شود دید، نه در مملکت خودم.»

او باورش نمی‌شد آنچه را که می‌دید، دچار شوک شده بود، بدنش لرزیده و دوباره دوربین را بالا آورده: «روز اول، در نارمک و بعد پاتریس لومومبا، خیلی ترسیده بودم. اصلاً باورم نمی‌شد این شدت خرابی و ویرانی را ببینم، این تعداد مردم زخمی را. انگار دلم نمی‌خواست صحنه‌هایی را که می‌دیدم، وجود داشته باشند.»

من در بهشت زهرا، برای اولین بار معنای واقعی بی‌پناهی را در چشم بازماندگان دیدم؛ آدم‌هایی که دیگر هیچ کس را نداشتند و خانواده‌ای برایشان نمانده بود. دختری را دیدم که با صدای گرفته و نفسی بریده، برای پدری که دیگر نبود، ضجه می‌زد. آن لحظه‌ها فقط یک صحنه نبودند؛ یک دنیا غم، یک عمر تنهایی و سکوتی بود که با هیچ واژه‌ای نمی‌شود توصیفش کرد. دوربینم فقط ثبت نمی‌کرد، انگار زخم‌ها را از پشت لنز می‌کشید توی قلم.

عکاسی برای من دیگر فقط شغل نیست، یک مسئولیت سنگین است؛ مسئولیت روایت رنج‌ها و غم‌هایی که نباید فراموش شوند. جنگ برای من یعنی گریه‌های بی‌ صدا، آغوش‌های خالی و رؤیاهایی که زیر خاک دفن می‌شوند.

روایت پنجم؛

کاملاً تفکر اشتباهی دارند

فاطمه بهبودی، عکاس خبری و مستندساز اجتماعی و اولین زن ایرانی برنده جایزه جهانی ورلد پرس فوتو در سال ۲۰۱۵ که بارها از وضعیت پساجنگی جنگ ایران و عراق و خانواده‌های مفقودان عکاسی کرده، یکی از زنان عکاسی بوده که در جنگ دوازده روزه در تهران عکاسی کرده؛ به نظر او هم عکاسی در آن روزها دشوار بوده. او برای عکاسی به منزل دانشمند شهید محمد مهدی طهرانچی می‌رود و در روزهای بعد به پیچ شمیران و گیشا. فاطمه می‌گوید، می‌خواست به عکس‌هایش بگوید که این مردم کشته می‌شوند و آن‌ها غیرنظامی‌اند: «می‌خواستم بگویم که این آدم‌ها چه کسانی بوده‌اند و باید در تاریخ ایران زنده نگه داشته شوند.» او که برای خاک سپاری شهدا به بهشت زهرا می‌رفته، فریمی را ثبت می‌کند که در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد؛ فریمی از سه دختر که بالای سر قبر خاله‌شان نشسته و گریه می‌کردند.

برای خود فاطمه اما یک صحنه آن قدر دردناک بوده که حتی او را که به قول خودش پوستش دیگر در این کار کلفت شده، رنجانده، صحنه‌ای از سه قبر کوچک برای سه بچه که قرار بود کنار هم در خاک بخوابند. کودکانی که یک و نیم ساله، سه ساله و شش ساله بودند و بمب‌های رژیم صهیونیستی جان آن‌ها و مادرشان را با هم گرفت. چند متر آن طرف‌تر، مادری با پسر هفت ساله‌اش به خاک سپرده می‌شد. فاطمه خواهر کوچک این پسر را دیده بود که نقاشی‌ای کشیده در کنار پدر، مادر و برادرش و در کنار قبر آویخته بود، حالا برای آن دختر فقط یک پدر مانده بود. فاطمه می‌گوید، جنگ از نگاه دوربین‌های او یعنی کشتن رؤیاهای: «کسانی که فکر می‌کنند با جنگ اتفاق مثبتی می‌تواند بیفتد کاملاً تفکر اشتباهی دارند. هیچ جای جهان جنگ با خودش صلح نیاورده و بزرگ‌ترین قربانیانش مردم بوده‌اند.»

اولیت



فاطمه تکلوا | جنگ تحمیلی عراق که آغاز شد، از همان روز نخست، مادرانی بودند

که هر روز رشادت‌های پدران را در گوش فرزندانشان زمزمه کردند. پس از آن، مردانی آمدند که روایتگران جنگ شدند و در کنارشان زنانی قرار گرفتند؛ چه آنان که در میدان نبرد به عنوان امدادگر حضور داشتند، و چه آن‌ها که در پشت جبهه، با ایثار و صبر، پازل جنگ را تکمیل کردند.

جنگ که به پایان رسید، اگر روایت‌ها ثبت نمی‌شدند، امروز خاطراتی باقی نمی‌ماند تا راهنما باشند و مشعل مسیر نسل‌های بعد. گاهی که این خاطرات را مرور می‌کردیم، شاید با خود می‌گفتیم: بعید است دوباره جنگی رخ دهد که راویان آن ما باشیم. اما همان‌طور که جبهه مقاومت، راه را برای شهادت مدافعان حرم باز کرد، جنگ دوازده‌روزه نیز بستری شد برای روایت‌های نواز نوعی دیگر از جنگ تحمیلی.

هدف دشمن:



دشمن بعد از ناتوانی در شکست انقلاب اسلامی ایران با شیوه‌های سخت‌افزاری، سراغ جنگ نرم و تبلیغات رفت.

سیاست دشمن:

انحراف ذهنیت‌ها از حقیقت



هراس افکنی



مأیوس‌سازی



شبهه افکنی



دروغ افکنی



ایجاد اضطراب و نابودی امنیت روانی مردم



نمونه تبلیغ غلط دشمن:

قوی هستیم،



ولی ما را ضعف نشان می‌دهد.

تهدید ناپذیر هستیم، ولی می‌گوید من با تهدید شما را از بین می‌برم.



دست ما پر است، ولی تبلیغ می‌کند که دست خالی هستیم.



خودش دارد ضعیف می‌شود، ولی تبلیغ می‌کند که دارد قوی می‌شود.



نمونه شبهات دشمن:

خون مدافعان حرم هدر رفت.



با سقوط دولت سوریه جبهه مقاومت ضعیف شد.



چرا باید با رژیم صهیونیستی بجنگیم؟



چرا باید به جبهه مقاومت کمک کنیم؟



چرا باید انرژی هسته‌ای داشته باشیم؟



چرا به جای جنگ مذاکره نمی‌کنیم؟



چرا با آمریکا صلح نمی‌کنیم؟





نقش‌های خاص زنانه:

شاهدانی برای روایت تجربه جنگ

زنان به عنوان شاهدان مستقیم یا غیرمستقیم جنگ، روایت‌هایی منحصر به فرد از تأثیرات جنگ بر زندگی فردی و خانوادگی ارائه می‌دهند. این روایت‌ها شامل تجربه‌های رنج، فقدان، ترس، و همچنین مقاومت و امید می‌شوند.



نقش‌هایی فعال و خاص

زنان در بسیاری از جنگ‌ها نه تنها قربانی نبودند بلکه فعال بوده‌اند؛ مثلاً به عنوان پرستار، مبارز یا نیروی پشتیبان در پشت جبهه فعالیت داشته‌اند.



بازنمایی فرهنگی و ادبی از منظر زنانه

در ادبیات و هنر، روایت‌های زنانه از جنگ اغلب بر جنبه‌های انسانی، عاطفی، و روانی جنگ تمرکز دارند. این بازنمایی‌ها می‌توانند تصویری متفاوت از جنگ ارائه دهند که باروایت‌های رسمی و مردانه متفاوت است.



تأثیر روایت‌های زنان بر حافظه جمعی

روایت‌های زنان نقش مهمی در شکل‌دهی به حافظه تاریخی و فرهنگی جنگ دارند. آن‌ها کمک می‌کنند تا جنگ نه فقط به عنوان یک رویداد نظامی بلکه به عنوان تجربه‌ای انسانی و اجتماعی درک شود.



اهتمام به مقابله با جنگ نرم دشمن

جنگ نرم ابزاری در دست دشمن است که زنان با بهره‌گیری از جامعه‌های مختلف مخاطبی که در دست دارند با کاهش شایعه‌پراکنی‌ها و گسترش اطلاعات واقعی و درست می‌توانند اثرگذار باشند.



راهبرد مقابله با حربه دشمن:

شکست توهم اقتدار دشمن



امنیت‌سازی و مصونیت‌سازی در برابر تبلیغات دشمن



جلوگیری از اثرگذاری تبلیغات دروغین دشمن بر روی افکار عمومی



تقسیم مسئولیت‌ها:

فعالان فضای مجازی



دستگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگی



صاحبان مخاطب در زمینه‌های تبلیغاتی



دقت و تلاش و ابتکار رسانه‌ها در روایت از واقعیت



مداحی امیدبخش و آگاهی‌بخش توسط مداحان



جرم‌انگاری، ترساندن و خالی کردن توی دل مردم توسط قوه قضائیه



راهکارهای مقابله:

پرهیز از حرف‌های ناامیدکننده



تبیین



زنده کردن امید در دل‌ها



باور نکردن حرف دشمن



کنار گذاشتن سخنان دارای نشانه‌های فریب



«هم سرزمین» نقطه امن
 زهرا اردکانی فرد و همکارانش
 در روزهای جنگ بود

برای ایران

هم سرزمین



آزاده خلیلی درست است که از نظر نظامی آمادگی کامل داشتیم، اما برنامه زندگی ما که نه جنگ را دیده بود و نه تجربه کرده بود، آن طور نبود که بتوانیم به سرعت خودمان را جمع و جور کنیم. خانواده را مدیریت کنیم و حتی بر اطرافیان تأثیر بگذاریم. در این میان، پرسش‌ها و شبهه‌هایی مطرح می‌شد که به آشوب درونی ما دامن می‌زد و وضعیت را بدتر می‌کرد. در شرایطی که بسیاری از ما نمی‌دانستیم چه کنیم، برخی دقیقاً می‌دانستند که چه باید کرد. یکی از آن‌ها زهرا اردکانی فرد بود که با دانش دکترای علوم ارتباطات، دست به تولید محتوا زد و «هم سرزمین» را تولید کرد.

شیرین اول بفرمایید که در آغاز جنگ کجا بودید و چه می‌کردید؟

در ابتدای جنگ تهران بودم و درگیر کاری از نوعی دیگر که بیشتر در حوزه سیاست گذاری بود. با گذشت چند روز از آغاز جنگ و شرایطی که در تهران به وجود آمد، ناچار به مشهد آمدم. در روزهای نخست، من نیز مانند بسیاری از هم‌وطنانم از این اتفاق شوکه شده بودم، اما پس از یکی دو روز، پرسش‌هایی در ذهنم شکل گرفت که مهم‌ترین آن‌ها این بود: در این شرایط چه کاری باید کرد؟ من چه کمکی می‌توانم به کشورم بکنم؟ و در حقیقت، چه اقداماتی می‌شود و باید برای ایران انجام داد؟

شیرین و ایده ساخت برنامه در همین روزهای سخت نخست شکل گرفت؟

بله، خاطر هست که مدام از خودم می‌پرسیدم: به عنوان فردی که در این کشور درس خوانده‌ام و دکترای ارتباطات گرفته‌ام، حالا چه کاری از دستم برمی‌آید؟ فکر می‌کردم این همه دانش و مهارتی که در این سال‌ها کسب کرده‌ام، باید در این لحظه به کار کشور بیاید. اما چه کاری؟ یکی دو روز درگیر این پرسش‌ها بودم که چه باید کرد، تا اینکه به ذهنم رسید که هم‌وطنانم نیز، لابد مانند من، این روزها درگیر حس‌ها و سؤال‌های مختلفی هستند و همگی به طور هم‌زمان احساسات مشترکی را تجربه می‌کنیم. احساساتی مانند خشم از کسانی که به کشورمان تجاوز کرده و جنگ را به ما تحمیل کرده‌اند، یا ترس از بمباران و نداشتن نتیجه، یا بلا تکلیفی و تکرار مکرر این پرسش که چه خواهد شد؟

این مسئله من را به سمت این ایده سوق داد که با بهره‌گیری از مهارت‌هایم در حوزه رسانه، متخصصانی را در این شرایط گرد هم بیاورم، از آن‌ها این پرسش‌ها را مطرح کنم و آن‌ها نیز شرایط را برایشان تحلیل کنند و حتی المقدور به پرسش‌هایی که در ذهن‌ها شکل گرفته بود از چرایی وقوع جنگ گرفته تا تحلیل این موقعیت از منظرهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... پاسخ دهند. در حقیقت، ایده اولیه‌ای که در ذهنم شکل گرفت، تولید یک خط روایت نخبگانی از اتفاقی بود که برای ما و کشورمان رخ داده بود، ایده‌ای که من را به ساخت برنامه «هم سرزمین» رساند.

شیرین رفتید سراغ تشکیل گروه برای ساخت؟

برای تکمیل این ایده، خیلی سریع به سراغ استادانی که می‌شناختم رفتم تا بتوانم آن را به یک محصول رسانه‌ای تبدیل کنم. یکی از این استادان، آقای دکتر فولادیان بودند که از اساتید دغدغه‌مند دانشگاه فردوسی مشهد هستند. ایشان از این ایده استقبال کردند و به سرعت بستری را در دانشگاه فراهم کردند تا امکانات لازم برای ساخت این برنامه را قرار گیرد. البته دانشگاه امکاناتی ابتدایی داشت، مانند استودیویی که به طور کامل تجهیز نشده بود.

من نیز هم‌زمان به تجهیز امکانات دانشگاه مشغول شدم و به سراغ دوستان، همکاران و هم‌رشته‌ای‌هایم در حوزه رسانه و ارتباطات رفتم تا تیم «هم سرزمین» را تشکیل دهیم.

شیرین «هم سرزمین» از کجا آمد و اصلاً چرا «هم سرزمین»؟

در همان مشورت‌ها و گفت‌وگوهای اولیه با جمعی از دوستان بود که به نام «هم سرزمین» رسیدیم. در آن روزها، به این احساس رسیده بودیم که جنگ همه ما را هم سرنوشت کرده است. جنگ دیگر پیر و جوان یا زن و مرد نمی‌شناخت، تفاوت‌های طبقاتی، فقر و غنا را نادیده می‌گرفت. همه ما به واسطه شرایط جنگ، هم سرنوشت شده بودیم. سرنوشتی مشترک برای تمام کسانی که در این سرزمین زندگی می‌کنند همین مفاهیم ما را به این تصمیم رساند که محور اصلی برنامه و نام آن، «هم سرزمین» باشد؛ نامی که به بزرگ‌ترین اشتراک ما، یعنی سرزمینی که در آن زیست می‌کنیم، اشاره دارد. به قول یکی از استادانی که مهمان برنامه‌مان بودند، دکتر محمود فتوحی، این سرزمین مانند پناهگاه ماست، پناهگاه و جایگاهی که همه ما در آن زندگی می‌کنیم.

شیرین چه افرادی برای انجام این کار دور هم جمع شدند و در آن شرایط اصلاً پیش‌تولید هم داشتید؟

گروه را با شش نفر از دوستانی که در ارتباطات و روزنامه‌نگاری دارای سابقه بودند، شروع کردم. با هم طرح را چکش کاری کردیم. در اتاق فکر با آقای دکتر تقی‌آبادی و خانم دکتر گلستانی که بسیار همراه و همدل بودند همکاری داشتیم. کار در شرایط خیلی فشرده و سخت انجام می‌شد. در واقع کارها به صورت طبیعی پیش نمی‌رفت. اوایلش از خودم می‌پرسیدم، اهدافمان در این پروژه محقق می‌شود؟ آیا کاری با کیفیت از کار در می‌آید یا نه؟ در شرایط طبیعی ما باید بازه‌ای یک ماهه یا بیشتر را صرف پیش‌تولید می‌کردیم. این را اضافه کنید به این شرایط جنگی و نبود اینترنت. در شرایط نبود اینترنت و نبود امکان پژوهش مدون، ما تنها از طریق هم‌فکری با یکدیگر می‌توانستیم کار را پیش ببریم. برای همین مشورت‌ها را ادامه دادیم. انگار تنها به افراد دسترسی داشتیم. به هم سرزمین‌هایمان دسترسی داشتیم. به هم سرزمین‌هایمان

در شرایط نبود اینترنت و نبود امکان پژوهش مدون، ما تنها از طریق هم‌فکری با یکدیگر می‌توانستیم کار را پیش ببریم. برای همین مشورت‌ها را ادامه دادیم. انگار تنها به افراد دسترسی داشتیم. به هم سرزمین‌هایمان



+ یادداشت



بحران سواد

تجربه‌ای از نبود سواد رسانه

در جنگ تحمیلی ۲۰روزه

مریم دهقان - روزنامه‌نگار

آموختن سواد رسانه‌نیاز دارند تا مبادا در گیر اخبار بدون سند و جعلی شوند تا استرس و اضطراب سراغشان نیاید و این استرس را به اعضای خانواده و فرزندان خود منتقل نکنند که اینجانش مادران بیش از پیش پررنگ است. در ادامه به چند راهکار مقابله با اخبار جعلی و شناخت سواد رسانه‌ای اشاره می‌کنم که در همه حال به کار می‌آید.

رصد اخبار از چند منبع صحیح و معتبر؛ لابد همه ما کانال و صفحات خبری زیادی داریم، اما ممکن است همه آن‌ها معتبر و رسمی نباشند. داشتن چندین کانال خبری رسمی این روزها لازمه سواد و دانش رسانه‌ای است تا یک خبر را از چندین منبع و با چندین نگاه مختلف خواند و جویا شد. با این روش هم رصد بهتری از اخبار صورت می‌گیرد و هم مقایسه اطلاعات باعث تقویت قوای تحلیل و تفکر منطقی و آگاهی به زوایای مختلف یک خبر می‌شود.

مدیریت احساسات؛ خبر و اطلاعات به ویژه در شرایط بحرانی، به طور ضمنی اضطراب را افزایش می‌دهد. اینکه دائم در مواجهه با اخبار منفی و سخت قرار بگیریم، بمباران اطلاعاتی در مغز اتفاق می‌افتد و دقیقاً بعد از مدتی مانند بمب در مغز و احساس ما عمل می‌کند. لذا بهترین کار، ابتدا مدیریت خبرخوانی و بیان خبر در محیط خانه و در گفت‌وگو با اعضای فامیل و خانواده است. نیاز نیست هر خبری که می‌خوانید را به دیگران اطلاع دهید یا در گروه‌های خانوادگی منتشر کنید اما مهم است که بدانید در باره چه موضوع خبری با هم گفت‌وگو کنید تا آنچه نیاز است در وجودتان نهادینه شود و فرزندان نیز از شما بیاموزند مانند همان رفتارهای امنیتی در مواجهه با پدافندها که تعریف کردم.

تقویت هم‌بستگی اجتماعی و رسانه‌ای؛ در گروه‌های خانوادگی، اگر دیدید یک یا چند نفر از اعضا با ارسال اخبار اشتباه یا جعلی و بدون منبع، دچار تشویش دیگران می‌شوند ابتدا با خود فرد گفت‌وگو کنید و اگر کار ساز نیفتاد به صورت محترمانه در گروه بحثی راه بیندازید و افراد را به انتشار اخبار صحیح ترغیب کنید. همچنین در مقابل، منابع رسمی را به اعضای خانواده معرفی کنید تا تبادل اطلاعات به صورت صحیح صورت گیرد. در چنین گروه‌های خانوادگی، اولویت حفظ آرامش و تقویت همدلی است و اگر می‌توانید فعالیت‌های اجتماعی‌تان در راستای همدلی و وحدت و زندگی معمولی و عادی را ترویج و تبلیغ کنید.

آموزش سواد رسانه؛ ما همچنان و همیشه تازمانی که رسانه‌ها نفس می‌کشند و حکمرانی می‌کنند به افزایش دانش خود در حوزه رسانه و فیک نیوزها نیاز داریم. مطالعه کتاب در موضوع رسانه، داشتن چند کانال معتبر در حوزه دانش رسانه‌ای و دنبال کردن شخص رسانه‌هایی که به بررسی اخبار جعلی می‌پردازند و معتبرند، نیاز این روزهای ماست.

یادم می‌آید در آن دوازده روز سخت و طاقت فرسایی که بر جان تک تک هموطنانمان افتاده بود و تقریباً در نیمه این عدد بودیم من در حرم امام رضا^(ع) بودم. همان روزی که برای نخستین بار، صدای پهیادهای دشمن و پدافند داخلی در آسمان مشهد به صدا درآمد. توی بست نواب صفوی در حال قدم زدن بودم که به یک باره صدای شیون و فریاد از چهره ترسان دختران و زنان و مردان بلند شد. زائرانی که از رواق‌ها به صحن‌ها و از صحن‌ها به بست‌ها و فضاها باز پناه آورده بودند و یک نگاهشان به آسمان بود و یک نگاهشان به عزیزانشان که مراقبشان باشند. من نیز وسط این جمعیت ترسان و نگران و غم‌دیده و مضطرب ایستاده بودم. در همان ثانیه‌های نخست از هر کسی که از کنارم رد می‌شد می‌پرسیدم چه شده، جواب‌های متناقض و متفاوتی دریافت کردم. هر کسی اگر چه با اطمینان حرفی می‌زد، اما در آن هیاهو و بحران اطلاعات نمی‌شد آن‌ها را از کسانی که فقط صدایی شنیده‌اند باور کرد. با آنکه دود بلند شده از انفجار در فرودگاه مشهد، در حرم به خوبی دیده می‌شد، اما باز هم نمی‌توانستم به شنیده‌ها اکتفا کنم و با آن‌ها دنیای خودم را بسازم. به همین دلیل نخستین کاری که کردم بررسی منابع خبری درست و رسمی بود. در آن لحظات اولیه، رسانه‌هایی که تا به حال اسمشان را هم نشنیده بودم پیامی را منتشر کرده بودند. اما باز هم بنا به آموخته‌هایم به آن‌ها اعتماد نکردم و منتظر انتشار خبر در رسانه‌های رسمی شدم؛ چرا که مسئولیت‌پذیری و قانون‌مداری چنین رسانه‌های شناخته‌شده‌ای قطعاً باید بیشتر باشد؛ آن‌ها اگر خبری خلاف واقع منتشر کنند، آن هم در شرایط جنگی، یک رفتار غیر حرفه‌ای انجام دادند و باید پاسخ‌گوی مراجع قانونی و حقوقی باشند. بنابراین مدیران چنین رسانه‌هایی با دقت نظر بالا و البته حفظ سرعت و اصول حرفه‌ای، اخبار را منتشر می‌کنند. در شرایطی که پوشش‌های «نمی‌دانم» و بسیاری تأکیدات رسانه‌ای درباره فیلم‌برداری و عکاسی نکردن و تلفن‌های محدود و مختصر تبلیغ شده بود عده‌ای از زائران، در همان زمانی که پهیادهای پرواز درآمده بودند گوشی‌های همراهشان را در دست گرفته و مشغول فیلم‌برداری بودند، همچون دیده‌بانی دقیق، همه چیز را موبه موب نقل می‌کرد. رفتارهایی که خلاف تمام اصول امنیتی بود که پیش از این به شکل‌های مختلف و در رسانه‌های مختلف آموخته بودیم و من تنها کاری که از دستم بر می‌آمد این بود که آن‌ها را از ادامه این کار منع کنم. انجام و شناخت وظیفه رسانه‌ای سخت است و آنجا متوجه شدم چقدر هم وطنان بزرگ و کوچک ما به ویژه زنان و مادران همچنان به

استادان مرتبط می‌پرسیدیم. در حقیقت مادر «هم‌سرزمین» می‌خواستیم مسئله جنگ و ایران را از منظرهای مختلف بررسی کنیم و به همین دلیل استادانی را در حوزه‌های مختلفی از تاریخ، سیاست، جامعه‌شناسی، ارتباطات، ادبیات و حتی اقتصاد دعوت و سعی می‌کردیم از هر کدام آن‌ها سؤال‌هایی بپرسیم که در ذهن مردم در آن حوزه وجود داشت.

چرا؟ حتما ترس‌ها و نگرانی‌هایی هم بوده؟

بله همان طور که گفتم یکی از نگرانی‌ها و ترس‌های من به عنوان سردبیر و تهیه‌کننده این برنامه این بود که با شرایط موجود کیفیت کار به چه شکل خواهد بود و خدا رو شکر بعد از یکی دو قسمت این نگرانی برطرف شد، چون ما کمبودها را با زمان بیشتر گذاشتن (روزی بیش از دوازده ساعت) و تلاش سخت‌تر سعی کردیم جبران کنیم. هر چه جلوتر می‌رفتیم خیال‌م راحت‌تر می‌شد و نتایج پذیرفتنی بود. در حالت عادی اجرای این برنامه حدود سه ماه زمان می‌برد، در صورتی که ما کار را در سه هفته به سرانجام رساندیم.

چرا؟ تیم «هم‌سرزمین» انگار نمونه‌ای از وطن‌بود، منظوم این است که از طیف‌های مختلف و سن‌های متفاوت.

درست است. مثلاً در بخش فنی در کنار تعدادی از جوان‌های حدود بیست سال بودیم و آن طرف استادان را داشتیم که اعضای باتجربه و پیشکسوت بودند، اما در کنارمان حضور داشتند. این تنوع خیلی به کارمان آمد. تجربه کار با بچه‌های جوان‌تر از خودمان اتفاق جالبی بود؛ زیرا در حین انجام کار درباره دغدغه‌های آن‌ها درباره جنگ صحبت می‌شد و در فرایند فکری برنامه کمک‌کننده بود.

چرا؟ بازخوردها هم کمک کرد؟

از همان قسمت اول بازخوردهای خوبی گرفتیم. استادان و همکارانی بودند که اظهار نظرهایشان در ادامه به کارمان آمد، اما مهم‌ترین کمک این بازخوردهای مثبت این بود که نگرانی‌هایمان نسبت به کار کم‌شد و فهمیدیم در مسیر درستی حرکت می‌کنیم.

چرا؟ آیا در فعالیت گروهی شما نوعی مقاومت در مقابل شرایط بحرانی بود؟

بله آن را یک نوع مقاومت و مبارزه می‌دیدیم. فکر می‌کردیم در جنگی که به ما تحمیل شده بود بیشترین چیزی که به ما کمک می‌کرد تا به عنوان شهروند عادی که یک تخصصی هم داشتیم مبارزه کنیم، این بود که تلاش کنیم هم‌بستگی و انسجام جامعه افزایش پیدا کند و همه یک صدا باشند برای دفاع از کشور و از جان و مال انسان‌ها که مورد حمله بود. بنابراین این برنامه در عین حال که یک هدفش این بود که به سؤالات جامعه در شرایط بحرانی پاسخ دهد، هدف دیگری ایجاد هم‌بستگی ملی بود.

چرا؟ این کار برای شما چه معنایی داشت؟

«هم‌سرزمین» جایی بود که همه دغدغه‌های خودمان نسبت به ایران، جامعه ایران و تک‌تک افراد این جامعه که همیشه بهشان فکر می‌کردم انجام بدهم و نقش و مسئولیت خودم را در قبال آن‌ها به انجام برسانم. اگر هم‌سرزمین نبود یک جوری احساس بلاتکلیفی می‌کردم و حتماً می‌گشتم کار دیگری را پیدا کنم که انجام دهم چون در آن زمان احساس مسئولیت زیادی می‌کردم. حتماً دنبال کاری بودم که بتوانم در آن شرایط نقش ایفا کنم، مؤثر باشم و کاری را پیش ببرم.

چرا؟ و این‌گونه «هم‌سرزمین» نقطه امن شما در دوران جنگ شد.

بله می‌توان این‌طور گفت، چون «هم‌سرزمین» جایی بود که من احساس می‌کردم می‌توانم مسئولیت‌م را نسبت به کشور و جامعه‌ام انجام دهم. این حس خوبی به من می‌داد. احساس اینکه در آن وضعیت مفید واقع می‌شوی. به لحاظ شخصی این فعال بودن به خودم خیلی کمک می‌کرد. یکی از مهمانان که از استادان روان‌شناسی در هم‌سرزمین (دکتر هاشم قادری) بودند، اشاره‌ای به این موضوع داشتند که در چنین موقعیت‌هایی وقتی افراد فعال هستند و کاری انجام می‌دهند به لحاظ روانی احساس آرامش بیشتری دارند. برای من این‌طور بود، در عین حال که کار بسیار سنگین و فشرده‌ای بود، اما احساس رضایت خوبی داشتم.

چرا؟ در پایان برای آن‌ها که می‌خواهند به سراغ «هم‌سرزمین» بروند و درباره قسمت‌هایی که تولید شده توضیح بدهید.

«هم‌سرزمین» در هشت قسمت ساخته شد. قسمت اول جنگ از منظر علوم سیاسی، قسمت دوم جنگ از منظر جامعه‌شناسی، قسمت سوم جنگ از منظر ارتباطات، قسمت چهارم جنگ از منظر ادبیات، قسمت پنجم جنگ از منظر روان‌شناسی، قسمت ششم جنگ از منظر روابط بین‌الملل، قسمت هفتم جنگ از منظر اقتصاد و قسمت هشتم جنگ از منظر تاریخ.

اتاقی برای جنگ

خانم سزاوارر حمت، مبلغی
است که با سلاحی خاص این
روزها مقاومت می‌کند

فاطمه تکلوا تا دلت بخواهد کار فرهنگی کرده‌است؛ از حدود شانزده پاهفده سال پیش، زمانی که بسیاری هنوز معنای دقیق کار فرهنگی را نمی‌دانستند، او با احساس نیاز وارد عرصه نوجوانان و جوانان شد و با فعالیت در حوزه‌هایی چون معلمی، دبیری، مشاوره و تبلیغ، تلاش کرده‌است گوشه‌ای از نیازهای برزمین مانده را بگیرد. محبوبه سزاوارر حمت که دارای تحصیلات حوزوی و مدرک کارشناسی ارشد روان‌شناسی است، شعارش این است: «هر جا اثرگذار باشم، می‌مانم و اگر ببینم اثری ندارم، می‌روم. به همین دلیل، در تمام این سال‌ها هیچ جایی قرار داد نیست و رسمی نشده‌ام.»

به فکر ویتترین باشیم

محبوبه سزاوارر حمت معتقد است کار فرهنگی باید همراه با ویت‌رینی جذاب باشد. او می‌گوید: دشمن در این زمینه‌ها بسیار خوب عمل کرده، اما ما با وجود انجام فعالیت‌های بسیار، معمولاً به طراح‌های یک ویت‌رین زیبا و چشم‌نواز توجه کافی نکرده‌ایم و از آن غافل مانده‌ایم. البته من همواره تلاش کرده‌ام در کنار فعالیت‌های فرهنگی، تبلیغی و دینی‌ام، به این موضوع توجه داشته باشم. اگر قرار باشد تذکری بدهم، حتماً در کنار آن یک هدیه جذاب در نظر می‌گیرم و حواسم به لحن و نحوه گفت‌وایم هم هست. همیشه سعی کرده‌ام از همان دری وارد شوم که مخاطب از پیش آن را پذیرفته باشد. یکی از فعالیت‌های خاص این فعال فرهنگی در سال‌های گذشته، راه‌اندازی پویش‌های پنج دقیقه‌ای مطالعه کتاب در غرفه‌های فرهنگی بوده‌است. در این پویش، مراجعه‌کنندگان به مدت پنج دقیقه کتاب‌هایی هدفمند مطالعه می‌کنند و از محتوای آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. دقیقاً همان چیزی که هدف پویش بوده‌است. در پایان، بسته‌به‌گروه سنی شرکت‌کنندگان، هدایایی مانند کاکتوس، ساق دست یا سنگ عقیق دریافت می‌کنند. نکته جالب این طرح، «وقف در گردش» بودن کتاب‌هاست؛ به این معنا که اگر کسی بخواهد کتابی را کامل مطالعه کند، می‌تواند آن را ببرد به شرط آنکه پس از مطالعه، کتاب را به شخص دیگری بدهد تا او نیز آن را بخواند.

شروع به محتواسازی کردیم

این بانوی فعال فرهنگی کارهای متنوع زیادی انجام داده‌است که همه بسته به شرایط زمانی و مکانی متفاوت بوده‌اند. در هنگامه جنگ دوازده روزه و پس از آن نیز او بار وایتی دیگر به میدان آمده‌است. می‌گوید: «فرآور شرایط افراد، کارهای متفاوتی انجام دادند و من هم به عنوان مسئول بخش خواران در اندیشکده سعده مشغول به فعالیت شدم. کار اصلی ما تشکیل اتاق جنگ بود که در آن مشغول محتواسازی، پژوهش و تحقیق درباره شبهات جنگ شدیم و عنوان یک میدان شبهه را بر روی آن گذاشتیم. در این فرایند، گردان به گردان و تیپ به تیپ شدیم. در حوزه خواران، ما ۱۰ تیپ بودیم که به تولید محتوا و تحقیق و پژوهش در حوزه شبهاتی مانند اینکه چرا موشکی باید داشته باشیم، چرا به غزه کمک کردیم، چرا باید نیروگاه اتمی داشته باشیم، چرا شهدا بالای شهرنشین بودند و شبهاتی از این دست پرداختیم. این اطلاعات را طی ۱۰ فرایند دسته‌بندی می‌کردیم، از قبیل پادکست، پوستر، موشن، عکس‌نوشته و دیگر موارد. البته که کتاب یک میدان شبهه هم در حال آماده‌سازی است که به امید خدا به زودی چاپ خواهد شد.»

میزهایی برای پاسخگویی

خانم سزاوارر حمت در ادامه به دیگر فعالیت‌های میدانی اشاره کرده و می‌گوید: در کنار محتواسازی، میزهای گفت‌وگو و جلسات تبیین نیز برای بانوان برگزار کردیم. به موقعیت‌ها و مراکز مختلفی مانند گذر گلستان، پارک ملت، برج سلمان، میدان بسیج، ایستگاه متروی شریعتی و ایستگاه متروی پارک ملت رفتیم و با برپایی میزهای گفت‌وگو، به شبهات جنگ پاسخ دادیم. این میزها همچنان ادامه دارد و قرار است در حرم مطهر رضوی نیز مستقر شود.

پاسخ به چند زبان

این بانوی فعال فرهنگی، یکی از راهکارهای مؤثر در عرصه پساجنگ را هم‌افزایی و یک‌دست شدن کانون‌ها و فعالان فرهنگی می‌داند و می‌گوید: «در دوران پساجنگ، تلاش کردیم جلسه‌ای با کانون‌های فعال برگزار کنیم تا تجارب و برنامه‌هایی را که در دوران جنگ و پساجنگ اجرا کرده بودند، منتقل کنند. هدف این بود که با شناخت فعالیت‌های یکدیگر، در مسیر کمک به جبهه مقاومت، هم‌راستا و هم‌هدف حرکت کنیم.» او در ادامه به اقدامات جاری اشاره کرده و می‌گوید: «در دوران پساجنگ، سلاح را تغییر داده و وارد حوزه تبیین شده‌ایم. یک گردان رسانه‌ای تشکیل داده‌ایم و کانالی با عنوان مهمات جنگ راه‌اندازی کرده‌ایم که اعضای آن از اقشار و حوزه‌های مختلف هستند. در برابر تولیدات رسانه‌ای دشمن، ما نیز محتوا تولید می‌کنیم و به شبهات، به زبان‌های عربی، عبری، فارسی و ترکی پاسخ می‌دهیم. ما به قدرت نرم نیاز داریم، قدرتی که نمونه‌اش در محرم، صفر و اربعین دیده می‌شود. باید مراقب باشیم که دشمن این فرصت‌ها را از ما نگیرد.»

نقش آفرینی ویژه در اربعین

خانم سزاوارر حمت معتقد است که در حوزه فرهنگ‌سازی، جای کار بسیار زیادی وجود دارد و باید بیش از پیش فعال بود تا به نتیجه رسید. به همین دلیل، در این ایام شاید در شبانه‌روز کمتر از دویاسه ساعت خوابیده تا از قافله اثرگذاری عقب نماند. او پیشنهاد می‌کند که مبلغان در موب‌های اربعین امسال نقش ویژه‌ای داشته باشند و بیشتر شنونده حرف‌های مردم باشند تا اینکه بخواهند موضع‌گیری کنند. می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم مبلغان ابتدا بشنوند و سپس وارد مباحثه و اثرگذاری شوند؛ مردم این روزها بیشتر به شنیدن نیاز دارند. دشمن فهمیده‌است که در نبرد با ما باید روی اعتقاد اتمان کار کند. با پررنگ کردن اثر این ارزش‌ها در یک ویت‌رین زیبا، نگذاریم به هدفش برسند.»



چله‌ای برای تبیین

تشکل شهید عرفایی
نقشه‌ای متفاوت بعد
از جنگ ۱۲ روزه برای
فعالیت‌هایش کشیده‌است

فاطمه بختیاری انگاهی به چشم‌های خسته‌اش می‌اندازم و می‌پرسم: تا کی؟ لبخندی می‌زند و می‌گوید: تا ظهور آقا! زینب عرفایی از فعالان فرهنگی است که چهار سالی می‌شود وارد عرصه شده‌است. هر جا هر کاری از دستش برآمده، انجام داده؛ اما بیشترین تمرکز و مطالبه او در حوزه امر به معروف و نهی از منکر بوده‌است، به ویژه مطالبه از مسئولانی که گاه از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند. زینب خانم دختر شهید است و پدرش جاوید الاثر. خودش می‌گوید: «من تصمیم گرفته‌ام در حوزه کارهای فرهنگی فعالیت کنم. دیر جواب می‌دهد، ولی اثری عمیق دارد.» همین شد که تشکل «شهید عرفایی» را به نام پدرش راه‌اندازی کرد. برای گسترش اهدافش هر جا جمعی همراه دیده، وارد شده؛ در اتوبوس، مترو، مسجد، راهپیمایی، اعتکاف و حتی محله به محله گشته تا همراهانی پیدا کند و تعداد عامران را افزایش دهد. اکنون حدود دوهزار نفر عضو در مناطق مختلف شهر دارند که در مناسبت‌های گوناگون فعالیت می‌کنند. آن‌ها به دفاتر مراجع زیاد رفته‌اند، تحصن کرده‌اند، در جمعه‌نصر با چند اتوبوس برای نماز جمعه به امامت رهبر معظم انقلاب به تهران رفته‌اند. در مسیر اربعین نیز در موب‌ها حضور پیدا کرده و گفت‌وگو و ارشاد می‌کنند. هر هفته نیز نماز جمعه‌های مطالبه‌گری برگزار می‌کنند که از مسجد گوهرشاد به سمت باب الرضا^(ع) راهپیمایی می‌کنند و در حوزه رعایت پوشش و حجاب شعارهایی سر می‌دهند.

هر روز صبح پارک ملت

خانم عرفایی در کنار تمام این فعالیت‌ها، یک اتفاق ویژه را نیز رقم زده‌است، برگزاری چله‌های دعای عهد در بوستان ملت. اگر صبحی گذرتان به ضلع تقاطع معلم و امامت بیفتد، شاهد پذیرایی ویژه او خواهید بود. درباره این چله‌های می‌گوید: «از اردیبهشت ماه بود که چله کلیمیه را در پارک ملت راه‌اندازی کردیم که با عنوان چله‌های امام زمانی^(ع) شناخته



+ یادداشت

ایستادن برابر عقب‌گرد است



نرگس شفائی
رئیس اتحادیه تعاونی‌های
تولیدکننده در خراسان رضوی

در روزهایی که هیچ‌کس انتظار شعله‌ور شدن آتش جنگ را نداشت، ناگهان تهران در آتش بمب‌ها سوخت و دل همه مردم ایران را به درد آورد. تنها جمی دوباره و جنگی تحمیلی دیگر، آن هم بی هیچ دلیل موجه. با آغاز آتش جنگ، برخی همانند روزهای نخستین انقلاب و جنگ هشت ساله، از ترس جان و مال، بار سفر بستند و ناپدید شدند، اما بسیاری نیز ماندند، چرا که در طول این سال‌ها آموخته بودند که باید با مقاومت زیست.

مگر نه آنکه دشمن در چرخ‌دنده‌های تولید، صادرات و واردات، سال‌هاست که بمب افکنه‌اند و تخریب می‌کنند! حالا این تخریب، تصویری عینی به خود گرفت و به خانه‌های ما آمد، زن و کودک را مظلومانه به خاک و خون کشید.

دوازده روز مقاومت کردیم و پس از آرام شدن اوضاع، متأسفانه برخی از آب گل آلود شروع به ماهی گرفتن کردند؛ اما بسیاری نیز برای خود وظایف دوران پسا جنگ را تعریف کردند. پس از فروکش کردن آتش جنگ، هر چند ویرانی‌ها و زخم‌ها باقی مانده‌اند، اما جوامعی که سریع‌تر به پا خاستند، توانستند آینده خود را بسازند.

به عنوان یک کارآفرین، مابخشی از موتور محرک این بازسازی هستیم. ایستادن، برابر با عقب‌گرد است، حرکت، تنها راه پیش‌روست. کارآفرینان با خلق ارزش و اشتغال‌زایی، پایه‌های اقتصاد جدید را بنا می‌گذارند. از سوی دیگر، جامعه نیازمند امید است. همان‌طور که می‌دانید، فعالیت‌های اقتصادی نماد زندگی و امید هستند و روح جمعی را ترمیم می‌کنند. ویرانی‌ها، نیازهای جدیدی خلق می‌کنند و کشف این نیازها و پاسخ‌نوآورانه به آن‌ها، بنیان ثروت آینده را شکل می‌دهد. درست است که شرایط دشوار است، اما کارآفرینان باید بار اهلکارهایی مسیر حرکت به جلو را در پیش گیرند. خود من، به عنوان یک کارآفرین، یکی از کسب‌وکارهایی را که دچار آسیب شده بود، در این روزها به صورت اینترنتی و آنلاین تغییر داده‌ام و نتایج خوبی نیز حاصل شده است. اهلکارهایی هم به ذهنم می‌رسد، از جمله:

- کسب‌وکار پیشین را با واقعیت‌های جدید منطبق کنیم.
- قطعا بازارها عوض شده‌اند و منابع کمیاب‌تر، مدل‌های کسب‌وکار ساده، کم‌هزینه و متمرکز بر نیازهای فوری جامعه طراحی کنیم.
- کمبودها را به موتور خلاقیت تبدیل کنیم. از مواد بازاریافتی و فناوری‌های کم‌مصرف استفاده کنیم و بر روی فناوری‌های ارتباطی و دیجیتال سرمایه‌گذاری کنیم.
- به دنبال تأمین‌کنندگان محلی و جایگزین آن‌ها باشیم. وابستگی به واردات مخاطره‌آمیز است. همکاری‌های محلی و زنجیره‌های تأمین کوتاه را تقویت کنیم.

- افراد زیادی در جست‌وجوی کار هستند. با استخدام و آموزش، هم شغل خلق می‌کنیم و هم مهارت‌های مورد نیاز جامعه بازسازی می‌شود.
- روحیه تیمی و تاب‌آوری روانی را در سازمان خود پرورش دهیم.
- کسب‌وکار بخشی از تاروپود جامعه است. در پروژه‌های کوچک بازسازی محلی مشارکت کنیم، حتی به صورت غیرمستقیم.
- شفافیت و اخلاق‌مداری در این دوران نقشی حیاتی در ایجاد اعتماد عمومی دارد.

یادمان باشد که دوران پسا جنگ، آزمون‌نهایی کارآفرینی است. اینجا نه فقط سود که بقا، امید و بازسازی یک ملت در گرو حرکت ما است. توقف و انتظار برای شرایط ایده‌آل، خیانت به ظرفیت‌مان است. با شجاعت، نوآوری و تعهد بی‌قید و شرط به پیشرفت، نه تنها کسب‌وکارمان را نجات می‌دهیم، بلکه سنگ‌بناهای اقتصادی‌ای را می‌گذاریم که از گذشته مستحکم‌تر خواهد بود.

به یاد داشته باشیم بازسازی با اولین قدم یک کارآفرین آغاز می‌شود، نه با انتظار برای دستور دولتی. حرکت کنیم، بسازیم، الهام‌بخش باشیم. آینده منتظر ما نمی‌ماند.

گرفته؛ همین حضور با لباس رسمی باعث تأثیرات فراوانی شده و حتی روی پوشش برخی از آقایان نیز اثر گذاشته است.»

او از روزهایی که در اینجا برنامه داشته، خاطرات زیادی دارد؛ یکی از آن‌ها مربوط به خانمی نقاش است که تصویر پدر شهیدش را برایش کشید. می‌گوید: «چند وقت پیش، خانمی آمد به برنامه ما و گفت نقاش است، اما چشمانش سو ندارد. کنارمان نشست و با همان بینایی کم، تصویر شهید رئیسی، شهید حاجی زاده و پدرم را کشید و رفت. اتفاقات عجیب در اینجا کم نیستند. یک بار همین عینک واقعیت مجازی را بر چشمان خانمی گذاشتم که پوشش مناسبی نداشت. نمی‌دانید پس از تماشای صحنه‌های عاشورا چه اشک‌هایی ریخت.»

چله‌ای برای جنگ

تشکل شهید عرفایی، چله‌هایش در ایام جنگ دوازده‌روزه هم برقرار بوده است. در این باره مسئول این تشکل می‌گوید: در دوره جنگ دوازده‌روزه برنامه ما برقرار بود. اتفاقاً همان صبح روز اول چون ایام عید بود شیرینی هم خریده بودیم که پخش نکردیم. قرار بود جشن خودرویی بگیریم که به یک برنامه حماسی تبدیل شد. با خودروها اول سمت استانداری رفتیم و بعد هم حرم و در طول مسیر شعارهای ضد صهیونیستی می‌دادیم. روزهای اول تعداد افراد کم شده بود. قبلاً تاروژی ۲۰۰ نفر صبحانه می‌دادیم ولی وقتی جنگ شد به حدود یک سوم رسیده بود. البته این اتفاق در روزهای اول بود و دوباره به روال عادی برگشتیم. از آن به بعد که وارد چله دوم هم شده بودیم، مسئله اصلی تبیین مسائل جنگ بود، همین سؤالاتی که دشمن ذهن مردم را با آن درگیر کرده است. مثل اینکه چرا باید بجنگیم؟ چرا باید هسته‌ای داشته باشیم و... ما الان پاسخ‌گویی به شبهات داریم و الگوریتم‌های حرکتی ایران و آمریکا را مطرح می‌کنیم. در کنارش من همیشه به دخترانی که حجاب مناسبی ندارند می‌گویم تلاش نیروهای امنیتی را برای دفاع از کشور ببینند و در امنیت روانی جامعه مشارکت کنید. برای چله سوم برنامه‌های ویژه دارم و می‌خواهم چله اشک بزنم. فضایی معنوی از عکس‌شهادی دفاع مقدس در کنار عکس شهادی جدید با سربند، پلاک، فانوس و نورپردازی خاص که به امید خدا اثرگذار بتوانیم باشیم.



عینکی برای تغییر

صبحانه هر روز، بسته به میزان کمک‌های خیران و توان مالی خودشان، متفاوت است؛ از نان قندی گرفته تا نان و پنیر. به قول خانم عرفایی: «هزینه‌ها را خودمان یک‌جوری جور می‌کنیم.»

برنامه هر روز از ساعت ۶ صبح شروع می‌شود و تا حدود ۸:۳۰ ادامه دارد. در این مدت، اعضای تشکل شهید عرفایی تلاش می‌کنند تا بر رهگذران اثرگذار باشند. برای تأثیرگذاری بیشتر، این روزها خانم عرفایی یکی از عینک‌های واقعیت مجازی را تهیه کرده است که واقعه عاشورا را به تصویر می‌کشد. خودش می‌گوید: «اینجا میزهای شهدایی داریم و از وصیت‌نامه‌های شهدا برای مخاطبان نکته‌برداری کرده‌ایم. از خودم ۳۰ میلیون تومان داده‌ام و این عینک را خریده‌ام تا بتوانم دختران نوجوان و جوان را جذب کنم. اول برایشان بازی می‌گذارم تا حساسی کیف کنند، بعد فیلم چند بعدی واقعه عاشورا را پخش می‌کنم. نمی‌دانید چقدر با این فیلم‌گریه کرده و متنبه شده‌اند. خیلی‌ها همان‌جا روسری که هدیه می‌گیرند را می‌پوشند و می‌روند.»

در کنار آن، محتوای آموزشی در حوزه عفاف و حجاب نیز به خانم‌ها و دختران هدیه داده می‌شود. خیلی از روزها دوستان هم‌مسیر می‌آیند و کمک می‌کنند، اما در کل واقعه کار سختی است.

خانم عرفایی می‌گوید: «می‌خواهم همه سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد وارد میدان شوند و به ما کمک کنند. چند روزی است که

روحانیت پای کار

آمده و کنار ما قرار

بررسی نقش محوری زنان در تقویت مقاومت و انسجام ملی
در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین صلح میرزایی

مقاومت با چاشنی زنانه

به‌ویژه رسانه‌ها، به نماد مقاومت و امید در برابر تجاوز دشمن تبدیل شدند. این حضور مؤثر، یادآور نقش تاریخی زنان در دوران دفاع مقدس و دیگر مقاطع حساس تاریخ ایران اسلامی است. برای بررسی ابعاد مختلف نقش زنان در تقویت مقاومت و انسجام ملی، گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام والمسلمین سعید صلح میرزایی، نماینده مردم تهران در مجلس خبرگان رهبری، داشتیم. او در این گفت‌وگو، ضمن تبیین جایگاه زنان در اسلام، نقش محوری آنان را در حفظ فرهنگ مقاومت، مقابله با جنگ شناختی دشمن و تحقق جامعه آرمانی اسلامی تشریح می‌کند.

مریم احمدی در جریان جنگ دوازده روزه اخیر، بار دیگر نقش بی‌بدیل زنان در حفظ و تقویت مقاومت ملی و انسجام اجتماعی نمایان شد. در شرایطی که دشمن با تمام توان در پی ایجاد تفرقه و تحریف واقعیت‌ها بود، زنان ایرانی با الهام از آموزه‌های دینی و تکیه بر شجاعت و بصیرت خود، نقش محوری در دفاع از ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایفا کردند. تصاویری از ایستادگی و آرامش زنان در مواجهه با تهدیدات، از جمله نمونه‌های بارز این نقش آفرینی بود؛ زنانی که با حضور فعال در عرصه‌های مختلف،



زنان؛ مدافعان سرزمین، نگهبانان آرمان

شبانو در حوادث اخیر، شاهد صحنه‌هایی از ایستادگی و شجاعت زنان در مواجهه با خطر بودیم، از جمله نمونه‌هایی که در رسانه‌ها بازتاب یافت. از منظر فقهی و اخلاقی اسلام، جایگاه و ارزش این نوع ایستادگی و ادامه‌رسانت در شرایطی که جان در خطر است، چگونه تبیین می‌شود؟ آیا این رفتار، مصداق وظیفه و رسالت زن مسلمان در متن دفاع از حق و حفظ نظام اسلامی است؟

قرآن کریم مسیر رسیدن به حیات طیبه از رهگذر ایمان و عمل صالح را پیش روی زنان و مردان، گشوده است. (سوره نحل، آیه ۹۷) یکی از بهترین راهکارهای وصول به این درجه والا، جهاد و مقاومت است. به فرموده امیرالمؤمنین (ع) جهاد بایی است از ابواب بهشت که فقط به روی بندگان خاص خدا گشوده شده است. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷) و جهاد دفاع از نظام اسلامی و سرزمین اسلامی، بر همگان واجب است و مخصوص مردان نیست. این نوع از جهاد، می‌تواند در نقش‌های متفاوتی همچون نقش نظامی، امنیتی، خدماتی، تبیینی، رسانه‌ای و تبلیغی، امدادی و دیگر نقش‌ها خود را بیابد. در بسیاری از این عرصه‌ها زن مسلمان با حفظ شئون و ضوابط برانده زن تراز اسلامی، می‌تواند مؤثر باشد. کما اینکه در دوران دفاع مقدس هشت ساله و همچنین دفاع مقدس دوازده روزه این جهاد را از زنان مسلمان دیدیم.



زنان، نفس تازه مقاومت

شبانو تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی سرشار از نمونه‌هایی است که زنان نقش محوری در حفظ روحیه مقاومت، انسجام خانواده و جامعه و انتقال ارزش‌ها به نسل‌های بعدی ایفا کرده‌اند. با توجه به آموزه‌های دینی و تجربه دوران دفاع مقدس، نقش زنان را در تقویت فرهنگ مقاومت و حفظ انسجام ملی، در طول دوازده روز جنگ اخیر و پس از آن، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

امروزه، به برکت انقلاب اسلامی، زن مسلمان انقلابی می‌تواند در تمامی عرصه‌های جهاد، با حفظ قوام زنانه خود، نقش آفرینی کند. فرهنگ مقاومت، فرهنگی مترقی است که ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی‌ها و موانع درونی و بیرونی را همچون هوایی تازه در ریه‌های جامعه به جریان می‌اندازد. زن مقاومت و جهادی می‌تواند در حوزه تعلیم و تربیت، فعالیت‌های رسانه‌ای و مجازی، حضور میدانی در مواجهه با عموم مردم به‌ویژه بانوان، و در عرصه تربیت نسل نو و پرورش افراد مؤمن در خانواده و جامعه، نقشی مؤثر در تقویت این فرهنگ ایفا کند. همچنین، حضور بانوان مؤمن در حفظ انسجام ملی نیز حائز اهمیت است. در تاریخ صدر اسلام، حضرت فاطمه زهرا (س) تلاش فراوانی برای اتحاد جامعه حول محور امیرالمؤمنین (ع) داشتند و پس از ایشان، دختر بزرگوارشان حضرت زینب (س) این وظیفه را برعهده گرفتند. در تاریخ مبارزات امت اسلامی، به‌ویژه ملت ایران، همواره زنانی حضور داشته‌اند که اگرچه گمنام، اما با اخلاص و ایثار، این مأموریت خطیر را به خوبی انجام داده‌اند.





جهاد تبیین با عقل و عاطفه

پژوهشگر امروزه دشمنان با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و جنگ شناختی، به دنبال تحریف واقعیت‌ها و ایجاد تفرقه هستند. از منظر اسلام، نقش زنان در «جهاد تبیین» و روایت صحیح و صادقانه از وقایع، به ویژه در محیط خانواده و جامعه، چقدر اهمیت دارد؟ چگونه این نقش می‌تواند به تقویت هویت اسلامی و ملی در برابر هجمه‌های فکری و فرهنگی کمک کند؟

جهاد تبیین، وظیفه‌ای همگانی است و تبیین علاوه بر تکیه بر عنصر عقلانیت و استدلال، نیازمند عنصر عاطفه برای اقناع ذهنی و قلبی مخاطب است. بانوان محترم به دلیل دارا بودن این دو عنصر، همیشه در خط مقدم جهاد تبیین بوده‌اند. خطبه‌های آتشین حضرت زهرا (س) در مدینه و حضرت زینب (س) در کربلا، کوفه و شام، مکمل اقدامات امامان زمان خود بود. در دوران مبارزات ملت ایران با رژیم شاهنشاهی، در تقویت گفتمان مردم‌سالاری دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مقابله با جریان‌های تجزیه طلب، التقاطی و نفاق، و نیز در سال‌های دفاع مقدس، نقش بانوان بسیار برجسته و تأثیرگذار بوده است.

از سوی دیگر، بنا بر فرمایش رهبر معظم انقلاب، اگر ما روایت نکنیم، دشمن روایت خود را بر ذهن مردم تحمیل خواهد کرد. یکی از وظایف همگانی در قبال دفاع مقدس دوازده روزه ملت ایران در برابر رژیم تروریستی صهیونیستی و آمریکا، روایت صحیح از فتح حاصل شده و نیز تبیین تلاش‌های گسترده نظام، به ویژه رهبر معظم انقلاب، برای دور نگه داشتن جنگ از درون کشور است.

امروزه بانوان و دختران مؤمن و انقلابی، با دستیابی به سطح بالایی از توانمندی در حوزه رسانه، کنشگری مجازی و فعالیت‌های میدانی، می‌توانند راویان فتح ملت ایران باشند و نقش مؤثری در تقویت هویت اسلامی و ملی ایفا کنند.



زنان، معمارانی مقاوم، امیدوارو آگاه به سوی تمدن نوین

پژوهشگر رهبر معظم انقلاب همواره بر نقش بی‌بدیل زنان در ساخت جامعه آرمانی اسلامی و تحقق تمدن نوین اسلامی تأکید داشته‌اند. با توجه به حوادث اخیر و شرایط کنونی، زنان چگونه می‌توانند در دوران پس از جنگ، با تکیه بر آموزه‌های دینی و انقلابی، به تحقق این چشم‌انداز و ساختن آینده‌ای روشن‌تر برای ایران اسلامی و امت اسلامی کمک کنند؟

باید بدانیم که دشمنان این ملت بزرگوار و ایران اسلامی عزیز و انقلاب اسلامی گران قدر ما که خون آورد شهدای گران قدر ما است، جز به از بین رفتن نظام اسلامی و تجزیه به ایران اسلامی و تسلیم کردن ملت ایران، رضایت نخواهند داد پس تا تحمیل قدرت و اقتدار ملی به دشمن یا از بین رفتن دشمن، به دوران پس از جنگ نخواهیم رسید و به اذعان همه تحلیلگران داخلی و خارجی، توقف مبادله آتش بین ایران و باند جنایتکار اسرائیلی و آمریکایی، بسیار شکننده است و باید همگان بیدار باشیم و حرکات دشمن را رصد کنیم و در عین حال، برای تقویت توان دفاعی و امنیتی کشور هرآنچه که در توان داریم را باید بذل کنیم. به نظر می‌آید تقویت روح مقاومت و جهاد و همچنین امید به آینده روشن محتوم ملت ایران ذیل نظام اسلامی و قرآن و اهل بیت (ع) مهم‌ترین کار برای این دوران گذار است. یکی از مهم‌ترین اقدامات برای رسیدن به روح مقاومت و جهاد جمعی و افزایش امید اجتماعی، تقویت مبانی معرفتی و ارزشی آحاد ملت است که در این زمینه نقش بانوان گران قدر بسزا است. از دیگر اقداماتی که برای نیل به تمدن و امت واحد اسلامی باید انجام گیرد، به میدان آوردن همه ظرفیت‌های ملی و امتی و ایجاد حرکت عمومی است. این مسئله نیازمند گفتمان‌سازی است که باید توسط صاحبان ذهن فعال و زبان‌گویا انجام شود. در این عرصه نیز زنان گران قدر ما باید نقش تاریخی خود را ایفا کنند.

همچنین یکی از لوازم مهم رسیدن به حرکت عمومی، ارائه راهکارهای عملی است که باید از سوی حلقه‌های میانی انجام گیرد. حلقه‌های میانی باید با هدایت، تمرکز، پیگیری، فعالیت پی‌درپی و لحظه به لحظه، با برنامه‌ریزی و ایجاد برنامه کار، پیدا کردن راهکار، ارائه راهکار، کاروان عظیم جامعه و مهم‌تر از همه جوان‌های جامعه را به پیش ببرد. (برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب ۹۸/۳/۱) در این سال‌ها زنان و دختران مؤمن انقلابی با ایفای نقش حلقه‌های میانی، به انجام مأموریت‌های مختلف و تشکیل کارگروه‌های متعدد در مقولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و بین‌المللی پرداخته‌اند که باید قوی‌تر پیگیری شود.

+ یادداشت



سنگرهای زنانه را رها نکنیم

جمילה وافی

مدرس حوزه و فعال فرهنگی در حوزه بانوان

اول:

به گمانم در همین آغاز باید تعبیر «پساجنگ» اصلاح شود.

جنگ میان اسلام و کفر، حق و باطل، عدالت و ستم، و به طور طبیعی، نبرد انقلاب اسلامی با مستکبران و جنایت‌پیشگان، هم‌زمان با آغاز نهضت شکل گرفته و در طول سال‌ها به اشکال مختلف ادامه یافته است. این جنگ در عرصه‌های گوناگون از جمله نظامی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، روانی، رسانه‌ای و اعتقادی نمود داشته است.

ما هیچ‌گاه بدون مواجهه با دشمن نبوده‌ایم و اکنون نیز این نبرد پایان نیافته است. اشتباه بزرگی است اگر تصور شود جنگی در ۲۳ خرداد آغاز شد، دوازده‌روز ادامه یافت و سپس به پایان رسید.

بنابراین، مادر دوران «پساجنگ» قرار نداریم؛ بلکه در میانه جنگ هستیم، با یک وقفه تاکتیکی که می‌تواند فرصتی ارزشمند برای مالتقی شود.

دوم:

از نگاه اسلام، در عرصه رویارویی با دشمن و مقاومت در برابر انواع نقشه‌ها و هجمه‌های او، هر انسان وظیفه‌ای بر عهده دارد، زن و مرد تفاوتی در اصل تکلیف ندارند. نوع وظیفه ممکن است متفاوت باشد، اما اصل آن همگانی است.

سوم:

برخی نقش‌ها ویژه زنان است. همان‌طور که برخی دیگر با ویژگی‌های مردانه تناسب بیشتری دارد.

خداوند ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی در وجود زنان قرار داده است که آنان را در انجام برخی امور، توانمندتر و مؤثرتر ساخته است. مهارت‌هایی چون همدلی، ابراز عطف و محبت، جزئی‌نگری، قدرت حل مسئله و برقراری ارتباط عمیق و مؤثر، از جمله ویژگی‌هایی است که در خلقت زنان به‌طور برجسته‌تری به ودیعت نهاده شده است.

چهارم:

گاهی شرایط خاص، ظرفیت‌های درونی انسان‌ها را به‌طور چشمگیری آشکار می‌کند. دوران جنگ با دشمن یکی از همین موقعیت‌های ویژه است. ما هشت سال دفاع مقدس را در برابر یورش دنیای کفر و ظلم در حافظه تاریخی خود ثبت کرده‌ایم و به روشنی شاهد بوده‌ایم که چگونه استعدادها و نیروهای درونی، در اثر شرایط آن زمان، یکی پس از دیگری شکوفا شدند؛ گاه سنگ بنای حرکت‌های عظیم و مؤثر را بنا نهادند و گاه به الگویی جهانی و ماندگار تبدیل شدند.

پنجم:

رویارویی با دشمن همواره دارای دولا به سخت و نرم است. یا به عبارتی، ظاهری و باطنی، فیزیکی و معنوی، خط مقدم و پشت جبهه.

بی‌تردید هر دو عرصه، اهمیت و نقش حیاتی خود را در پیشبرد جنگ دارا هستند. در این میان، زنان جامعه دقیقاً در بخش دوم، یعنی در حوزه نرم‌افزاری، جایگاهی بی‌بدیل در عرصه جنگ و مقاومت دارند. فعالیت‌های متنوع، مهم و تأثیرگذار بانوان در پشت جبهه طی سال‌های دفاع مقدس هرگز از یاد نخواهد رفت.

امروز نیز، در میانه نبردی که شاهد آن هستیم، نقش زنان همچنان مهم و غیرقابل انکار است؛ به گونه‌ای که حذف این نقش، خلأ بزرگی در جریان نبرد ایجاد می‌کند، گویی سنگری در برابر دشمن بدون نیروی انسانی رها شده باشد.

ششم:

به دلیل همان ویژگی‌های فطری زنان که پیش‌تر به آن اشاره شد، ایفای برخی نقش‌های مهم تنها از عهده این قشر برمی‌آید. از جمله:

- ایجاد و پیگیری شبکه‌ای از فعالیت‌های معنوی و توسل‌ات.
- همدردی، دلداری و تسلی خاطر نسبت به افراد و خانواده‌های آسیب‌دیده.
- روایت صحنه‌های ایثار، صبر و مقاومت به اشکال مختلف.
- تبیین و روشن‌گری درباره مبانی اعتقادی و انسانی ایستادگی و دفاع در برابر هجوم دشمن.
- تقویت ارزش‌ها و اصولی که پشتوانه حرکت ما در این مسیر بدون ترس و تزلزل هستند.
- پاسخ‌گویی به انواع شبهات و تردیدهایی که به‌ویژه در روزهای توقف جنگ، زمینه‌رشد و گسترش بیشتری در اذهان می‌یابند.
- تزیین امید، نشاط و سرزندگی در اوج بحران‌ها و سختی‌ها.

هفتم:

این نقش ویژه و مهم بانوان در روزها و شرایط خاصی که به لطف خدا شاهد آن هستیم، می‌تواند در قالب‌ها و سبک‌های متنوع و جذابی عملیاتی شود. به عنوان نمونه:

- تقویت بُعد معنوی و اتصال روحی با منبع قدرت عالم، خداوند متعال، ولیریز ساختن وجود از توکل، صبر، پایداری و امید.
- بهره‌گیری از ظرفیت عظیم و گسترده مجالس روضه‌خانگی.
- تأثیرگذاری عمیق، هدمند و غیرمستقیم در جمع‌های خانوادگی و فامیلی.
- حضور مؤثر، هدمند و با آمادگی کامل در مراسم جهانی اربعین حسینی.
- بی‌تردید، قدرت ابداع و ابتکار بانوان، متناسب با شرایط خاص زمانی و مکانی، موارد دیگری را نیز به این فهرست خواهد افزود.

حمیده زمانی روزهای جنگ دوازده روزه، بی شک از پرتنش‌ترین و سخت‌ترین روزهای زندگی همه ما بود. آنچه به عنوان یک مادر خانواده ذهنمان را مشغول می کرد، این بود که چگونه فضای خانه را امن نگه داریم، چگونه اخبار را دنبال کنیم بدون آنکه اضطراب و نگرانی را به فرزندانمان منتقل کنیم، چطور از سلامت روان خودمان و فرزندانمان محافظت کنیم و تصمیم بگیریم که در باره کدام بخش‌های جنگ صحبت کنیم و کدام را حذف کنیم؟ اکنون که از آن روزها فاصله گرفته ایم و دوباره به مفهوم جنگ، دفاع از خود و ایستادگی در برابر ظلم فکر می کنیم، بیشتر از هر چیز، مفهوم «مقاومت» در ذهنمان برجسته می شود. اینجا پرسش‌هایی مطرح می شود: چطور باید در باره جنگ و شهادت با کودکانمان صحبت کنیم؟ چگونه روحیه مقاومت را در آنها پرورش دهیم؟ چنانچه بی تفاوت باشیم و باید راه ایستادگی را انتخاب کنیم؟

روحیه مقاومت به معنای داشتن مقاومت، پایداری و مقابله با مشکلات و سختی‌ها در برابر ناملایمات است. این روحیه به انسان‌ها کمک می کند تا در شرایط بحرانی یا دشوار تسلیم نشوند و با عزمی راسخ به سوی اهداف خود پیش بروند. در واقع، روحیه مقاومت یک ویژگی شخصیتی است که به فرد امکان می دهد تا در برابر فشارهای خارجی و درونی، پایداری نشان دهد و از اهداف و ارزش‌های خود دست نکشد. این روحیه می تواند در زمینه‌های مختلف زندگی، از جمله تحصیل، کار، روابط اجتماعی، رویارویی با بحران‌ها و... بروز پیدا کند.

کسی که در هر خانه زبان مادری و تفکر را به فرزندان منتقل می کند و نقش اصلی این موضوع را ایفا می کند، مادر خانواده است. در عصر هوش مصنوعی، اگر مادر حذف شود، دیگران می توانند کودک و نوجوان را به عنوان برده‌ای بدون تفکر در اختیار بگیرند. این بردگی و استعمار، دقیقاً همان چیزی است که در زمانه ما مدش متفاوت شده است و مفهومی که در فرهنگمان با این بردگی و استعمار مقابله می کند، مفهوم روحیه مقاومت است. این موضوع نشان دهنده نقش محوری مادر در تربیت نسلی مقاوم است. اگر مادر مقاومت را در روحیه خودش داشته باشد، در مسائل و مشکلات زندگی و به ویژه شرایط بحرانی پایدار و محکم باشد و برای حل و فصل مسائل صاحب فکر و استدلال باشد و راه حق را در پیش بگیرد، می تواند روح مقاومت را در عمل به فرزندان نشان دهد.

یکی از مهم‌ترین ابزارهایی که در تربیت فرزندان با روحیه مقاوم می توان به کار گرفت، معرفی الگوهای زنده و واقعی در زندگی است؛ افرادی که در جامعه ما نماد مقاومت هستند. هر کدام، مقاوم در برابر دشواری‌ها و سختی‌های مسیری که در پیش گرفتند تا به هدف مقصود خود برسند. نمادهای مقاومت، مانند امام حسین (ع) و یاران ایشان، که در برابر ظلم دشمن تا پای جان ایستادگی و مقاومت کردند؛ شهدایی چون سید حسن نصرا... و حاج قاسم سلیمانی، که در برابر جبهه ظلم و استکبار امروزی مقاومت کردند؛ یا کسانی که در مسیر رسیدن به اهداف خود، در برابر تمامی مشکلات و سختی‌ها ایستادگی می کنند، مانند ورزشکاران المپیک، نخبگان علمی و... .

به عنوان مادر خانواده و کسی که قرار است الگوها را به فرزندان معرفی کند، می توانید ابتدا الگوهای مقاومت را خودتان شناسایی و درباره آنها مطالعه کنید و سپس با توجه به سن فرزندان، این الگوها را در قالب‌های مناسب به او معرفی کنید.

فیلم‌هایی که روحیه مقاومت را به تصویر می کشند، اغلب اوقات بر اساس زندگی واقعی افراد و شخصیت‌های مقاوم و سرسخت ساخته شده اند. این فیلم‌ها با نمایش اراده، شجاعت و پایداری قهرمانان خود، مخاطبان را به تفکر و تأمل در ارزش‌های انسانی و مقاومت در برابر مشکلات دعوت می کنند. در ادامه چند فیلم ایرانی و خارجی با هدف تقویت روحیه مقاومت معرفی می کنیم که البته قبل از دیدن فیلم‌ها با فرزندان، حتماً به گروه سنی آن دقت کنید. فیلم‌های ایرانی مثل فیلم‌های دفاع مقدس؛ ایستاده در غبار، غریب، ۲۳ نفر، چ، منصور، موقعیت مهدی و... . فیلم‌های خارجی مثل هریت، نظریه همه چیز، فارست گامپ، خدمتکار و... . که قابلیت دیدن با نوجوان را دارند. فیلم‌هایی که مناسب دیدن با کودکان نیز هست و پیام آور روحیه مقاومت هستند مثل: خورشید و بچه‌های آسمان ساخته مجید مجیدی.

جبهه انبار مقاومت

روحیه مقاومت یعنی چه؟

نقش کلیدی مادر در تقویت روحیه مقاومت در فرزندان

الگوهای مقاومت را به بچه‌ها معرفی کنیم

فیلم‌های مقاومت و جنگ متناسب با سن بچه‌ها ببینیم

ایجاد یک شبکه حمایتی از دوستان و آشنایان می‌تواند در کسب روحیه مقاومت اثرگذار باشد. داشتن دوستان و اعضای خانواده که در مواقع سختی بتوانید به آن‌ها تکیه کنید، در تقویت روحیه مقاومت اثرگذار است. افرادی که نه تنها خودشان مقاوم و سرسخت هستند، بلکه روحیه مقاومت را در شما زنده می‌کنند.

شبکه حمایتی از دوستان و آشنایان ایجاد کنیم

مهارت‌های مقابله‌ای را به بچه‌ها یاد بدهیم

مادر می‌تواند با آموزش مهارت‌هایی مانند حل مسئله، مدیریت هیجانات و ارتباط مؤثر به فرزندان کمک کند تا در مواجهه با چالش‌ها و بحران‌ها، عملکرد بهتری داشته باشند. آموزش مهارت‌های مدیریت استرس و اضطراب، به کودک کمک می‌کند تا در مواقع بحرانی، آرامش خود را حفظ کند. تکنیک‌هایی مثل تنفس شکمی، نوشتن، صحبت کردن درباره احساسات و ... را به بچه‌ها یاد بدهید و به آن‌ها بگویید در مواقع بحرانی می‌توانند از این راهکارها استفاده کنند.

به بچه‌ها الگوهای رفتاری در حوزه مقاومت و ظلم‌ستیزی بدهیم

چطور روحیه مقاومت را در فرزندانمان تقویت کنیم؟

از کارهای دیگری که می‌شود انجام داد، دادن الگوهای رفتاری به بچه‌هاست. با کمک بارش فکری، می‌توانید همراه با آن‌ها کارهایی را که در حوزه مقاومت و ظلم‌ستیزی انجام می‌دهند، فهرست کنید و هر کدام را که امکان انجامش وجود دارد، با حمایت و همراهی شما اجرا کنند.

کارهایی مانند: پرده‌خوانی داستان‌های قهرمانان کربلا از منصوره مصطفی زاده (می‌توانید فایل خام پرده‌ها را از صفحه رسمی او در اینستاگرام دریافت کرده و چاپ کنید و در مسجد محل، جلسات خانوادگی یا مدرسه فرزندان با همراهی هم اجرا کنید)، تولید کلیپ (که در این زمینه می‌توانید از ابزارهای هوش مصنوعی کمک بگیرید)، ایستگاه صلواتی شربت، نقاشی و رنگ‌آمیزی در بوستان محله، قصه‌گویی، نمایش و ...

کتاب‌هایی درباره قهرمانان جنگ با آن‌ها بخوانیم

گفت‌وگوهای امن و اطمینان بخش درباره جنگ داشته باشیم

روشن کنید. به آن‌ها بگویید: «انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز حق طبیعی ایران است، اما دشمنان ظالم نمی‌خواهند ایران قوی و مقتدر باشد؛ دوست دارند به ما زور بگویند. برای همین به ما حمله می‌کنند تا تجهیزات هسته‌ای نداشته باشیم، موشک نداشته باشیم و وضعیت بمانیم. بنابراین، نیروهای مسلح ما از ایران دفاع کردند و همه ایرانی‌ها وظیفه دارند از وطنشان دفاع کنند.» حتماً درباره قدرت نظامی و توانایی‌های ایران صحبت کنید و به او اطمینان دهید که ایران قدرتمند همیشه پیروز می‌شود؛ حتی اگر سربازانی شهید شوند، باز هم سربازان دیگری هستند که از ایران دفاع خواهند کرد.

از اوقات باهم بودنن با بچه‌ها استفاده کنید و باب گفت‌وگو درباره جنگ و اتفاقاتی که در منطقه رخ می‌دهد را باز کنید. البته بسته به سن بچه‌ها، این گفت‌وگوها متفاوت خواهد بود. کودکان زیر هفت سال را اصلاً در معرض اخبار، تصاویر و گفت‌وگوهای مربوط به جنگ و کشتار قرار ندهید. بچه‌های این سن، بیش از هر چیز نیازمند امنیت و آرامش هستند. تا حد امکان بگذارید در حال و هوای کودکانه خودشان باقی بمانند. اما کودکان بالای هفت سال درک بیشتری نسبت به اتفاقات دارند، ممکن است از شما سؤال بپرسند یا به اخبار حساس شوند. بهترین کار این است که موضع ایران را برای آن‌ها درباره جنگ

کتاب‌ها و قصه‌های زیادی در بازار موجودند که شخصیت اصلی آن‌ها فردی مقاوم و سرسخت است؛ کسی که در برابر مشکلات سر خم نمی‌کند، محکم و استوار قدم برمی‌دارد و پادشواری‌های جنگد. این داستان‌ها، روایت زندگی افراد واقعی هستند؛ همان الگوهایی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد: شهدای دفاع مقدس، قهرمانان جبهه مقاومت، دانشمندان هسته‌ای، ورزشکاران یا هنرمندانی که با سرسختی به موفقیت‌های چشم‌گیر دست یافته‌اند. همچنین، برخی از این داستان‌ها ساخته ذهن نویسنده‌اند، اما شخصیت محوری آن‌ها روحیه مقاومت و سرسختی دارد. از جمله کتاب‌هایی که درباره مفاهیم استعمار و ظلم‌ستیزی نوشته شده‌اند و متناسب با سن کودکان و نوجوانان هستند، می‌توان به مجموعه «سرگذشت استعمار» اثر مهدی میرکیایی اشاره کرد. این مجموعه با قلمی ساده و شیرین نوشته شده و توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است.



کشفی برای مادر

ماجرای پزشکی که فوت مادرش او را فناور کرد

آنکه متوجه بیماری سرطان پستان مادرم شدم، پانزده ماه بعد او را از دست دادم. از مرگ مادرم دچار افسردگی شدم، زندگی برایم بی معنا شده بود. در همه جا، جای خالی مادرم را احساس می‌کردم. دیگر علاقه و انگیزه‌ای برای ماندن در ایران نداشتم. تنها دارویی که مرا نجات داد، آرزوی مادرم بود که دوست داشت دکترایم را در ایران بگیرم.

فقط به کشف داروی سرطان فکر می‌کردم

اسفند ماه، مادرش از دنیا رفت و تنها دو ماه بعد، در اردیبهشت ماه، در آزمون دکتری شرکت کرد و با موفقیت در دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته شد. همان جا بود که فکر رفتن از ایران از ذهنش بیرون رفت. مدتی بعد، مادرش را در خواب دید، در خواب، مادرش فرزند پسر به او می‌دهد و می‌گوید نامش را علی بگذارد. کمی بعد، متوجه بارداری اش می‌شود و پسری به دنیا می‌آورد که نامش را علی می‌گذارد. بعد از فوت مادرم، خیلی وقت‌ها فکر می‌کردم ای کاش دارویی بود که مادرم را خوب می‌کرد. این را بیهقی می‌گوید و ادامه می‌دهد: «هرسپتین تنها دارویی است که در ایران برای سلول‌های سرطانی مناسب است، که آن هم فقط روی ۸ درصد جواب می‌دهد و مابقی به مرگ منجر می‌شود. در تمام دوران تحصیل در مقطع دکتری فقط به کشف داروی سرطان فکر می‌کردم. و بعد از مشورت با اساتیدم تصمیمم را گرفتم و پایان نامه‌ام را روی دارویی برای سرطان کار کردم.» دکتر بیهقی، پس از تحقیقات فراوان، واکنشی برای انواع سرطان‌هایی که



ریحانه بنزاده روز بعد از ازدواجش بود که متوجه بیماری مادرش شد و دنیا برایش تیره و تاریک شد. وابستگی و علاقه شدید به مادر، آغازگر مسیری سخت و پرفراز و نشیب شد که او را به یک محقق و پژوهشگر برتر تبدیل کرد. دکتر ماریا بیهقی، برای رسیدن به آرزوی مادرش، با تمام توان تلاش می‌کند.

دارویی که مرا نجات داد، آرزوی مادرم بود

در دانشگاه فردوسی مشهد، به تابلویی می‌رسیم که ما را به سمت ساختمان پارک علم و فناوری راهنمایی می‌کند؛ ساختمانی آجری با پله‌هایی که ما را به اتاقی می‌رساند که روی میزش پر از تقدیرنامه‌ها و گواهینامه‌های علمی است. بانویی خوش رو به استقبالمان می‌آید و سر صحبت از اینجا باز می‌شود: «چهارده سال پیش ازدواج کردم. دو فرزند دارم. دکترای بیوتکنولوژی و فوق دکترای طراحی دارو از دانشگاه فردوسی مشهد دارم.»

او اکنون عضو هیئت علمی مؤسسه عالی کاویان مشهد است و مدیر یک شرکت دانش بنیان که در پارک علم و فناوری دانشگاه فردوسی مشهد و همچنین پارک علم و فناوری سلامت دانشگاه علوم پزشکی مشهد مستقر است. ادامه صحبتش را از بیماری مادرش و روزهای تنهایی اش آغاز می‌کند: «بعد از

بیشتری دارد و دوز مصرفی آن هم کمتر است. اکنون آب‌نیات اولیه‌اش را تولید کرده‌ایم و منتظر مجوزهای سازمان غذا و دارو هستیم که در حال بررسی است. چون به صورت مکمل است، می‌توانیم سریع‌تر وارد بازار شویم. ما برای ساخت این دارو حدود بیست ژن را بررسی کردیم. اکنون این دارو روی هشت نفر از افرادی که آلزایمر شدید داشتند نیز بررسی شد. تنش‌های این بیماران کمتر و خوابشان عمیق‌تر شده است. اما بیشتر هدفم در این زمینه، پیشگیری و درمان آلزایمر است و توصیه‌ام این است که افراد از ۴۵ تا ۶۵ سال این مکمل دارویی را استفاده کنند، به خصوص کسانی که زمینه ژنتیکی دارند.»

او ادامه می‌دهد: «این دارو روی عملکرد پروتئین تاو (Tau) که یک پروتئین مهم است و روی سیستم عصبی فرد تأثیرگذار است، اثر می‌گذارد و باعث تقویت عملکرد آن می‌شود. این مکمل دارویی از گیاهان مختلف ساخته شده و خاصیت آنتی‌ویروس و آنتی‌بیوتیک هم دارد و برای افراد بیشتر از دوازده سال برای تقویت حافظه مناسب است.»

او درباره ثبت اختراع داروی مکمل آلزایمر می‌گوید: «این مکمل به ثبت رسیده است و مورد حمایت ستاد نانو ریاست جمهوری واقع شده است. اختراع این دارو موجب افتخار آفرینی در مسابقات سوئیس ۲۰۲۴ شد و مقام طلارابرایشان به‌رمغان آورد.» او با این ایده نو وارد پارک دانشگاه علوم پزشکی مشهد می‌شود و فاز بالینی را با همکاری دانشگاه علوم پزشکی انجام می‌دهد. در سال ۱۴۰۳ هم به عنوان فناور برتر در هفته پژوهش در دانشگاه علوم پزشکی مشهد انتخاب می‌شود و همچنین در استارت‌آپ دمو دانشگاه امیرکبیر به عنوان ایده برتر منتخب و جزو هجده ایده برتر در جشنواره هفته پژوهش در استان خراسان شناخته می‌شود.

تا بتوانم با نام ایران تولیداتم را به بازار عرضه می‌کنم

«نوآوری در ایران وجود ندارد»، این را دکتر بیبھی می‌گوید و ادامه می‌دهد: «متأسفانه سازمان غذا و دارو می‌گوید چیزی را مجوز می‌دهیم که با فرمولاسیون خارجی آن مطابقت داشته باشد. در غیر این صورت، حتی اگر یک ماده هم اضافه شده باشد و با نمونه خارجی فرق داشته باشد، اجازه داده نمی‌شود. در واقع، ما فقط محصولاتی را اجازه تولید داریم که نمونه خارجی دارند؛ در اصل فقط یک لیبل "ساخت ایران" خورده است.»

او ادامه می‌دهد: «ایران را دوست دارم و تمام تلاشم برای ماندن در ایران است. اما گاهی خسته می‌شوم و به این فکر می‌افتم که مسیر علمی‌ام را در کشورهای دیگر ادامه دهم. در ایران، محقق جایگاهی ندارد. برعکس، کافی است یک مقاله از تو در ژورنال‌های خارجی چاپ شود، بی‌وقفه از کشورهای دیگر درخواست همکاری می‌دهند. از طرفی دیگر، متأسفانه در بخش مالی هم هیچ کمکی نمی‌شود. هر بار که درخواست وام دادیم، آن قدر زمان زیادی از ما گرفته است که پشیمان شده‌ایم. من از شرکت‌های داروسازی در استرالیا و آمریکا پیشنهاد همکاری داشته‌ام. در مورد تولیدات زیبایی پوست نیز از طرف کشور عربستان پیشنهادهای کاری شده است. ولی تا این لحظه هیچ کدام را قبول نکرده‌ام تا بتوانم با نام ایران تولیداتم را به بازار عرضه کنم.»

صدای مادرم مثل یک دوپینگ برایم بود

ژاناک روسومی‌گوید: «از سختی هانت‌رس، سختی آدم‌راسر سخت می‌کند. میخ‌هایی در دیوار محکم‌تر هستند که ضربات سخت‌تری تحمل کرده باشند.» ماریا بیبھی هم از سختی‌ها دور نبوده است. می‌گوید: «تا دوره کارشناسی ارشد شرایط راحت‌تری داشتم، چون مسئولیت کمتری داشتم. بعد از متأهل شدن و بیماری مادرم، شرایطم بسیار سخت شد و بعد از آن، مادر شدنم بود که مسئولیتم را بیشتر کرد. یادم است بعد از تولد علی، دو سال مرخصی تحصیلی گرفتم، اما در آن دوران هم شب‌ها تا دیر وقت بیدار می‌ماندم و روی پایان‌نامه‌ام وقت می‌گذاشتم و کارهای تحقیقاتی‌ام را انجام می‌دادم. فرزند دوم، الین، را بعد از ۱۰ سال به دنیا آوردم. آنجا هم بحران ثبت محصولات پوست را داشتم و کلی تحقیق و پژوهش، اما باز هم با توکل به خدا توانستم رو به جلو بروم و همیشه صدای مادرم و آرزویش مثل یک دوپینگ برای رسیدن به اهدافم بود.»

سلول‌های سرطانی رسپوتر CCR7 دارند، به مرحله ثبت رسانند؛ واکسنی که مانع از رشد و گسترش سلول‌های سرطانی می‌شود. او می‌گوید: «در دوره فوق‌دکترایم تحقیقاتم را کامل‌تر کردم و توانستم ثبت داخلی و ثبت اختراع در آمریکا را انجام دهم. در مسابقات بین‌المللی ۲۰۲۲ سوئیس، مدال طلاراکسب کردم و موفق شدم گواهی از سازمان پژوهش‌های صنعتی با عنوان تأییدیه ثبت اختراع دریافت کنم.» در اینجای صحنه‌مان منتظر بودم تا او از شرکت‌های دارویی در ایران و تنظیم قرارداد برای تولید این واکسن بگوید که خانم دکتر با خنده‌ای تلخ سری تکان داد و گفت: «متأسفانه در ایران هیچ حمایتی برای تولید واکسن نمی‌شود. یک شرکت دارویی در آمریکا تقاضای تولید این واکسن را داده است. منتظرم تا دو مقاله دیگر هم در آمریکا دآوری شود که حدود چند ماه دیگر زمان می‌برد.»

توانستیم به جمع دانش‌بنیانی‌ها بپیوندیم

در ادامه مسیرش، برای آنکه دچار توقف نشود، وقتی علاقه‌مندی دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترای به تحقیق و پژوهش می‌بیند، تصمیم به تأسیس شرکت «نانو زیست فناوری فردوسی» می‌گیرد و در پارک علم و فناوری دانشگاه فردوسی مستقر می‌شود. او با یک گروه یازده نفره، کار تحقیقاتی خود را آغاز می‌کند. او می‌گوید: «با توجه به اطلاعات و دانشی که خودم و دانشجویانم داشتیم، شروع به تولید محصولات محافظت از پوست و ترمیم آن کردیم. محصولات پوستی را بر پایه اکزوزوم انسانی تولید کردیم و توانستیم با تولید این محصول، به جمع دانش‌بنیانی‌ها بپیوندیم.»

در مسابقات سوئیس در آگوست ۲۰۲۲ نیز برای اختراع اکزوزوم انسانی، مدال نقره و گواهی نوآوری با گرید A را دریافت می‌کنند. اکنون هشت محصول از محصولات پوستی آن‌ها با برند «الین فارما» به ثبت رسیده است. این بانوی موفق تاکنون با دو شرکت داروسازی در مشهد و تهران برای تولید محصولات قرارداد بسته است.

هدفم پیشگیری و درمان آلزایمر است

هدیه زندگی بهتر به انسان‌ها، آرزویی بوده است که این پژوهشگر در اختراعاتش مدنظر داشته است. مسئله دیگری که ماریا بیبھی روی آن کار کرده، موضوع آلزایمر است؛ دغدغه‌ای که همیشه ذهن افراد را در دوران میانسالی درگیر می‌کند که نکند ما هم دچارش شویم.

او می‌گوید: «یکی دیگر از پژوهش‌هایم مربوط به مکمل دارویی برای پیشگیری و درمان آلزایمر است. مکملی تولید کردیم که با فرمولاسیون نانو کار شده و اثربخشی



دختران دهه هشتادی ازدغدغه‌ها و علاقه‌هایشان
 برای شغل آینده‌شان می‌گویند

استقلالی که بایست دندبالش بروی



محیا جعفری درآمد از آن مسائلی است که برای خیلی از ما مهم است. بعضی‌ها از بعد دانشگاه تازه به فکر آن می‌افتیم ولی بعضی که دستشان جلو تر است از همان روزهای نوجوانی سراغ یک حرفه‌ای می‌روند که درآمدی کسب کنند. در دوره‌ی این شماره از دهه هشتادی‌ها سراغ دخترانی رفته‌ایم که شغلی را تجربه کرده و چالش‌هایی را پشت سر گذاشته‌اند. در جمع ما یک معلم عربی، مربی مهد کودک، نقاش و دو دختر هنرمند حضور داشتند که هر یک از تجربه‌ها، حس و حال و چالش‌هایشان در ورود به عرصه کسب و کار و انتخاب رشته صحبت کردند.

چرا شغل برایتان مهم است؟

ریحانه ناصری: اشتغال به دلیل ایجاد حس استقلال برای نوجوانان جذاب است، چرا که نوجوان تمایل دارد مستقل باشد و به کسی وابسته نباشد. ورود به دنیای کسب و کار با وجود جذابیت‌هایش، معایبی نیز به همراه دارد. به نظر من در انتخاب شغل باید منطقی برخورد کرد و هزینه‌ها و منافع آن را با هم سنجید. اگر شغل انتخابی قرار باشد جایگاه اجتماعی‌ای را که در زندگی یا خانواده دارم از من بگیرد، ترجیح می‌دهم به سمت آن نروم. برای اینکه در ازای انتخاب شغل، هزینه سنگینی پرداخت نکنیم، می‌توانیم با افراد صاحب نظر مشورت مفید و مؤثری داشته باشیم.

زهرا نسیم طوسی: در جامعه کنونی، با توجه به اهمیت رسانه و تأثیری که بر افکار عمومی دارد، دختران نوجوان به سمتی رفتند که حتماً باید مسیر کاری را شروع کنند و مستقل شوند. معمولاً از دوره دوم متوسطه، زمانی که دختران در تئو تاب انتخاب رشته هستند و علاقه‌مندی‌های خود را دنبال می‌کنند، گرایش به استقلال مالی نیز در آن‌ها افزایش می‌یابد. به نظر من، شرایط لازم برای اشتغال یک دختر هجده ساله در جامعه ما به طور کامل فراهم نیست؛ متأسفانه در برخی محیط‌ها با نگاهی منفی با او برخورد می‌شود. مثلاً ممکن است تصور کنند از نظر اقتصادی ضعیف است که از همین حالا به دنبال کار است، یا اینکه حتماً باید چهره و استایل خاصی داشته باشد. برای من، به عنوان یک دختر چادری، بارها پیش آمده که در محیط‌های

کاری توجه خاصی به ظاهر و پوشش من شده است. **یاسمن تمیزالبنّا:** من به عنوان کسی که در آموزشگاه‌های کنکور تدریس زبان عربی دارم، معتقدم توجه به ظاهر بیشتر در سطح این آموزشگاه‌ها مطرح است، اما بستگی دارد به اینکه دختر خانم چه نوع رفتاری دارد. خود من به عنوان تنها دختر چادری که در آن محیط مشغول به کار بودم با این موضوع کنار آمدم. اگر کسی بخواهد کار کند، حتی می‌تواند از منزل خودش شروع کند و از فضای مجازی به صورت مفید استفاده کند. خانم‌ها می‌توانند کارهای خود را از طریق آگهی یا تولید محتوا در فضای مجازی منتشر کنند. البته باید اضافه کنم که به نظر من بعضی از مشاغل با حجاب برتر مخالفت دارند، مانند مهمانداری یا بازیگری که قالباً باید چادرش را کنار بگذارد.

چه شغلی را انتخاب می‌کنید؟

نسترن احمدی: به نظر من برای تحقق استقلال مالی، شغلی که دختر خانم انتخاب می‌کند باید با حجاب و فرهنگ خانواده‌اش هم خوانی داشته باشد. بعد از گذراندن کنکور، بهتر است بیشتر به دنبال شغلی باشیم که با رشته تحصیلی مان مرتبط باشد و درگیر کارهای متفرقه نشویم. خیلی‌ها را دیده‌ام که رشته‌شان پزشکی بوده، اما اکنون به آرایشگری مشغول هستند! حتی ممکن است بیان نوع شغل، مانند اینکه کسی تاتوکار است، در محیط خانواده جلوه اجتماعی مناسبی نداشته باشد، اما این هم یک شغل است دیگر.

یاسمن تمیزالبنّا: من دیپلم کامپیوتر داشتم و علاقه‌مند بودم که رشته‌ام در دانشگاه کامپیوتر باشد، اما به سمت رشته انسانی حرکت کردم. شاید در آن مقطع خانواده مذهبی من معتقد بودند که رشته کامپیوتر در دانشگاه آزاد، با توجه به حضور تعداد زیادی پسر، مناسب نیست یا اینکه ممکن است بازار کار خوبی نداشته باشد و در پیدا کردن شغل موفق نشوم. به همین دلیل به سمت رشته زبان عربی رفتم. هنگامی که لسان‌نسم را گرفتم، هر دو علاقه‌ام را دنبال کردم؛ صبح‌ها کامپیوتر و مبحث

تولید محتوا را از پایه دهم تا دوازدهم تدریس می‌کردم و بعداً زطهرها تدریس زبان عربی برای شاگرد خصوصی‌ام داشتم. اگر کسی به چیزی علاقه داشته باشد، قطعاً از آن دست نمی‌کشد و دنبال آن می‌رود. اکنون در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دختران به دنبال استقلال مالی هستند و ترجیح می‌دهند هنگام جست‌وجوی شغل، کاری را انتخاب کنند که به آن علاقه‌مند باشند.

ریحانه ناصری: من خودم شدیداً به بافت مو علاقه‌مند هستم، اما شاید کار کردن در برخی سالن‌های زیبایی که با حجاب مشکل داشتند کمی سخت باشد، اما من چشمم را بر روی سختی بستم و ادامه دادم.

رشته تحصیلی چقدر مهم است؟

یاسمن تمیزالبنّا: شاید شنیده باشید که معدل دختر خانم ۱۹/۲۵ شده، مدیر مدرسه او را به سمت رشته‌های تجربی و ریاضی هدایت می‌کند، در حالی که خودش به رشته گرافیک علاقه دارد! با این حال، به او گفته می‌شود که برای رفتن به هنرستان «تو حیف هستی». دختر خانم هم با اجبار به رشته تجربی می‌رود و شاید حتی در آینده دکتر شود، اما علاقه‌ای به کارش ندارد و صرفاً مدرکی را بدون علاقه دریافت کرده است. ما از این نمونه‌ها زیاد داریم.

زهرا نسیم طوسی: پروفیسور سمیعی گفته‌اند: اگر علاقه وجود داشته باشد، سلول‌های مغزی ماده‌ای ترشح می‌کنند که باعث می‌شود ناخودآگاه، اگر مطلبی را حتی یک بار بشنوی، آن را درک کنید. برای من هم این اتفاق افتاد؛ معدل من در کلاس نهم ۲۰ بود و زمانی که در هنرستان ثبت نام کردم، اطرافیانم من را سرزنش کردند و گفتند کار اشتباهی انجام داده‌ام. اما پدر و مادر من از حمایت کردند. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، از خودم می‌پرسم در این دوازده سال چه چیزی یاد گرفتی؟ چه آموختی که باعث رشدت شده باشد؟ جز اینکه شب امتحان درس می‌خواندیم تا صبح امتحان بدهیم و فقط نمره قبولی بگیریم، و در نهایت هم هیچ چیزی از آن درس‌ها یادمان نمی‌ماند، تا اینکه کنکور بدهیم و با رتبه خوب قبول شویم.

والدین در این انتخاب چه نقشی دارند؟

ریحانه ناصری: زمانی که من انتخاب رشته کردم، بین رفتن به هنرستان و رشته معارف مردود بودم؛ از طرفی به میکاپ و شینیون موعلاقه زیادی داشتم. پدر و مادرم در تصمیم‌گیری به من کمک مؤثری کردند و گفتند: «رشته معارف را انتخاب کن و در کنار کلاس‌ها، میکاپ و شینیون را هم ادامه بده و مدرک فنی و حرفه‌ای بگیر». من هم این دو مسیر را هم‌زمان پیش بردم، برای هر دو انرژی دارم و از انتخابم و راهنمایی والدینم کاملاً راضی هستم.

یلدا درواری: من الان چالش انتخاب رشته را دارم و باید میان رشته نظری و هنرستان رفتن یکی را انتخاب کنم و نیاز دارم خانواده مرا درک کنند و از من حمایت کنند، اما سردرگم هستم چون اطرافیانم موافق رشته نظری هستند، در نهایت هم می‌گویند هر طور که خودت دوست داری، ولی رشته نظری را انتخاب کن و در کنارش هنر را ادامه بده چون هنر چیز خاصی ندارد که به عنوان رشته آن را انتخاب کنی! من در کلاس‌های کار و فناوری مدام در تکیه بودم و ذوق زیادی داشتم. در واقع باید بگویم بعضی خانواده‌ها می‌خواهند فرزندشان مسیری را انتخاب کند که آن‌ها دوست داشتند تجربه کنند یعنی آرزوهایی که خودشان به آن نرسیدند. دوست دارند فرزندشان برسد.

زهران نسیم طوسی: به نظر من روی مهارت‌های فرزندشان باید بیشتر کار کنند تا بتوانند مسیر درستی برای شغل آینده‌اش انتخاب کنند.

نسترن احمدی: اگر ما سراغ کاری یا مهارتی برویم که مطابق اصول خانواده نباشد قطعاً باید منتظر شنیدن کلمه نه باشیم، اما اگر سراغ کار یا مهارتی برویم که در سطح خانواده باشد قطعاً ما را حمایت می‌کنند. یک دختر چادری باید مسیری را انتخاب کند که در شأن چادری که سرش می‌کند باشد.

یلدا درواری: خانواده در ابتدا باید مزایا و معایب مسیر برای فرزندشان را نشان دهند و صرفاً راهنمایی کنند نه اینکه انتخاب‌های خود را به او تحمیل کنند.

آیا الگویی در این مسیر دارید؟

یلدا درواری: ابتدا باید شرایطی مانند شخصیت و وضعیت زندگی مان را بسنجیم، سپس فردی را به عنوان الگو انتخاب کنیم که با این شرایط هم‌خوانی داشته باشد.

زهران نسیم طوسی: قطعاً الگوی ما حضرت زهرا(س) هستند؛ پیغمبر کارهای خانه را به ایشان سپرده بودند و ایشان به خانم‌های اطراف خود آموزش‌های دینی می‌دادند. در زندگی‌شان تعادل ایجاد کرده بودند و خانواده را به خوبی مدیریت می‌کردند. به نظر من، معلم بودن حرمت یک زن را بالا می‌برد و نشان می‌دهد که دارای مهارت‌هایی مانند فن بیان و علم کافی برای انتقال آن به دیگران است. من خودم الگوی کوچکی که دنبال می‌کنم، خانم سهیلا سامی، جراح مغز و اعصاب، هستند که تحصیلاتشان در آلمان بوده و سپس به ایران بازگشتند تا به مردم خود خدمت کنند. چنین شخصیتی برای من بسیار جذاب بود، زیرا او با همان

الگوهای دینی، شخصیت اصیل خود را حفظ کرد.

ریحانه ناصری: من خانم طناز بحری، فوق تخصص بیماری‌های خون، را الگو قرار دادم، او داخل هلند درس خواند و با حجاب اسلامی که داشت برگشت به کشورش تا به ملت خود خدمت کند. ویژگی ظلم‌ستیزی خود را حفظ کرد و گفت چرا مالیاتی که من در هلند می‌دهم باید بمب شود بر سر بچه‌های بی‌گناه فلسطین!

فضای مجازی چه قدر اثر دارد؟

یاسمن تمیزالینا: یکی از تأثیرات منفی که الان متأسفانه بلاگرهای ما در فضای مجازی بر روی افکار عمومی نوجوانان و جوانان دارند این است که صحبت‌هایی درباره درس نخواندن می‌کنند و می‌گویند بدون درس خواندن هم می‌توان پولدار شد! یعنی خیلی راحت قشر نوجوان را از درس خواندن و ادامه تحصیل دل‌سرد می‌کنند. در همین دوازده روز جنگ تحمیلی که اینترنت ملی شده بود، بلاگرها چگونه کسب درآمد می‌کردند؟ قطعاً از آنچه از قبل داشتند برای خورد و خوراک هزینه می‌کردند. بلاگری بخشی از شغل است، نه تمام آن؛ حتی اگر کسی بخواهد صفحه شخصی یا به عبارتی پیج بزند، باید حداقل ۳ سال زمان صرف کند تا صفحه‌اش رشد کند و به درآمدزایی برسد. در کل فضای مجازی می‌تواند کمک‌کننده باشد ولی الگو نه.



تجربه کن تا به علاقه‌ات برسی

بگیرند هر خدمتی ارزش دارد و می‌توان در قبالش دستمزد گرفت. کار کردن نه تنها بد نیست، بلکه نباید همیشه دنبال میز و پشت میز نشینی بود. این مهارت‌ها باید از نوجوانی آغاز شوند تا در بزرگسالی به نتیجه برسند. البته یادگیری مهارت جدید هیچ وقت دیر نیست. مهارت‌های نرم مانند گفت‌وگو، تعامل و انعطاف‌پذیری در نسل‌های دهه ۸۰ و ۹۰ بیشتر دیده می‌شود؛ چون برخلاف نسل‌های قبل، این نسل‌ها چارچوب‌های سخت ندارند و ضربه هم به آن‌ها وارد نمی‌شود چون می‌دانند که مسیر را باید عوض کنند و ذهنشان قفل نیست. پیشنهاد این است که از سنین چهارده تا هجده سالگی باید بازار کار را تجربه کنند و از نزدیک ببینند که بازار کار واقعی یعنی چه؟ همچنین باید مدارس باز دیدهای میدانی از محیط‌های کاری متفاوت برای دانش‌آموزان تدارک ببینند.

موفقیت در دکتر و مهندس شدن نیست

خیلی‌ها این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا آموزش و پرورش کم کاری می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال نباید آموزش و پرورش را به طور مطلق مقصر دانست. وقتی والدین می‌خواهند فرزندشان صرفاً دکتر یا مهندس شود و حاضرند او کلاس ورزش نرود و به جای آن کلاس تقویتی ریاضی بگیرد، نباید توقع آموزش مهارت‌های مختلف از سمت آموزش و پرورش داشت. نیازمند فرهنگ‌سازی جامع برای والدین هستیم تا بدانند موفقیت فقط در دکتر یا مهندس شدن خلاصه نمی‌شود. نوجوان ممکن است بیش از هر چیز به یادگیری مهارت‌های ارتباطی نیاز داشته باشد تا بتواند در آینده با دیگران تعامل مؤثر داشته باشد. یکی از نکات مهم در زندگی دختران، تعامل با دیگران است که باید از سنین نوجوانی با مهارت‌های نرم آشنا شوند.

ترس والدین مانع دختران

اکثر والدین از اتفاقاتی می‌ترسند که هنوز رخ نداده‌اند، و همین ترس‌ها مانعی برای پیشرفت فرزندان می‌شود. مثلاً این باور که دختر تا قبل از ازدواج نباید کار کند و پس از ازدواج مجاز به کار است! در واقع خانواده‌ها شانه از مسئولیت خالی می‌کنند و به دوش نقر بعدی می‌اندازد. یکی دیگر از ترس‌های رایج، نگرانی از استقلال مالی فرزندان است که می‌تواند جلوی رشد و تجربه‌گری آن‌ها را بگیرد. ترس از شکست‌های مالی نیز والدین را به کنترل‌گری بیشتر سوق می‌دهد. به قول معروف، اگر بتوانی ماهی را از درخت بالا ببری تا مانند کبوتر آواز بخواند، آن وقت می‌توانی همه بچه‌ها را به یک شکل آموزش بدهی و بالا ببری!

از دیگر چالش‌ها برای دختران، چالش‌های اجتماعی مانند تبعیض در استخدام است. پیش‌تر خانم‌ها را برای دریافت حقوق کمتر استخدام می‌کردند ولی اکنون وضعیت بهتر شده است. بسیاری از زنان از ورود به بازار کار می‌ترسند چون تصور می‌کنند کار قابل قبولی در مقایسه با مردان ندارند و متأسفانه در پی تأیید دیگران هستند؛ در حالی که باید ابتدا خود را تأیید کنند.

چالش دیگر، نبود فضای امن در محیط‌های مختلف است که می‌تواند ناشی از

در همین زمینه، با دکتر نورالهدی پورعباس، دارای دکترای مدیریت حرفه‌ای کسب و کار، بازرگان و نایب‌رئیس کانون بازرگانان زن به گفت‌وگو نشستیم. او در این گفت‌وگو، چالش‌های ورود به فضای کسب و کار را با دختران جوان در میان می‌گذارد.

جعفری یکی از دغدغه‌های مهم دختران دهه هشتادی، ورود به دنیای کسب و کار است. بی‌تردید، این مسیر پرپیچ و خم با چالش‌هایی همراه است که بسیاری از آن‌ها ریشه در نداشتن مهارت‌های لازم و شناخت ناکافی از علایق فردی دارد.

دهه هشتادی‌ها خلاق هستند

دهه هشتادی‌ها در مقایسه با نسل‌های قبل، خلاق و متفاوت‌اند. همین ویژگی فرصت‌های زیادی برایشان فراهم می‌کند؛ چون ریزبین و نکته‌سنج هستند. البته همین ویژگی‌ها می‌تواند برایشان چالش برانگیز هم باشد. چون دسترسی این افراد به اطلاعات متفاوت زیاد است. جسارت و ویژگی دیگر این نسل است. جسورند و همین جسارت گاهی مانع می‌شود؛ چون ممکن است مسیرهایی را انتخاب کنند که آن‌ها را از اهدافشان دور کند. حتی به راحتی به پدر و مادر «نه» می‌گویند و توصیه‌های والدین را نادیده می‌گیرند. به نظر من دختران دهه هشتاد موفق‌اند. هر کاری را که شروع کرده‌اند، تا پایان مسیر ادامه داده‌اند. من شخصاً در ۳۰ تا ۳۵ سالگی جسارت پیدا کردم. این نسل از هجده سالگی جسارت خودشان را نشان داده‌اند.

والدین حمایت کنند

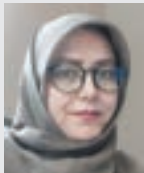
در گذشته، زنان شاغل کمتر بودند؛ اما امروز، تعداد زیادی از زنان هم‌مسر هستند و هم مادر و در عین حال شاغل‌اند. این وضعیت می‌تواند الگویی مناسب برای دختران دهه هشتاد باشد؛ الگویی که در گذشته کمتر وجود داشت. چالش مهم این نسل، شکاف نسلی با والدین و نگاه سنتی حاکم بر روابط خانوادگی است. این شکاف سبب شده والدین در بسیاری از مواقع مقابل فرزندان قرار بگیرند. نه در کنار آن‌ها؛ در حالی که این نسل به همراهی و حمایت والدین نیاز دارد. والدین مطمئن باشند که این نسل اهل تجربه است و پیش‌رونده، بنابراین نگران نباشند.

دهه هشتادی‌ها قفل نیستند

اینکه چه زمانی فرد باید وارد بازار کار شود، به تصمیم خانواده و شرایط فردی بستگی دارد. اگر دختری قصد دارد کارآفرین شود، بهتر است از زمان جوانی و حتی نوجوانی یک سری تجربه‌هایی داشته باشد. مثلاً در مدارس می‌توان فروشگاه‌هایی راه‌اندازی کرد تا دانش‌آموزان صنایع دستی خود را بفروشند یا خدماتی ارائه دهند و در ازای آن هزینه دریافت کنند.

در بسیاری از کشورها نوجوانان برای تأمین پول توجیبی خود کار می‌کنند، حتی ممکن است سطح کارهایی که انجام بدهند پایین باشد. مهم این است که یاد

اگر دختری قصد دارد کارآفرین شود، بهتر است از زمان جوانی و حتی نوجوانی یک سری تجربه‌هایی داشته باشد. مثلاً در مدارس می‌توان فروشگاه‌هایی راه‌اندازی کرد تا دانش‌آموزان صنایع دستی خود را بفروشند یا خدماتی ارائه دهند و در ازای آن هزینه دریافت کنند



صدیقه سادات بهشتی - روزنامه نگار و نویسنده

فضای کار را برای دختران رنگ بزنید

تاب آوری، ویژگی‌هایی که در موقعیت‌های شغلی مؤثرند. کاری به این ندارم که جناب‌ها در نهایت به چه نتیجه‌ای درباره نابرابری‌های اشتغال زنان با مردان می‌رسد، ولی واقعیت این است که در جامعه در حال گذار ما اگر نتوانیم به صفات مذکور و مهم‌تر از همه تاب‌آوری مجهز باشیم نمی‌توانیم در فضای کاری دوام بیاوریم.

تجربه شخصی / وقتی وارد محیط کار نیمه حرفه‌ای شدم فقط هجده سالم بود. البته باید اعتراف کنم که محیط‌های کاری که من در آن‌ها حضور داشتم بسیار امن، فرهنگی، سالم و حتی به قولی پاستوریزه بودند. به عنوان کسی که نصف بیشتر عمرش را در محیط‌های مختلف کاری حضور داشته هنوز هم به دخترهای جوان توصیه می‌کنم به استقلال مالی و بیشتر از آن به موقعیت اجتماعی که اشتغال به آن‌ها می‌دهد فکر کنند. ما نمی‌توانیم از جامعه‌ای که زنان در صدر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی حضور ندارند توقع موقعیت اجتماعی بهتر برای زنان را داشته باشیم. مطمئنم زنان خبرنگار، زنان نویسنده، زنان مهندس، زنان پزشک، زنان فعال اجتماعی در سال‌های اخیر رنگ‌های جدیدی به جامعه اضافه کرده‌اند. رنگ‌هایی که شاید در زمان مادر بزرگ‌های ما نبوده یا بسیار کم‌رنگ و مخصوص عده خاصی بوده است. اگر امروز در محیط کار بیشتر از مردان تلاش می‌کنی، برای جایگاهی که حقت است می‌جنگی، نابرابری را تجربه می‌کنی و از تلاش دست بر نمی‌داری مطمئن باش در حال رنگ زدن مسیر آینده دختران این سرزمین هستی.

زنان هم‌سرنوشت / چند سال پیش زنی را دیدم که از افغانستان آمده بود. زنی جوان با امیدهایی که نابود شده بودند. روزی که زن را دیدم ویران بود. حرف می‌زد و از تلاشش برای حضور زنان افغانستان در جامعه می‌گفت. از محیط‌های کار زنان، از برق چشمان دخترانی که کار می‌کردند. زن حرف می‌زد و من تلاش می‌کردم گریه نکنم. زن گفت: «کار کردن برای تو در ایران حضور اجتماعی و منزلت است، برای من قدرت و موقعیت بود، ولی من زنانی را در افغانستان می‌دیدم که کار کردن برایشان معاش بود.» گفت: «روزی که مدیر مجموعه بزرگی در دولت شدم و اسمم را به عنوان رئیس اعلام کردند فقط به خودم فکر نمی‌کردم. آن روز من نماینده همه زنان افغانستان بودم.» گفت: «زنان زیادی در افغانستان کار کردند زحمت کشیدند و بالا رفتند. پیر شدند ولی هیچ وقت مدیر نشدند.» زن گفت: «امروز من هیچ‌امیدی به آینده زنان سرزمینم ندارم.» و من همواره به آینده دختران و زنان سرزمینم امیدوارم.

شاید اولین بار دیدن لعیا زنگنه یا همان مریم افشار در سریال «در پناه تو» با چادری که در باد تکان می‌خورد، نخستین جرقه‌های تصویر دختر تحصیل کرده و شاغل را در ذهن ما دختران دهه شصتی روشن کرد، دخترانی که کودکی‌شان را در ترس و نگرانی جنگ، با گرفتن گوشه چادر مادر در معراج‌های شهدا یا در تاریکی قطعی برق، در انتظار پدری که در جبهه بود، گذرانده بودند. دخترانی که به مدرسه رفتند و حالا دوست داشتند وقتی بزرگ شدند، معلم شوند یا در نهایت با دیدن خانم خامنه و خانم رضایی-مجریان تلویزیون- در آن مسیر قدم بگذارند. راهی که بعدها با دیدن سریال‌های تلویزیونی و شخصیت‌های مستقل زن مانند وکیل، خبرنگار یا پلیس، رنگ و بوی دیگری گرفت و جاده‌اش روشن‌تر شد. حالا در سال ۱۴۰۴، دختران دهه هشتادی به سریال، فیلم یا نمونه نیاز ندارند، خودشان مصمم هستند برای داشتن استقلال، و این چیزی است که از همه مهم‌تر است.

از منظر واقعیت / واقعیت این است که اکثر سیاست‌گذاران و قانون‌نویسان در کشور مادر طول تاریخ، مرد بوده‌اند. پس از انقلاب، دسترسی زنانی که به لحاظ سنتی از تحصیل محروم بودند، بیشتر شده، اما این افزایش، به همان میزان در اشتغال تأثیرگذار نبوده است. طبق آمار که سه صندوق تأمین اجتماعی، کشوری و روستاییان در سال ۱۴۰۲ منتشر کردند، تنها ۱۴ درصد از زنان ایرانی بالای ۵۵ سال، حقوق بازنشستگی دارند، یعنی این زنان فقط خانه‌دار نبوده‌اند، بلکه زمانی که توان کار بیرون از خانه را داشته‌اند، موفق شده‌اند شغلی در بازار کار برای خود دست و پا کنند تا در دوران سالمندی، آب‌باریکه‌ای از آن نصیبشان شود. مسئله فقط خوشی‌های جوانی یا داشتن موقعیت اجتماعی، منزلت و استقلال مالی نیست، موضوع مهم‌تر از این حرف‌هاست، مسئله، آینده‌ای است که باید با استقلال مالی و حقوق بازنشستگی شخصی، روشن شود.

از منظر نیازها / مفهومی که این روزها زیادی می‌شنویم مفهوم تاب‌آوری است. اگر قرار است حضور اجتماعی چه در قالب رسمی و کارمندی و چه با عنوان کارآفرینی را تجربه کنیم باید مجهز باشیم به صفاتی که اتفاقاً کینگزلی براون در کتاب تقسیم کار (رویکردی تکاملی به اشتغال زنان) نام می‌برد. زیرکی، اعتماد به نفس، جسارت، جاه طلبی، خطرپذیری، رقابت‌طلبی و

حضور افراد نامناسب باشد. بهترین راه حل این چالش‌ها، گفت‌وگوی سازنده با خانواده است. خانواده باید پشتیبان دختر باشد و در کنار او قرار بگیرد، نه در برابرش. همیشه و در هر شرایطی والدین نمی‌توانند به‌طور مستقیم به فرزندان کمک کنند. آن‌ها قهرمان زندگی فرزندان‌شان هستند، اما این قهرمان‌ها در هر حوزه‌ای نمی‌توانند کمک کنند. با این حال، حضورشان در کنار فرزند یک پشتیبانی بزرگ محسوب می‌شود، همان حمایت معنوی که نقش اساسی دارد. به نظر من، یک جوان می‌تواند نیازهای مالی خود را مدیریت کند، به شرط آنکه والدینش به او باور داشته باشند.

از آموزش مهارت‌ها شروع کنیم

هیچ موفقیتی یک شبه حاصل نمی‌شود. یکی از چالش‌های دهه هشتادی‌ها این است که با قدم‌های کوچک به دنبال درآمد بالا هستند، در حالی که باید به یاد داشت پنیر مفت در تله موش است! مثلاً اینفلوئنسری موقعیتی امن و مناسب برای کار است، اما محدودکننده هم هست و اجازه بالا رفتن از پله نمی‌دهد. باید پله پله جلو رفت و دنبال میز نباشیم. باید از آموزش مهارت‌های ساده شروع کرد، مانند آشپزی، خیاطی، حسابداری، کتاب‌خوانی، آشنایی با قوانین مالیاتی و بانکی و موارد مشابه. خانم‌ها نیز با توجه به توانایی ذهنی خود، می‌توانند چند کار را هم‌زمان انجام دهند و مهارت‌هایشان را ترکیب کنند تا در مسیر شغلی پیشرفت کنند. از بهترین ابزارهای یادگیری مهارت‌های جدید، یوتیوب و آپارات هستند که به صورت رایگان در اختیار همگان اند. لازم نیست جایی رفت، می‌توان آنلاین از رسانه‌های دسترس استفاده مفید کرد.

شکست بخورید تا بالا بروید

در این مسیر، رسانه‌ها نقش مهمی دارند. آن‌ها باید الگوهای مناسب را به نسل جوان معرفی کنند، از جمله زنان کارآفرین ناشناس و فقط سمت آدم‌های مشهور نروند. این کار می‌تواند با گسترش باز دیدهای گروهی ادامه یابد تا دختران جوان فرصت تجربه مستقیم فضای کار را پیدا کنند. یکی دیگر از مسائل، ترس جوانان از شکست است. شاید بهتر باشد الگوهایی را به آن‌ها معرفی کنیم که بارها در زندگی شکست خورده‌اند، اما ادامه داده‌اند و موفق شده‌اند. باید بگویم امکان ندارد شما کار کنید و شکست نخورید! حتی شکست خوردن باعث می‌شود بیشتر بالا بروید و تجربه‌های زیادتری کسب کنید و مسیر بهتر را نیز پیدا کنید چون دست خداوند همیشه پشت شما است.

خسته نشوید

مقایسه یکی از آسیب‌های مهم فضای مجازی است، دختران جوان با دنبال کردن محتوای بلاگرها به این نتیجه می‌رسند که چقدر از آن‌ها عقب هستند! و دچار اضطراب می‌شوند. چرا که می‌گویند آنچه که او دارد یا به دست آورده من هنوز ندارم. همین اضطراب نقش منفی بزرگی دارد که باعث می‌شود فرد دست به هیچ کاری نزنند. یکی دیگر از معایب آن این است که افراد دنبال مشاغل زودبازده هستند مانند همین اینفلوئنسری. از دیگر معایب انتشار محتواهای کلیشه‌ای، غرب‌زدگی است. ما عمیق‌رادرک نمی‌کنیم صرفاً ظاهر را می‌بینیم مثلاً همین قهوه خوردن در طول روز! ما از طریق فضای مجازی صرفاً ظاهر بین شدیم و آنچه که می‌خواهیم را انتخاب می‌کنیم و در فضای مجازی منتشر می‌کنیم. آنچه که باعث موفقیت می‌شود پیگیری است، اما الان جوانان حوصله پیگیری ندارند. به عنوان مثال صاحب برند کی‌اف‌سی، ۳۵۷ مرتبه محصول خود را برای رستوران‌های مرغ سوخاری برد تا در نهایت قبول کردند. جوانان از پیگیری خسته می‌شوند، اما زمانی خسته می‌شوید که به موفقیت نزدیک هستید.

علاقه از دل تجربه می‌آید

اکتشاف از طریق تجربه شکل می‌گیرد، همین که دختران جوان از نزدیک ببینند چگونه یک خانم کارآفرین مسیر موفقیت را طی کرده، قدمی مهم است. گام بعدی، انجام کارهای داوطلبانه توسط نوجوانان و جوانان است تا با فضای مکان‌هایی که به آن علاقه دارند آشنا شوند. خود من بارها بدون دریافت دستمزد کار کرده‌ام و هنوز هم برخی کارها را رایگان انجام می‌دهم. در مرحله بعد، یک دفترچه بردارید و چیزهایی را یادداشت کنید که شما را سر ذوق می‌آورند. از تست‌های روان‌شناسی شخصیت‌شناسی نیز استفاده کنید تا خودتان را بهتر بشناسید. در نهایت، به خاطر داشته باشید علاقه با فکر کردن شکل نمی‌گیرد، بلکه از دل تجربه‌های واقعی بیرون می‌آید.



صاحب امتیاز:
مدیر مسئول:
سردبیر:
دبیر ضمايم:
دبیر شهربانو:
مدیر هنری:

شهرداری مشهد
سید میثم موسوی مهر
سید سجاد طلوع هاشمی
ارژنگ حاتمی
لیلا جانقربان
سید هاشم دقیق

صفحه آرایی:
عکاسان:
ویراستاری:
نشانی:
روابط عمومی:
شماره پیامک:

احمد حریمی
فهیمه فرخی، نرجس شاکری، فاطمه جاهدی حداد و حدیث فقیری
راهله سرادار
خیابان کوهسنگی - نبش کوهسنگی ۱۵
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
۳۰۰۰۷۲۸۹

گپی با تیم عباس نژاد، پدیده ۱۸ ساله و اولین ملی پوش تاریخ شمشیربازی بانوان مشهد

دختری با شمشیر پولادین

هستند و امتیازات براساس عملکرد آن ثبت می شود.

بدون شرط و شروط

این دختر ملی پوش شمشیربازی این رشته ورزشی را به دختران دیگر هم پیشنهاد می کند و می گوید: شروع آن هیچ محدودیت سنی ندارد و حتی بزرگ سالان هم می توانند آن را تجربه کنند، اما برای چشم انداز قهرمانی، باید از کودکی وارد این رشته شد. در مشهد نیز اکنون تنها سالن شمشیربازی تخصصی بانوان در محدوده ۲۷ قرار دارد که بانوان می توانند از آن استفاده کنند. در ماه های ابتدایی نیز حرکات مقدماتی آموزش داده می شود که در آن مدت به تهیه تجهیزات تخصصی نیازی نیست.

چالش ها در مسیر آرزوهای بزرگ

با این حال، مسیر تاریخ سازی بدون مانع نیست. تیم به یکی از بزرگ ترین چالش ها اشاره می کند: متأسفانه اعزام های برون مرزی برای تیم بانوان کمتر است و مسابقات نیز با تأخیر روبه رو شده اند. در مسابقات قهرمانی آسیا فهمیدم برای رقابت با حریفان به تجربه بین المللی و کمپ های تمرینی بیشتری نیاز داریم. البته این چالش ها به نبود حامی مالی هم گره می خورد، سه ماه پیش راهی لیگ برتر کشور شدیم در حالی که حامی مالی نداشتیم و هیئت هزینه ها را پرداخت کرد. در همین مسابقات بود که عنوان سومی مسابقات را به دست آوردیم. تا به حال دو سه بار در لیگ برتر حضور داشته ایم اما اولین بار در تاریخ شمشیربازی بانوان مشهد بود که به مدال رسیدیم. از هیئت شمشیربازی استان ممنونم که در این شرایط با همه سختی از تیم دختران حمایت می کند و مانع سعی می کنیم با کسب مدال زحمات را جبران کنیم، اما امیدواریم در این راه برای پیشرفت بیشتر حامی مالی پیدا شود.

رؤیای بزرگ تیم

با وجود همه این سختی ها، آرزوی تیم بزرگ است: هدف نهایی هر ورزشکاری المپیک است، اما من می خواهم به موفقیتی برسم که شمشیربازی بانوان ایران با آن و در کنار اسم شناخته شود. او معتقد است با دیده شدن بیشتر این رشته، مانند آنچه پس از عملکرد خوب تیم مردان در المپیک پاریس رخ داد، پسران و دختران بیشتری به این ورزش جذاب روی می آورند. تیم عباس نژاد، ستاره ای که در هجده سالگی هم برای کنکور و تحصیل می جنگد و هم برای رسیدن به میادین بزرگ دنیا، به امید روزی که بر سکوی افتخاری جهانی بدرخشد و رؤیایش را برای ورزش ایران محقق کند.

مژده رنگیان یک میدان نبرد، شمشیرهای پولادین، و مبارزه ای تا پای جان، البته که این تصویری سینمایی از شمشیربازی است که در ذهن همه ما شکل گرفته است، اما در دنیای واقعی، تیم عباس نژاد، دختر ۱۸ ساله مشهدی، شمشیر به دست در حال تاریخ سازی است و نامش در "اولین ها" در حال ثبت است. او حالا اولین بانوی ملی پوش شمشیربازی از مشهد است که به تیم ملی بزرگ سالان دعوت شده و در کنار هم تیمی هایش اولین بار در لیگ برتر روی سکو رفته است.

از کلاس تابستانی تا پیراهن تیم ملی

همه چیز به یک کلاس تابستانی در ۱۰ سال پیش برمی گردد. تیم هشت ساله که به دنبال پر کردن اوقات فراغت خود بود، به طور اتفاقی با اولین باشگاه شمشیربازی دختران مشهد در نزدیکی خانه شان آشنا شد. او می گوید: به خاطر خاص بودن رشته، کلاس شلوغی نبود. فکر می کردم فقط یک تابستان است، اما جذابیت این رشته مسیر زندگی ام را تغییر داد.

درخشش اولین مدال

دختر نونهال ما که جذب این رشته عجیب و خاص شده بود بعد از مدتی برای اولین بار راهی مسابقات شد و تجربه کسب کرد، اما بعد از مدتی کرونا، همه مسابقات و تمرینات را تعطیل کرد. تیم در باره آن دوران می گوید: در آن زمان خبری از مسابقه و حتی سالن تمرین نبود، اما در خانه هم تمرینات را دنبال می کردم تا بالاخره کرونا رفت و اولین مسابقات المپیک دختران ورزشی در یزد برگزار شد. آنجا توانستم مدال برنز انفرادی و نقره تیمی را کسب کنم و این اولین مدالی بود که در زندگی ام کسب کردم. سال بعدش نیز در همین مسابقات شرکت کردم، این بار نقره انفرادی و تیمی را به دست آوردم. در مسابقات امیدهای زیر ۲۳ سال نایب قهرمان کشور شدم و در مبارزه با ورزشکاران بزرگ سال هم به رنکینگ پنج کشور دست پیدا کردم.

اولین اعزام بین المللی

اما سال گذشته اولین اعزام بین المللی تیم رقم خورد جایی که باید بهترین های آسیا مبارزه می کرد. او درباره این تجربه اش می گوید: در رده جوانان در قالب تیم ملی راهی مسابقات قهرمانی آسیادار کشور کویت شدیم که اولین تجربه مسابقه خارج از کشور من محسوب می شود. اما دو

شمشیربازی واقعی اما بدون کشته!

برخلاف برخی تصورات، دنیای شمشیربازی ورزشی با تصورات سینمایی و انیمه ها، فرسنگ ها فاصله دارد. از تیم در باره تجهیزات عجیب و متفاوت این رشته و تفاوت اسلحه «اپه»، «سابر» و «فلوره» می پرسیم. او که خودش در رشته اپه فعالیت می کند، توضیح می دهد که هر اسلحه قوانین و استراتژی خاص خود را دارد، مثلاً اپه مبتنی بر قدرت و تمرکز است، سابر سرعتی است و فلوره حرکات و تکنیک های ظریفی دارد. تجهیزات این رشته، از لباس محافظ گرفته تا تیغه های شمشیری که هر کدام حدود دو تا سه میلیون تومان قیمت دارند و ممکن است هر لحظه بشکنند، بسیار گران هستند. همین تجهیزات و ماهیت رشته باعث شده است تا مردم سوالات عجیبی بپرسند. تیم با خنده می گوید: مردم بیشتر نگران می شوند و می پرسند آیا کشته هم می دهد؟ یا اگر جنگ شود می توانید با شمشیر واقعی بجنگید؟! او تأکیدی می کند: این رشته برخلاف تصور، یکی از کم خطرترین ورزش ها است و خبری از ضربه محکم شمشیر و آسیب زدن به حریف نیست. یاد باره سیم های متصل به لباس شمشیر باز می پرسند، که در واقع آن سیم ها تنها برای ثبت الکترونیکی ضربات است که به شمشیر و لباس ورزشکار متصل



افتخارات

- مدال نقره و برنز المپیک دختران ورزشی کشور
- کسب نخستین مدال لیگ برتر دختران شمشیربازی در تاریخ ورزش خراسان رضوی
- اولین دختر مشهدی دعوت شده به اردوی تیم ملی بزرگ سالان
- اعزام به مسابقات قهرمانی آسیا در کویت